





## فهرست

### مقاله

مجمع النفائس: بیاض - تذکره یا تذکره‌ای تحقیقی - انتقادی؟

- ۵ الهام زادافشار، سعید شفیعیون و محسن محمدی فشارکی  
ساخت طاق و گنبد‌های ناحیه خراسان بزرگ و ایران در مجموعه قوه الاسلام عهد سلاطین دهلی
- ۳۶ آتوسا آربین و جواد نیستانی  
بررسی اجمالی «شاهنامه منشور» شوشتری یکی از شاهنامه‌های مقلد شاهنامه فردوسی در قرن ۱۱
- ۵۴ فتانه نادری، علی (پدرام) میرزایی و بهناز پیامنی  
اهمیت سفرنامه‌های اردو زبان در بازنگاری تاریخ معاصر
- ۷۶ وفایزدان منش، جمشید نوروزی  
بررسی عناصر محتوایی و سبکی نسخه خطی شرح مخزن الاسرار تألیف قاضی ابراهیم تنوی
- ۱۰۳ فاطمه کوپا و مهری یعقوبی  
محمددرستم بدخشی و نقش و جایگاه آثار او در تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره
- ۱۱۸ هدی سیدحسین زاده  
همایون در ایران: مسیر سفر و مدت اقامت
- ۱۳۵ کریم نجفی برزگر

### تدویری

- ۱۵۲ کارنامه خلوتیان در تذکره‌الواقعات  
سرور مولایی
- ۱۶۶ جاویدنامه تمثیل رؤیایی در میانه روابط بینامتنی  
فاطمه فرهودی پور
- مخلص لاهوری و دست‌کاری‌های او در دست‌نوشته دیوان خود
- ۱۸۱ سمیه شکری، سید محمد راستگو و سعید خیرخواه برزگی  
مجمع النوادر (مجموعه گزاره‌های روایی)
- ۲۰۲ رعنا جوادی، علیرضا قوجه‌زاده و زهرا سلیمانی



## بجمع‌انفایس، بیاض-تذکره یا تذکره‌های تحقیقی- استادی؟ بررسی نوع‌شناسانه و روش‌شناسی

الهام زادافشار (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)

سعید شفیعیون\* (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)

محسن محمدی فشارکی (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)

چکیده: تذکره مجمع‌انفایس از مهم‌ترین تألیفات سراج‌الدین علی‌خان آرزو است. دقت و طبع انتقادی نویسنده و احاطه‌ای که به ادب فارسی و شیوه‌های سخنوری دارد و نیز دسترسی‌ای که به منابع اصلی احوالی و آثاری ادبی داشته است، اعم از مصاحبت با صاحب ترجمان و یا مصاحبان آن‌ها، نیز استفاده مستقیمش از دیوان‌ها و آثار ایشان و اتکای هوشمندانه به متون متقن دست‌اول و نقدهای طرز‌شناسانه و محققانه‌اش به داوری‌های دیگران، این اثر را در صدر تذکره‌های تحقیقی و انتقادی ادبی قرار داده است. با این حال، نظر به صورت ابتدایی آن که بیاض بوده و برخی منتخبات مفصلش از دیوان‌های نادر، نیز اقرار نویسنده به قصد آغازینش، برخی آن را تذکره ندانسته و تا حد بیاض و جنگ فروکاسته‌اند. اثری که اگر نیاز روز حوزه نقد ادبی و سبک‌شناسی نباشد، دست‌کم منبعی سرشار از آگاهی‌هایی برای بررسی‌های تاریخی در مباحث نقد ادبی و سبک‌شناسی است. شوربختانه تا به امروز از این کتاب، که نسخه‌های متعددی از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره و دیگر جای‌هاست، تصحیح بایسته‌ای به عمل نیامده و همان چاپ ناهمگون و غیرمعتبر قدیمی هم که به کوشش چند

\* نویسنده مسئول

استاد ادبیات پاکستانی فراهم آمده، هیچ‌گاه به‌خوبی در معرض دید و داوری قاطبهٔ محققان این حوزه قرار نگرفته است. براین اساس، در مقالهٔ حاضر، به بررسی نوع‌شناسانهٔ اثر و اثبات ماهیت تذکره‌ای آن پرداخته‌ایم و به‌ضرورت نسخه‌های آن را نیز شناسانده‌ایم تا ضمناً بایستگی تصحیح آن بر مخاطبان اثبات شود.

کلیدواژه: تذکره، مجمع‌النفایس، خان آرزو، انتقادی، بیاض

## ۱. مقدمه

سراج‌الدین علی‌خان اکبرآبادی گوالیاری (۱۰۹۹-۱۱۶۹ق)، ادیب، لغت‌پژوه، منتقد و شاعر برجستهٔ فارسی‌گوی هندی، ملقب به استعدادخان و خان‌صاحب و متخلص به آرزو (شفیعیون ۱۳۸۹، ص ۸۶)، امروز نامی بسیار آشنا برای مخاطبان جدی ادب پارسی است و در کنار آثار متعددی که از او در شبه‌قاره و ایران به چاپ رسیده، مقالات تحقیقی قابل توجهی در شرح احوال و معرفی و توصیف و نقد آثار وی نگاشته شده است (همان، ص ۸۴-۸۶). از آنجاکه آرزو در تمام گونه‌های ادبی، اعم از آثار هنری و تحقیقی، تألیفات متنوعی دارد، بیان فهرست اجمالی از آن‌ها برای اثبات وسعت دانش و همت وی در پیگیری جریان‌های رایج علمی آن دوران و سعی در ارتقای آن‌ها، خالی از فایده نیست. منظور از آثار ادبی اشعار و قطعات ادبی‌ای است که آرزو عمدتاً در تتبع و تقلید استادان سلف نوشته است. تتبع دیوان اثر شیرازی که سی سال قبل از تألیف مجمع‌النفایس (ص ۱۱۶۴-۱۱۵۹ق)، یعنی ۱۱۲۹ که سی سال بیشتر نداشته است، ظاهراً اولین آن‌هاست (آرزو ۱۱۷۸، ص ۲۲۱) و برخی مثل جوابیهٔ دیوان سلیم تهرانی هم برای همیشه ناتمام ماند (همان‌جا) و ظاهراً نسخه‌ای از آن موجود نیست. جز این‌ها مثنویات جداگانه‌ای هم در تقلید از زلالی و ظهوری و دیگران سروده است (شفیعیون ۱۳۸۹، ص ۹۵-۹۷). از قطعات منثور او نیز به تعدادی دیباجه و توصیف و تعریف باید اشاره کرد که تنها برخی از آن‌ها در جنگ‌ها ثبت و ضبط شده است (همان، ص ۹۶). آثار آرزو در بخش تحقیقی بسیار است، به‌گونه‌ای که از آن‌ها می‌توان به وسعت دانش وی در انواع حوزه‌های ادبی، مثل لغت، بلاغت، تاریخ ادبیات، نقد ادبی و جامع همهٔ آن‌ها، یعنی شرح متن، پی برد. هرچند که آثار اخیر وی شاید به‌سبب اهل زبان نبودن، برخلاف انتظار به برجستگی دسته‌های دیگر نیست و این را از مطالعهٔ شکوفه‌زار و خیابان گلستان می‌توان فهمید. باین‌همه، نسبت به سایر شروح کهن فارسی شبه‌قاره کم‌عیار نیست و از اشاراتش به برخی نسخه‌ها در طی

شرح و اجتهاداتش، نمونه‌ای قابل توجه از تصحیح قدما را می‌توان دید. سراج الوهاج هم عملاً بیش از آنکه شرح باشد، نوعی نقد و داوری شروح است که در آن روزگار با نام «محاکمات» هم شناخته می‌شده است؛ از آن دسته محاکمات که به داوری شروح شارحان می‌پردازد و نه مانند سراج منیر و داد سخن که به نقد داوری نظرات انتقادی دیگری پردازد.<sup>(۱)</sup> سراج منیر نقد اشکالات بلاغی منیر به چهار شاعر برجسته سبک هندی (زلالی، ظهوری، عرفی و طالب) است و رساله داد سخن داوری آرزو بر نقدهای منظوم و مثنوی است که شیدای فتحپوری و منیر لاهوری و الله‌آبادی و ملا صهبایی بر قصیده معروف قدسی مشهدی در منقبت امام هشتم<sup>(ع)</sup> به‌طور جداگانه یا در جواب یکدیگر گفته‌اند.

موهبت عظمی، عطیه کبری و مثمر هم تألیفات مستقل بلاغی آرزوست که همه و همه پیش از تذکره مجمع‌النفایس نگاشته شده‌اند و همین اعتبار برای اثر اخیرالذکر بس که در زمان پختگی و اوج فهم علمی آرزو به نگارش درآمده است، آن‌سان که بسیاری از دقت‌های ذهنی و نظرات انتقادی او به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در مجمع‌النفایس به کار بسته شده است و به تعدادی از این امتیازات، که پیش‌تر در جای دیگر ذکر نشده، هم برای اثبات این سخن و هم برای شواهد، ارزیابی‌های نوع‌شناسی در ادامه مقاله اشاره خواهد شد.

درواقع، جایگاه تذکره بسیار مهم و برجسته مجمع‌النفایس در میان تذکره‌های ادبی هنوز ناشناخته است. این امر را می‌توان ناشی از این موارد دانست که اولاً، هنوز تصحیح منقحی از این اثر انجام نشده و طبعاً آن چاپ غیرمعتبر و بی‌نمایه و دور از دسترس دودهه پیش شبه‌قاره هم نمی‌تواند چندان به کار آید (شفیعیون ۱۳۹۰، ص ۱۸۸-۱۹۲). دوم آنکه با همه تلاش‌های مأجور معاصران، هنوز نوع‌شناسی در ادب فارسی، خاصه تذکره‌ها در مراحل آغازین است، زیرا همچنان از تمام تذکره‌ها چاپ‌های علمی و معتبری در دست نداریم. البته، درخصوص وجه انتقادی این اثر چند مقاله درخور نوشته شده است (نک. فهرست منابع) با این‌همه، هنوز ماهیت این اثر، خاصه به‌سبب داوری نامنصفانه چند اهل نظر، به‌درستی تبیین نشده است. از همین رو، نخستین هدف این مقاله، دستیاب کردن چنین مقصودی است که نیل به آن، بی‌تأمل در نسخه‌های آن و تفاوت‌های محتوایی آن‌ها، که گاه شبیه تحریرهای جدید است و اطلاعات احوالی و شواهد افزونتری را شامل است، ممکن نیست. همین امر ضرورت وجودی مبحث نسخه‌شناسی را در این مقاله بیان می‌دارد،

به‌ویژه آنکه نسخه‌های تازه‌یاب ما در این تصحیح تا به امروز، در معرض دید محققان و مصححان قرار نگرفته است.

## ۲. نوع‌شناسی مجمع‌النفایس و نسبتش با سایر تذکره‌های ادبی

با همهٔ یکدستی نسبی که در تذکره‌ها سراغ داریم و آن‌ها را منابعی می‌شناسیم «که با لحن و نگاهی غالباً ادیبانه به ارائهٔ مرتب شرح حال شاعران حرفه‌ای یا متفطن می‌پردازند و همراه آن نمونه‌ای از آثار ایشان را به نمایش می‌گذارند» (شفیعیون ۱۳۹۳، ص ۸۸)، باید گفت که حسب جایگاه و توجه نویسندگان، سطح آن ممکن است بسیار متمایز از اقرانش باشد و این خصیصه افزون‌بر سایر تفاوت‌های محتوایی و شکلی است و همچنان که گونه‌های آمیگی و تلفیقی داریم، تذکره نیز ممکن است با بعضی گونه‌های ادبی و یا نوشتاری ترکیب شود و یا دست‌کم برخی ویژگی‌های غیر از گونهٔ خود را به‌صورت زینتی در خود پذیرا باشد. تذکرهٔ مجمع‌النفایس به‌نظر، یکی از این تذکره‌های آمیگی است و البته از نظر ما همچنان تذکره به شمار می‌آید و تنها درخصوص این درجهٔ خلوص می‌توان براساس قراین متنی و ساختاری کاوش بیشتری کرد.

این تذکره را براساس معاییر متفاوت دسته‌بندی برای تذکره‌ها (همان، ص ۱۰۴)، می‌توان تذکرهٔ مبسوط عمومی جدی تحقیقی - انتقادی خواند، اما بر سر یکی دیگر از خصائل آن باید بیشتر تأمل کرد و آن مستقل بودن یا ضمنی انگاشتن آن است.

همین ویژگی است که باعث شده برخی از منتقدان، مثل آزاد بلگرامی از متقدمان هم‌وطن او، و گلچین معانی، کار او را تا حد بیاض تقلیل دهند، آن‌سان که آن شبیه نوعی بیاض - تذکره جلوه یافته است (شفیعیون ۱۳۹۳، ص ۸۹). البته، در این داوری شخص آرزو هم مؤثر بوده است، آنجا که پس از اشاره کردن به فراهم آوردن بیاضی از اشعار شاعران قدیم و هم‌عصرش می‌گوید:

به خاطر رسید که پاره‌ای از حالات این عزیزان اگر مرقوم شود، دور نباشد. لهذا بعضی از تذکره‌ها مثل تذکرهٔ تقی اوحدی و تذکرهٔ نصرآبادی و کلمات الشعرا و تحفة سامی و غیرها نیز دیده، هرچه از آن‌ها خوش آمد، به نوشتن آن پرداختم و به مجمع‌النفایس موسوم ساختم و چون غرض اصلی نوشتن اشعار پسند خود است و نوشتن حالات تبعی، لهذا در تحقیق آن چندان نکوشیده و در تلاش آن چندان ندویده (آرزو ۱۱۷۸، ص ۱).

اگرچه طبق قول قدما، اقرار عاقل درخصوص خویش جایز و پذیرفته است و ما نیز قصد ابتدائی را در نوع‌شناسی ملاک می‌دانیم، اما همیشه منطق حکم می‌کند که گونه‌شناسی با هیچ چیز جز خود حقیقتِ اثر پیوند وثیق ندارد و نهایتاً، آنچه ملاک داوری است ویژگی‌های برجسته اثر است. برای مثال، ممکن است که قول برخی شاعران و نویسندگانی که صراحتاً عنوان کرده‌اند که اثرشان در فلان گونه خاص است، با داوری نوع‌شناس مخدوش دانسته شود و درنهایت، بگوید که «کارنامه ابن یمین به گمان نگارنده سطور اصلاً کارنامه نیست، زیرا خالی از وجه هجو است» (شفیعیون ۱۳۹۴، ص ۹۳).

براین اساس، از نظر ما باید دلایل بیشتری برای بیاض دانستن مجمع‌النفایس و یا رد آن یافت. این دلایل و قراین را بسیار خوب از خود مجمع‌النفایس می‌توان استخراج کرد؛ اثری که به سبب ماهیت احوالی‌اش، آینه تمام‌نمایی از اخلاقیات و باورهای اوست و این را می‌توان هم از لابلای تراجم و اقوال دیگران و هم از اظهارنظرهای صریح او در این ابواب فهمید. از میان تمام خصائل اخلاقی او باید به انصاف و بالاتر از آن، یعنی تواضعش، اشاره کرد؛ ویژگی‌ای که برای ناقد، آن هم در چنین پایگاهی بسیار مغتنم و نادر به حساب می‌آید و این صفت خاکساری هم ذاتی و هم اکتسابی او بوده است. او با آنکه بنابه برخوردهای تحقیرآمیز حزین با خود و دیگر ادبای شبه قاره و مردم آن سرزمین، با نقدهای رسواکننده و گزنده به جنگ با او رفته، به گونه‌ای که حزین را «گدای متکبر منتظرالولایه» لقب داده است، ولی در مواردی از اشکالات پیشین خود بر شعر حزین بازگشته و مثلاً در ذیل توضیح «خارخار» در بیت شاپور تهرانی گفته است:

که خارخار به معنی دغدغه و خواهش امر مرغوب در محاورات، مستعمل است و از خارخار رشک که گذشت چنین معلوم می‌شود که به معنی مطلقاً دغدغه خاطر و خلش طبیعت نیز آمده. در این صورت این مصرع ملاً محمدعلی حزین - خارخار غم ایام چه خواهد بودن - درست باشد. پس اعتراضی که در «تنبیه الغافلین» نوشته‌ام، آن را جواب به هم رسید (آرزو ۱۱۷۸، ص ۲۳۶).

او از خودبینی به دفعات بیزاری جسته و به تفصیل یا به اشاره به هرکه بدان مبتلا بوده، طعنه‌ای زده و در عوض آن‌ها را که خلق خوش و سلوک سازگار داشته‌اند، ستایش کرده است، چنان‌که در ضمن ستایش سرخوش، گفته است «هرحال خدایش بیامرزاد. انصافی که در مزاج آن عزیز بزرگ دیده شده، کم به نظر آمده، در طبع، میرزا بیدل خود عشر عشر آن نبود» (همان، ۲۱۰ پ). البته، اخلاق‌مداری مانع نقدهای

علمی او نمی‌شده و از همین‌روست که ارادت او به سرخوش موجب نشده است تا بسیاری از نظرات ادبی و دخل‌های او در شعر دیگران را نقد و رد نکند و نگوید که این مطلع سرخوش «به مطلع شیدا نمی‌رسد، بلکه فی‌مابین هیچ نسبت نیست، زیرا که در زمین مذکور چنین مطلع گفتن مقدور شیدا بود و بس و در مطلع سرخوش مصرع اول وجه علیت مصرع ثانی نمی‌تواند شد. فتأمل» (همان، ص ۲۴۶).

آرزو هم مانند فخرالزمانی و اوحدی و دیگر تذکره‌نویسان و ادیبان اصیل آن روزگار، غرور و بی‌ادبی را برای شاعر و هنرمند بدشگون می‌دانسته و بر همین اساس معتقد است:

که آدمی را این همه بر خودچیدگی و غرور و سوء ادب نامبارک محض است، لهذا صلاحی مذکور را در عین ترفع و بزرگی چشم‌زخم عظیمی رسید، بلکه به شامت او جمعی دیگر از بزرگان ایران در زیربنای شگرف مانده، همگی یک‌بار هلاک شدند و کان ذلک فی سنه ۱۰۱۸ (همان، ص ۲۶۰).

بزرگداشت شخصیت‌های برجسته و جریان‌ساز ادبی در سرتاسر کتاب او هویدا است، هر چند هم که منتقد سخنان آن‌ها باشد و این نکته را به‌خوبی در نقدهای موازنه‌ای او می‌توان دید. به‌عنوان نمونه، وقتی که به شرح حال درویش دهکی قزوینی می‌رسد، بابت هجو جامی سخت بر او می‌تازد و شهر آشوب‌وار می‌گوید:

که هجو جناب مولوی جامی از این جنس مردم کم‌بغل بی‌بضاعت، محض از راه حسد بود. مع‌هذا جولاهگی و قزوینی بودن دو دلیل واضح حمق اوست، چنان‌که گفته‌اند «الحانک اذا صلی رکعتین ینتظر الوحی» و بی‌وقوفی ارباب قزوین از کتاب لطایف الظرایف و غیره واضح است، بلکه در تمام عراق قزوینی به حماقت مثل است و یکی از متأخران ایران معتقد کلام درویش است و سلیقه شعرگویی او را بر سلیقه مآلاً جامی ترجیح می‌دهد، لیکن این معنی از قصور فهم یا تعصب است. شعر دون مرتبه مولوی است. درویش را با او چه نسبت است (آرزو، ۱۱۷۸، ص ۱۴۴).

او که در خصوص نامفهوم بودن شعر زلالی گاه خیلی تند داوری کرده و معتقد است اکثر ابیات او نامربوط است و ترکیباتش نامأنوس است و مانند واله داغستانی (۱۳۸۴، ج ۴، ص ۲۳۴۴) دیگران را بر حذر از پیروی او داشته و به ارادت‌خان واضح استناد کرده که «زد چند مطلعی به غلط مثنوی به نام»، باز انصاف را رعایت کرده، به قادرسخنی او اقرار می‌کند و معتقد است که «حق تحقیق آن است که زلالی در شعر طرز خاصی دارد. چون به راه راست آید، شعری می‌گوید که دیگری را به هم رسیدن مثل آن دشوار است و اگر بیراهه‌روی اختیار می‌کند، بی‌ربط محض است» (آرزو، ۱۱۷۸، ص ۱۸۰). آرزو باور دارد که

«به‌هرحال، بعضی از ابیات استاد مذکور چنان است که گفتن مثل آن مقدور آدمی نیست» (همان‌جا) و بسیار استادانه در برابر طرزناشناسان به تمایز سبکی وحشی و زلالی مستدل اشاره می‌کند و می‌گوید که «وحشی از جمله شعری است که شعر ایشان سهل‌الممتنع است و زلالی آن‌چنان که بعد تبیع و تمحص کیفیت اشعار او معلوم می‌گردد» (همان، ص ۱۷۹). البته، اینکه او شعر زلالی را بی‌معنی انگاشته، به معنی پوچ‌گویی نیست و در واقع، ناشی از نگاه اصطلاحی او به معنی کلام است که برای سخنی که محتاج تأویل و ابهام‌انگیز باشد، «یعنی» قائل است و نه «معنی»<sup>(۲)</sup> (شفیعی کدکنی ۱۳۷۵، ص ۲۷).

همین دشواری‌هاست که موجب شده تا به شرح یکی از هم‌وطنانش بر محمود و ایاز زلالی بتازد و بگوید «غریب افادات و عجیب نکات در آن درج کرده و طرفه توجیهاات بارده رکیکه طالب‌علمانه نموده و احتمالات عقلیه را، که مخالف محاوره است و روزمره بدان مساعدت نکند، کار فرموده» (آرزو ۱۱۷۸، ص ۱۷۹). این تذکره از لحاظ نقد علمی دقیق و منصفانه، در روزگاری که تذکره‌ها مجالی شده است برای خودنمایی مثنی بی‌فضل،<sup>(۳)</sup> بسیار عیارمند و عالی‌مقام است و بیاض تلقی کردن آن نوعی خلط مبحث است و مایه تأسف. آزاد بلگرامی (۱۳۹۳، ج ۱ ص ۱۶۳) که خود معترف است مجمع النفايس اثری باکیفیت و «فتاوی اشعار متأخرین» است و آرزو را ستوده است که «در جمع اشعار آبدار و انتخاب دواین اهتمام عظیم به کار برده»، با این ادعا که وی در کتابش «متوجه تحریر احوال شعرا و ضبط تاریخ ولادت و وفات و سنوات وقایع و ذکر شعرا به ترتیب زمان» نشده، این تذکره تحقیقی - انتقادی را تنها حاوی اشعار و نوعی بیاض دانسته است. قرن‌ها بعد گلچین معانی، که چندان به ادیبان و شاعران شبه‌قاره وقعی نمی‌نهاد، به گمان ما تحت تأثیر نظر آزاد و سخن متواضعانه مؤلف آن را بیاض دانسته است، خصوصاً آنکه این تذکره را در دست نداشته و از طریق آزاد بلگرامی و حاکم لاهوری و فهرست‌ها به محتوای این اثر دسترس داشته است (گلچین معانی ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۵۸).

شاید اگر خود آن را از نظر می‌گذرانند، هم از گستره دانش و ژرفای نظر و بلندی اندیشه و هم از اخلاق کریمانه وی در شگفت می‌شد. سخاوتش در بذل کتاب‌ها و دیوان‌های نادر شاعران به دوستان شاعرش و یا کمک‌ها و راهنمایی‌های علمی‌اش مثل حک و اصلاح آثار همان یارانش و یا مشخصاً هبه کردن نوشته‌های لغوی‌اش به لاله‌تیک چند بهار، چنان به کرامت و خضوع درآمخته است که خواننده را متأثر می‌سازد. گواه سخن ما توضیحات او ذیل ترجمه صاحب فرهنگ سروری است، آنجا که می‌گوید:

چون ذکر فرهنگ به میان آمده، از فرهنگ خود هم که مسمی است به سراج اللغه، حرفی چند می‌نویسد که در این فن کتابی جامع‌تر از برهان قاطع نیست و مستنبطش فرهنگ جهانگیری و سروری و سرمه سلیمانی است. لیکن بعد تحقیقات به ثبوت پیوست که تصحیفات و تحریفات این کتاب زیاده بر لغات صحیحه است و کتابی که پاره‌ای تحقیق جوهر لفظ فارسی در آن باشد، غیر از فرهنگ رشیدی نیست و چون این عاجز همه را ملاحظه نموده، از عدم تنقیح هریک آگاهی یافته، لهذا کتاب مذکور را تألیف نمود و آن قریب چهل هزار بیت خواهد بود. بعد مطالعه، کیفیت تحقیق و تدقیق معلوم می‌شود. بعد از آن کتابی دیگر مشتمل بر اصطلاحات و لغات متأخرین، که در کتب قدیمه لغت نبود، تألیف کرد، مسمی به چراغ هدایت و این گویا دفتر دوم است از سراج اللغه و آن قریب به پنج‌هزار بیت خواهد بود. طرفه آنکه صاحب بهار عجم، که یکی از یاران فقیر است، پانزده شانزده سال پیش از این، بهار عجم تألیف نموده بود. فقیر سراج‌الدین علی کتاب سراج اللغه و چراغ هدایت خود را به او دادم که هرچه پسند آید از این هر دو کتاب داخل فرهنگ خود، که حالا می‌نویسد، بکند. هیچ‌گاه بخل و خست در این امر ننموده. شنیده‌ام که یکی از اهل کشمیر اصطلاحات قدیمه و جدیده می‌نویسد. جمیع مرکبات سراج اللغه و چراغ هدایت را داخل نموده، به زیر دامن دیانت پنهان ساخته تا دیگری واقف بر آن نشود. به‌هرحال، هر یکی را رسم و راهی است جدا» (آرزو ۱۱۷۸، ص ۱۹۰).

کدام صاحب‌قلم دانشمند منتقدی است که این‌چنین، در کنار بزرگداشت آثار دیگران، متواضعانه از کنار آثار خود و بی‌اخلاقی و ناجوانمردی سبک‌مایگان روزگارش بگذرد. همین برخورد را در اشاراتش به سایر آثار خود در جنب معرفی تألیفات سایرین می‌توان دید، مثل اشاره به موهبت عظمی و عطیه کبری در ضمن ترجمه و طواط و توصیف حدایق السحر او و نیز توصیف ستایش‌گونه از واله و تذکره ریاض الشعرا که خشوع بیش‌ازحد به خرج داده و در نهایت مضبوطی و مربوطی قضاوت نموده، گفته است که «فقیر، آرزو، را بعد نوشتن این نسخه تذکره مذکور به نظر آمد و الا این همه دردسر نمی‌کشید، لیکن واقعی این است که اذواق مختلف است» (همان، ۵۰۶ پ). این در حالی است که هر داور منصفی به مجمع‌النفایس و ریاض الشعرا در عرض یکدیگر حتی نگاهی بیفکند، پی به کم‌وزنی ریاض نسبت به مجمع می‌برد، خصوصاً به یغما بردن اغلب اطلاعات احوالی و شواهد شعری تذکره عرفات العاشقین اوحدی یکی از اشکالات این تذکره است (گلچین معانی ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۶۵۱). تأسف‌بار اینکه برای آشکار نشدن دستبردش به بهانه اختصار، بسیاری از آگاهی‌های

احوالی عرفات را حذف کرده است و آن حجم از اطلاعات ذی‌قیمت را به توصیفاتی بدیهی و بسیار مختصری چون «نام شخصی راست» (واله داغستانی ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۷۷) و «از خوش‌سیرتان بوده» (همان، ج ۱، ص ۳۶۶) تقلیل داده است. حال باید دید این اثر بیشتر به بیاض می‌ماند<sup>(۴)</sup> یا مجمع النفايس که شاعر شواهد آن را خود با مطالعه دقیق و هوشمندانه و بیشتر در جهت اثبات ادعاهای سبکی خود برگزیده است. دسترسی وی به دیوان‌ها و منابع و آشنایی با جامعه ادبی آن روزگار و شناخت و هم‌نشینی با ادیبان و شاعران معاصرش، او را در قامت یک صراف استاد و راوی مستند جریان‌های ادبی قرار داده است. اغلب شاعران یا شعرشان را برای حک و اصلاح و درج در تذکره می‌فرستادند و یا با او در محافل ادبی هم‌طرح بوده‌اند. در این بین برخی هم از او دلگیر می‌گشتند، ولی بسیاری هم از او قدردانی می‌کردند، چنان‌که آرزو در جواب این محبت میرحیدر تجرد فروتنانه گفته که «مدتی با فقیر صحبت شعر داشت، بسیار غیور و سپاهی بود. ساقی‌نامه‌ای خوب گفته و این هیچ‌مدان را در آن تعریف نموده، چون شوق بسیار به شعر داشت، گویا تعریف خود کرده، چه فقیر قابل این همه نیست» (آرزو ۱۱۷۸، ۱۰۲پ).

اگر آرزو آن قدر که در باب دیگران منصف بود، رعایت حقوق خود را نیز می‌کرد و این چنین با خفض جناح، آن هم در پیشانی کتابش، از اثرش سخن نمی‌گفت، این گونه مورد داوری قرار نمی‌گرفت، وگرنه این که ماده‌المواد بسیاری از تذکره‌ها، مثل تذکره‌های بزرگی چون عرفات‌العاشقین، بیاض بوده، امری بدیهی بوده است. خلاصه‌الاشعار تقی کاشی را هم اگر قرار باشد براساس حجم اطلاعات احوالی‌اش قضاوت کرد و قلم‌فرسایی‌های ادبی‌اش را نادیده انگاشت، مطلب چندانی ندارد و در قیاس با حجم شواهدش بیشتر به بیاض می‌ماند تا تذکره، چنان‌که نقی کمره‌ای از معاصران او با حذف منشوراتش و ثبت و ضبط شواهد آن موجب ناراحتی مؤلف را فراهم کرده بوده است، احتمالاً در این خصوص که تذکره او را چرا تا حد بیاض متوقف کرده است.

نکته دیگر اینکه آرزو مانند دیگر تذکره‌نویسان قصد تفصیل بی‌جهت و مصادره مطالب منابع پیشین را نداشته و همین که اطلاعات شاعران غیر معاصر خود و عهد قدیم را از منابع درجه‌یک، اغلب با استناد آورده و منتقدانه به نقل بسیاری از آن‌ها پرداخته، تعهد تذکره‌نگاری خود را به جای آورده است و اینکه آزاد مدعی شده که او به تواریخ واقعات پرداخته و تراجم را به ترتیب تاریخی

نیاورده، نوعی سخت‌گیری بیش‌ازحد است و کم نیست اشارات و حتی تحلیل‌های تاریخی او درخصوص تولد و مرگ و ممدوحان شاعر، که بعضی از آن از طریق تأمل و تحقیق او در اشعار و دیگر آثار شاعر و سایر متون هم‌سنخ حاصل آمده و یا در پیچیدن به شاعران هم‌تخلص و سعی در تشخیص هریک از آن‌ها.

حال اگر این همه مساعی استادانه درخصوص آثار و احوال شاعران و بررسی‌های کارشناسانه جریان‌های ادبی در طول تاریخ و دگردیسی‌شان جزو ویژگی‌های تذکره‌نویسی نیست، ویژگی چه اثری می‌تواند بود؟ آیا همه تراجم تذکره‌های عمومی مشهور و اصیلی چون عرفات و خلاصه‌الاشعار مشحون از اطلاعات تاریخی و تحلیل‌های ادبی است؟ آیا تذکره‌اصیل جز این است که باید حاوی اطلاعات صحیح و مستند و نقادانه و تحقیق‌شده و شواهدی منبعث از دیوان‌ها و کلیات شاعران و بیاض‌ها و سفینه‌های باهویت و شناخته‌شده، مثل سفینه صائب باشد؟ آیا بیاضی در عالم امکان هست که برخوردار از این همه آگاهی و حکم‌های تاریخی و ادبی باشد و موشکافانه به بحث‌های دشوار و تنش‌زایی، چون سرقت و توارد پردازد و صاحب آن تا این حد سواد و حافظه شعری داشته باشد که سیر تطور مضامین و بدیع و مبتذل بودن آن‌ها را بتواند با ارائه سند نشان دهد؟

اگر تنها برخی اشکالاتی را که او به تاریخ وقایع و نیز تخلیط تخلص‌های منابعش، اعم از عرفات و تذکره نصرآبادی گرفته است، در اینجا نقل کنیم، دیگر هرگونه گمانی درخصوص بیاض یا بیاض - تذکره بودن آن از هر ذهن منصفی برطرف می‌شود و مشتاقانه به دنبال دستیابی به صورتی منقح از آن خواهد خاست که طبعاً مقدمه مبادرت ورزیدن به چنین کار خطیری جست‌وجوی صبورانه در فهرست‌های خطی و عکسی و چاپی است؛ گامی مهم و لازم برای تشخیص و سپس دستیاب کردن نسخه‌هایی که کار را برای رسیدن به یک متن منقح هموار می‌کند.

### ۳. نسخه‌شناسی مجمع‌النفایس

از این تذکره تا به امروز به‌طور کامل و نیز به‌صورت منتخب، نسخه‌ها و چاپ‌هایی فراهم آمده است. چاپ‌های موجود این تذکره به دو صورت منتخب و کامل به شرح زیر است:

(۱) تصحیح عابدرضا بیدار، برگزیده شرح ۱۰۹ شاعر سده دوازدهم هجری (پته ۱۹۷۷م)؛

۲) تصحيح عارف نوشاهي با عنوان بزم آرزو با تلخيص، مقابله و مقدمه دكتور عارف نوشاهي در سال ۲۰۰۳-۲۰۰۴؛

۳) جلد اول، به تصحيح زيب النساء علي خان (سلطان علي) در سال ۱۳۸۳ش/ ۲۰۰۴م، جلد دوم، به تصحيح دكتور مهنور محمد خان در سال ۱۳۸۵ش/ ۲۰۰۶م، و جلد سوم، به تصحيح دكتور محمد سرفراز ظفر در سال ۱۳۸۵ش/ ۲۰۰۶م، از سوي مركز تحقيقات فارسي ايران و پاكستان (اسلام آباد)؛

۴) تصحيح مير هاشم محدث از روي چاپ دكتور عابدرضا بيدار، شامل شرح حال ۱۰۸ شاعر معاصر خان آرزو، كه از سوي انجمن آثار و مفاخر فرهنگي در سال ۱۳۸۵ چاپ شده است. از اين ميان تنها تصحيح زيب النساء و دو همكارش شامل همه مجمع النفايس است و تصحيح عابدرضا بيدار، عارف نوشاهي و مير هاشم محدث تنها گزيده اي از مجمع النفايس است.

تصحيح كامل اين تذكره را به پيشگامي دكتور محمدباقر مي شناسند. در سال ۱۳۵۱ش، مطابق با ۱۹۷۲م، زيب النساء علي خان از حرف «الف» تا حرف «ز» (البته از حرف «ر») تنها به تصحيح تراجم ۸ شاعر از ۹۱ شاعر اين حرف پرداخته است) را براساس نسخه كراچي، تحت عنوان رساله دكتري تصحيح كرده است و بعدها كه قرارداد تصحيح تذكره بسته شد، همكار و سهيم مصححان جلد دوم و سوم شد و رساله خود را تحت عنوان جلد اول تذكره منتشر ساخت. شايدان ذكر است كه در همان سال هايي كه زيب النساء به دفاع از رساله خود مي پرداخت، تصحيحي دست نويس از اين تذكره را شاگردان دكتور محمدباقر و با نظارت استاد، براساس تذكره لاهور تهيه كردند و به مركز تحقيقات فارسي ايران و پاكستان سپردند. در سال ۱۳۸۲ش بدون يافتن دست نوشته هاي دكتور باقر و بررسي دقيق و يافتن نسخ مختلف تذكره، قرارداد تصحيح تذكره از حرف «س» تا «ي» با دكتور مهنور محمد خان و دكتور محمد سرفراز ظفر بسته مي شود تا بر مبناي نسخه لاهور انجام گيرد. اين دو نيز از حرف «ر» (چون اين قسمت در تصحيح زيب النساء ناقص بود) تا حرف «س» را دو قسمت كرده و به صورت جلد دوم و سوم تصحيح و چاپ كردند. جلد دوم از حرف «ر» تا حرف «ف» را مهنور محمد خان و جلد سوم از حرف «ق» تا «ي» را محمد سرفراز ظفر تصحيح كردند (با اين توضيح كه از حرف «ر» تا بخش هايي از حرف «س» را زيب النساء علي خان تصحيح كرده است) و محمد سرفراز ظفر در مقدمه جلد سوم

تصحیح خود عبارت «به یاد روانشاد دکتر محمدباقر پیشگام در تصحیح تذکره مجمع النفایس» را قید کرده است. وی درباره روش تصحیح و نسخه‌های خطی اثر توضیحی نداده است و تنها اشاره کرده که دوستان محقق و دانشمندش در جلد اول و دوم، در مورد روش تصحیح و نسخه‌های خطی مورد استفاده صحبت کرده‌اند، لهذا از تکرار آن پرهیز می‌کند (سرفراز مخلص ۱۳۸۵، مقدمه)، زیب‌النساء و محمد خان در مقدمه جلد اول و دوم تصحیح تذکره، درباره نسخ استفاده‌شده در تصحیح از چهار نسخه، که عبارت‌اند از نسخه موزه ملی کراچی، دو نسخه از کتابخانه لاهور و نسخه کتابخانه پتنه، نام برده‌اند.

از این اثر دو دسته نسخه در کتابخانه‌های جهان موجود است: دسته اول، نسخه‌های منتخب‌اند که تحت عناوینی همچون جامع الفوائد، منتخب النفایس در فهرست‌ها معرفی شده‌اند؛ دسته دوم، نسخه‌های غیرگزینشی‌اند که بعضی مانند نسخه رامپور، کراچی، بادلیان و پتنه کامل است و شامل مقدمه، فهرست شعرا، خاتمه و ترقیمه است و بعضی مثل نسخه‌های دهلی و لاهور در قسمت‌های مختلف افتادگی و نقصان دارند. بنابراین، با سه دسته نسخه روبه‌رو خواهیم بود: نسخ کامل، نسخ ناقص، نسخ منتخب.

### نسخ کامل

#### نسخه بادلیان

نسخه بادلیان، به شماره ۴/۴۶۴۳، به صورت میکروفیلم، در دانشگاه تهران موجود است که از نسخه کتابخانه بادلیان، به شماره ۳۹۹ الیوت ۷۱۱۸، تهیه شده است. در ۱۳۳ ورق ۲۵ سطری، به خط نستعلیق شکسته، نوشته شده است. نسخه کامل و قدیمی است. آغاز، فهرست شعرا و ترقیمه دارد. تقریباً شامل شرح حال ۱۷۴۵ شاعر متقدم و متأخر است. نسبتاً به نسخه کراچی و رامپور شبیه است. تاریخ نسخه در ترقیمه نسخه چنین آمده: «بیست و پنجم رجب‌المرجب سنه ۱۱۶۵ هجری مطابق سنه جلوس احمد شاه بن فردوس، آرامگاه محمد شاه پادشاه غازی». در حاشیه نسخه معنی برخی کلمات و اصطلاحات قید شده است که نشان می‌دهد کاتب نسخه یا شخصی که نسخه را بازخوانی کرده، ادیب و سخن‌شناس بوده است. نسخه از نظر صحت و دقت معتبر است و شباهت زیادی به نسخه رامپور کامل دارد. بیشتر قسمت‌های نسخه پاک شده است و مخدوش و تا حدی ناخواناست.

## نسخه رامپور

این نسخه با شماره ۲۴۰۵ متعلق به کتابخانه رضا رامپور است. دارای ۵۲۷ برگ ۱۷ سطری است. به خط نستعلیق خوانا و شامل مقدمه، فهرست شعرا، خاتمه و ترقیمه است. جدول و عنوان اشعار به شنگرف است. از این نسخه در تصحیح پیشین مجمع النفايس استفاده نکرده‌اند و حتی از آن نام نبرده‌اند. در ۲۸ باب، مشتمل بر یک مقدمه و فهرست اسامی شعرا که به ترتیب حروف تهجی تدوین شده است و تقریباً شامل شرح حال ۱۷۷۵ شاعر متقدم و متأخر است. در ابتدای نسخه عبارت قلمی بودن نسخه قید شده است. نام کاتب و تاریخ کتابت نسخه در ترقیمه چنین آمده است: «به عون الله تعالی کتاب تذکرة الشعرا حسب الفرمایش بندگان عالی مهاراجه، عمده الملک بهادر ادام الله اقبالهم و حشمتهم، به تاریخ شانزدهم شهر رجب المرجب سنه یک هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجری به خط اضعف العباد جسپت رای کهتری عرف چریمنج در کومہیر سمت اختتام پذیرفت». اسامی و ترتیب شعرای نسخه با دیگر نسخ مجمع النفايس کمی متفاوت است. شرح حال تعدادی از شعرا در این نسخه آمده که در دیگر نسخ موجود نامی از آن‌ها دیده نشد (نظیر «ابتری»، «خان الفتی»، «ابوطالب تبریزی» و غیره). ظاهراً در حاشیه نسخه مقابله‌هایی صورت گرفته است. به ندرت کلمه‌ای از نسخه مخدوش شده که با مقابله با نسخ دیگر می‌توان آن را حدس زد. نسخه رامپور نسبت به دیگر نسخ مجمع النفايس از نظر ارجاع به متون مفصل‌تر است. یکی از ارجاعات این نسخه که در دیگر نسخ مجمع النفايس مشاهده نشد، منتخب التواریخ بداؤنی است؛ یعنی هر آنچه در این نسخه از متن منتخب التواریخ نوشته شده است، در دیگر نسخ موجود نیست.

## نسخه پتنه

این نسخه در کتابخانه خدابخش پتنه به شماره ۳۹۴۳ شامل دو جلد است در ۵۷۳ برگ ۲۱ سطری. فهرست اسامی شعرای هر جلد را به صورت مجزا و در ابتدای هر جلد آورده است. مقدمه دارد، ولی فهرست شاعران تذکره بدان صورت که آرزو بعد از مقدمه آورده است نیامده و کاتب به این مسئله در انتهای مقدمه اشاره کرده است: «فهرست اسامی شعرائی که احوال و اشعار آن‌ها داخل این تذکره است، در تذکره و نسخی [؟] جناب سراج‌الدین خان آرزو، که این نسخه از آن نقل کرده شد،

مرفوم بود، لیکن در این نسخه به سبب اختصار کتابت نوشته نشد» (نسخه پتته، شماره ۳۹۴۳). نسخه با «بایزید بسطامی» آغاز شده و با «محمد اشرف یکتا» پایان یافته است. خاتمه و ترقیمه دارد و تاریخ کتابت نسخه در ترقیمه چنین ذکر شده است: نهم صفر ۱۱۷۹ هجری. حواشی موجود در صفحات نسخه نشان از آن دارد که ظاهراً نسخه بازخوانی شده یا با دیگر نسخ مجمع‌النفایس مقابله شده است. متأسفانه بخش انتهایی برخی صفحات نسخه مخدوش است.

### نسخه کراچی

کتابت نسخه موزه کراچی براساس ترقیمه آن، به تاریخ هفتم شهر جمادی‌الثانی سنه ۱۱۸۵ هجری از نسخه اصل دستخطی سراج‌الدین علی‌خان آرزو نوشته شده است. این نسخه، با شماره ۱۴۲۶۹، به صورت عکسی، در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است و نسخه اصل آن در پاکستان، کتب‌خانه استیت کلیاتی، شماره ۱۲، در ۲ مجلد است. ۴۴۱ برگ ۲۱ سطری دارد. به خط نستعلیق شکسته و ریز نوشته شده است. شامل شرح حال ۱۶۶۱ شاعر است. با «بایزید بسطامی» آغاز و با «اشرف یکتا» پایان یافته است. نسخه مقدمه و ترقیمه دارد، ولی فهرست شعرا ندارد.

### نسخه قم

این نسخه به شماره ۱۰۹۵-۱۰۹۸، در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، مرکز احیای آثار اسلامی موجود است. مقدمه دارد. نسخه با «بایزید بسطامی» آغاز شده و با «یکتای کشمیری» پایان یافته است. کاتب نسخه سلطان محمد بن آقا عبدالکریم تاجر است که در تاریخ ۱۵ شوال ۱۱۸۶ نسخه را کتابت کرده است. نسخه توسط محمد کلاهی به کتابخانه اهدا شده و در ۴ مجلد صحافی و تجلید شده است. نسخه دارای ۵۷۶ ورق ۱۹ سطری است. مشخصات این نسخه با نسخه کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد دکن، به شماره ۴۱، هم از لحاظ تاریخ کتابت و هم نام کاتب یکسان است.

## نسخ ناقص

## نسخه دهلی

این نسخه، با شماره ۴۵۰۵، به صورت میکروفیلم، در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است<sup>(۵)</sup> که اصل آن نسخه شماره ۷۳۹ از کتابخانه ایندیآفیس است. ۲۳۶ ورق ۱۵ سطر به خط نستعلیق شکسته دارد. براساس یادداشت‌های حاشیه نسخه، ظاهراً دو جلد بوده که جلد اول ۵۴۹ ورق و جلد دوم ۵۶۱ ورق داشته است و تنها جلد اول و آن هم به صورت ناقص در دست است. نسخه دهلی مقدمه ندارد، ولی فهرست اسامی شعرا را دارد، اما ترتیب شعرا فهرست با متن هماهنگ نیست. شامل معرفی ۵۷۸ شاعر است که با «شیخ ابویزید بسطامی» آغاز شده و با «امیر روزبهان صبری» پایان یافته است. البته، تنها یک خط از تراجم «روزبهان صبری» در نسخه موجود است و بقیه نسخه افتاده است. تراجم نسخه به نسخه کراچی و لاهور نسبتاً شباهت دارد، ولی ترتیب معرفی شعرا نسخه متفاوت است. برای مثال، شیخ ابوالقاسم کازرونی در دیگر نسخ در بخش «الف» و در نسخه دهلی در بخش «قاف» آمده است. نیز رکن‌الدین دعوی تخلص در «باب الرا» آمده است. یا شیخ ابوالواجد فارغی در نسخه دهلی در بخش «ف» و در نسخه دهلی در بخش «الف» گنجانده شده است. یکی دو شاعر نسبت به نسخ دیگر اضافه دارد، مثل ادایی اصفهانی. شواهد شعری بعضی از شعرا نسبت به دیگر نسخ بیشتر است. در این میان شواهد شعری میرزا اسماعیل ایما و سالک کاشانی بیشترین تعداد را دارد. ظاهراً تراجم بعضی از شاعران در اصل نسخه نبوده است و با توجه به تفاوت خط ظاهراً توسط کاتبی دیگر در حاشیه اضافه شده است، همچون ترجمه بال مکنند، رمزی شبستری، رفیعی یزدی، رفعتی تبریزی. شواهد شعری برخی شاعران نیز در اصل نسخه نبوده و در حاشیه اضافه یا تکمیل شده است، مثل میرآزاد. شرح حال برخی از شعرا کامل‌تر از دیگر نسخه‌ها آمده است، مثل شریف تبریزی. بعضی از صفحات نسخه تکراری و برخی جابه‌جا شده است. شرح حال برخی شعرا در هم آمیخته، مثلاً، شرح حال راسخ و رایج در هم خلط شده است. نسخه با ترجمه روزبهان صبری آن هم به طور ناقص پایان یافته است؛ یعنی از حرف «صاد» به بعد در دست نیست. در نتیجه، خاتمه و ترقیمه نسخه نیز در دسترس نیست. علاوه بر این، نسخه موجود فاقد ترجمه

شاعران در بخش «جیم»، «حاء»، «خاء» و «دال» است. نیمه دوم ترجمه شاعران در بخش «ثاء» و نیمه اول تراجم در قسمت «ذال» نیز موجود نیست. درکل، ۵۷۸ شاعر در تراجم نسخه موجود است، البته، با احتساب شاعرانی مثل روزبهان صبری که احوال کامل وی در نسخه موجود نیست. نسخه مخدوش و بدخط است و در بعضی قسمت‌ها، به‌خصوص قسمت بالایی صفحات نسخه، کاملاً ناخوانا، ولی از نظر دقت و صحت نسخه باارزشی است، برای همین شواهد شعری مضاف بر نسخ دیگر به متن تصحیح اضافه شد. خوانش نسخه، خصوصاً با خدشه‌هایی که یافته، اغلب مشکل است، حتی برخی عبارات و شواهد شعری به‌کلی پاک شده است. ظاهراً کاتب نسخه را با نسخه یا نسخ دیگر مقابله کرده و در حاشیه آورده که در بیشتر موارد با نسخه کراچی و بادلیان مطابقت دارد.

#### نسخه لاهور

این نسخه، با شماره ۴۵۹۴، به‌صورت میکروفیلم در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است. نسخه اصل آن تحت عنوان نسخه ناقص لاهور در کتابخانه پنجاب است. قسمت مربوط به مقدمه و تراجم شاعران حرف «الف» افتاده و نسخه از میانه شواهد شعری خان آرزو آغاز شده است. علاوه‌براین، شاعران حرف «ف» و «ق» ناقص است؛ یعنی در این قسمت هم نسخه افتادگی دارد. ۲۱ شاعر از حرف «ف» و ۳۶ شاعر از حرف «ق» نسبت به دیگر نسخ کامل مجمع‌النفایس افتاده است و شرح حال «ملا فریدون» به‌صورت ناقص و بدون شواهد شعری است. قسمت «قاف» نیز با شواهد شعری ناقص از «حاجی محمد جان قدسی» آغاز شده است. در بخش شاعران حرف «میم» ترجمه و شواهد شعری ۱۸ شاعر نسبت به نسخ کامل مجمع‌النفایس کاستی دارد. نیز ترتیب شعرای این باب از نسخه با دیگر نسخ متفاوت است. شایان ذکر است که در این قسمت از نسخه (تراجم شاعران «حرف میم») افتادگی مشاهده نشد و ظاهراً توسط کاتب این ۱۸ شاعر از قلم افتاده است. نسخه با «محمد اشرف یکتا» پایان یافته است و شامل خاتمه است، اما در این بخش نیز باز صفحاتی افتاده است؛ یعنی خاتمه نیز به‌صورت ناقص موجود است. نسخه ترقیمه ندارد و در همان بخش خاتمه با مصرع اول از «قاضی سلام‌الله» پایان می‌یابد. در نتیجه، کاتب نسخه و تاریخ کتابت، که معمولاً در پایان نسخه می‌آید، بر ما معلوم نیست. در تصحیح و مقابله این نسخه با دیگر نسخ مجمع‌النفایس شباهت

این نسخه به نسخه کراچی قابل توجه است، به صورتی که اکثر عبارات این دو نسخه شبیه هستند. در بعضی قسمت‌ها جابه‌جایی اوراق در نسخه دیده می‌شود. برای مثال، شواهد شعری شاعر دیگری در میان اوراق شواهد شعری «آقاشاپور طهرانی» آمده است. به‌طور کلی، در نسخه لاهور سهو و اشتباه و اغلاط فاحش زیاد دیده می‌شود. بسیاری از ابیات تنها با یک مصرع قید شده است؛ یعنی در موارد متعدد مصرع دوم ابیات کتابت نشده است. نیز بخش‌هایی از تراجم، که کلمات یا عباراتی شبیه به یکدیگر در ترجمه داشته، بر اثر خطای دید کاتب، عبارت بین دو کلمه همسان از قلم افتاده است. بعضی از شرح‌ها با هم آمیخته؛ یعنی ترجمه شاعری آورده شده و شواهد شعری شاعری دیگر در ادامه ترجمه کتابت شده است. به سبب سهو کاتب، نام بعضی شعرا به غلط ضبط شده است. در بعضی قسمت‌ها تراجم شعری بعضی شعرا با هم خلط شده است و یا نام و شواهد شعری شاعری تکرار شده است. نسخه در بخش‌های اندک حاشیه‌نویسی دارد که به نظر می‌رسد بازخوانی شده یا با نسخه‌ای دیگر مقابله شده و در حاشیه کلمات یا عبارات افتاده قید شده است. تراجم ۱۴۸۷ شاعر در این نسخه موجود است.

### نسخ منتخب

#### نسخه رامپور (گزیده)

این نسخه، به شماره ۲۴۰۴، متعلق به کتابخانه رضا رامپور است. گزیده مجمع‌النفایس است. مقدمه و ترقیمه ندارد. با فهرست شعرا آغاز شده است و شامل شرح حال ۶۷ شاعر است که از روی نسخه اصل به صورت خلاصه گردآوری شده و در بعضی قسمت‌ها با دیگر نسخ همخوانی ندارد. در مواردی تلخیص محدود به حذف یک یا چند جمله شده و از متن اصلی خیلی فاصله نگرفته است. در شواهد شعری تلخیص اندکی صورت گرفته و گاهی ابیاتی علاوه بر متن اصلی آورده شده است. در مواردی ضبط اشعار نسبت به نسخه‌های کراچی و لاهور صحیح‌تر است. تراجم و شواهد شعری این نسخه نسبت به نسخ دیگر اندکی متفاوت است. نسخه با «شیخم سهیلی» آغاز شده و با «جمالی دهلوی» پایان یافته است. از خصایص این نسخه قلمی بودن آن است.

جامع‌النفاید (منتخب یادداشت‌های انتقادی یا سایر نظرها و تفسیرهای آرزو در خصوص اشعار مجمع‌النفایس): ۱۱۹۵ یا ۱۱۹۶ هجری

این نسخه با شماره ۴۵۰۵ و به صورت میکروفیلم در دانشگاه تهران موجود است که با نسخه دهلی و نسخه منتخب مجمع‌النفایس در یک فایل همراه است. نسخه اصل آن در کتابخانه ایندیاناپیس، به شماره ۵۰۸۱، موجود و در واقع، تلخیصی از شرح حال و نمونه اشعار ۱۴۳ شاعر از مجمع‌النفایس است که با مقدمه کوتاهی از تلخیص‌کننده آغاز شده است. فهرست شعرا ندارد و از «آرزو» آغاز شده و با «میرحبی کاشی» پایان یافته است. شامل ۳۶ ورق ۱۷ سطری به خط نستعلیق شکسته است. آغاز و ترقیمه نسخه کامل است، ولی اکثر قسمت‌های نسخه مخدوش و ناخواناست. از خصایص نسخه آوردن مترادف کلمات، شرح ابیات و نیز مقابله اشعار با دیگر سفاین و تذکره‌هاست. در تراجم شعرا به ندرت اختصار دارد و بیشتر در شواهد شعری اش تلخیص صورت گرفته است. در اکثر موارد شواهد شعری را کامل حذف کرده است (نظیر شواهد شعری آرزو که به کل حذف شده است). تاریخ تألیفش ناخواناست و به نظر سال ۱۱۹۹ ق ضبط شده است.

#### منتخب‌النفایس

این نسخه تحت عنوان «انتخاب تذکره الشعرا مسمی به منتخب‌النفایس من تصنیف سراج‌الدین علی‌خان تخلص آرزو» با شماره ۴۵۰۵ در دانشگاه تهران موجود است و همان‌طور که اشاره شد، با نسخه دهلی و جامع‌النفاید در یک فایل است. نسخه اصل، آن به شماره ۴۰۱۵، در کتابخانه ایندیاناپیس نگهداری می‌شود. در برگ ابتدایی نسخه، ذیل نام منتخب‌النفایس، آمده است: «حسب‌الحکم حضرت شاه عالم پادشاه در سنه جلوس والا، مطابق سنه ۱۱۷۷ هجری به زمانه صوبداری قاسم علی‌خان عالی‌جاه بهادر». نسخه حاوی خلاصه، مقدمه و ترقیمه است، ولی فهرست شعرا ندارد. نسخه شامل شرح حال و نمونه اشعار ۹۶ شاعر از شعرای مجمع‌النفایس است که با «محمد احسن ایجاد» آغاز و با «محمد اشرف یکتا» پایان یافته است. شرح حال و نمونه اشعار اغلب شاعرانی که گزینش کرده، به‌طور کامل و بدون تلخیص آمده است و حتی برخی شواهد شعری

شاعرانی چون «مشتاق» و «محمدعلی رایج» نسبت به نسخه رامپور کامل و کراچی بیشتر است. نسخه خوش خط و خواناست، ولی غلط‌خوانی و ضبط نادرست در آن به وفور دیده شد. نسخه اولیه و دست‌نوشته‌های شخصی خان آرزو بر ما مشخص نیست. در ترقیمه برخی نسخه‌ها اشاره شده که نسخه قلمی است، مثل نسخه رامپور و در ترقیمه برخی همچون نسخه کراچی قید شده که از روی نسخه اصل، که به خط خان آرزو بوده، نوشته شده است. علاوه بر این، نسخه‌های دیگری از این اثر موجود است که در دسترس نیست و از مشخصات آن‌ها تنها براساس آنچه در فهرست‌ها آمده است یا مصححان هندی معرفی کرده‌اند، اطلاع داریم. این نسخه‌ها عبارت‌اند از:

- تهران، مرکز فرهنگی خراسان، نسخه شماره ۱۰۱، به صورت عکسی در تهران، مرکز فرهنگی خراسان موجود است. کاتب نسخه نامشخص است. تاریخ کتابت: صفر ۱۱۷۹ق، ۵۵۲ برگ.

- نسخه لاهور در کتابخانه لاهور به شماره ۴۵۳۹. دارای ۴۳۴ ورق است. فهرست اسامی شعرا دارد، ولی ناقص است. تاریخ کتابت آن چنین است: «هفدهم شهر صفرالمظفر ۱۱۹۱ هجری مطابق ۱۸ جلوس شاه عالم، پادشاه غازی، به مقام لکهنو در صوبه اوده [...] به موجب حکم نواب شاه میرخان [...] این نحیف هیچ‌مدان از کمترین ملازمان آن جناب محمدامین لاهوری به عون الهی به اتمام رسانید». (آرزو ۱۳۸۳، ج ۱ ص ۴۰) نسخه غلط املائی و نقطه‌گذاری غلط فراوان دارد.

#### نسخه پتنه

در کتابخانه خدابخش پتنه، به شماره ۲۴۴۵، دارای ۴۲۲ ورق است. فهرست اسامی شعرا دارد، ولی ناقص است. غلط املائی زیاد به چشم می‌خورد. این نسخه چون از نسخه لاهور نقل شده است و کاتب هر دو یک نفر بوده، تمام اشتباهات نسخه لاهور در این نسخه تکرار شده است. تاریخ کتابت نسخه در ترقیمه چنین ذکر شده است: «هشتم ماه ذوالحجه ۱۱۹۹ هجری و ۲۳ جلوس شاه عالم پادشاه غازی به موجب فرمایش نواب شاه میرخان... این نحیف کمترین ملازم محمد امین در بلدة لکهنو... به اتمام رسانید» (آرزو ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۰).

#### ۴. نتیجه‌گیری

تذکره مجمع‌النفایس، اثر سراج‌الدین علی‌خان اکبرآبادی، متخلص به آرزو، اثری است که علاوه بر معرفی و بررسی تراجم و انتخاب اشعار برتر، سرشار از اطلاعات تاریخی، در مباحث نقد ادبی و سبک‌شناسی، است. دسترسی خان آرزو به دیوان‌ها و منابع دست‌اول و آشنایی وی با جامعه ادبی روزگار خود، نیز شناخت ادیبان و شاعران معاصر و هم‌نشینی با آنان، جایگاه او را در قامت یک استاد صراف و راوی مستند جریان‌های ادبی مشخص می‌سازد. براساس متن نسخه‌ها، برخی شاعران شعرشان را برای اصلاح و درج در تذکره، برای وی می‌فرستادند و برخی با او در محافل ادبی هم‌طرح بوده‌اند. بنابراین، این تذکره و مؤلف آن از لحاظ نقد ادبی و علمی، مقام والایی دارد و بیاض تلقی کردن آن خطاست و ناشی از آن است که هنوز در میان تذکره‌های ادبی ناشناخته مانده است، بدان سبب که تاکنون تصحیح منقّحی از این اثر صورت نگرفته و چاپ دوازدهم‌دسترس شبه‌قاره هم چندان کارآمد نیست. بنابراین، شناسایی نسخه‌های معتبر این اثر و تصحیح محققانه آن ضروری به نظر می‌رسد.

## نسخه‌های مجمع‌النفایس

نام نسخه	محل نگهداری نسخه	شماره نسخه	سال تألیف	تعداد برگ	نوع خط	کاتب	تعداد محتوای نسخه
۱. رامپور	کتابخانه رضا رامپور	۲۴۰۵	۱۱۷۸ق	۵۲۷ برگ ۱۷ سطری	تستعلیق	جسپت رای کهنتری	کامل
۲. پتنه	کتابخانه خدابخش پتنه	۳۹۴۳	۱۱۷۹ق	۵۷۳ برگ ۲۱ سطری	تستعلیق	حسن‌الله شاعر	کامل
۳. کراچی	کتابخانه موزه کراچی	۱۴۲۶۹	۱۱۸۵ق	۴۴۱ برگ ۲۱ سطری	تستعلیق شکسته	ذکر نشده شاعر	کامل
۴. بادلیان	کتابخانه بادلیان	۳۹۹	۱۱۶۵ق	۱۳۳ برگ ۲۵ سطری	تستعلیق شکسته	ذکر نشده شاعر	کامل
۵. قم (نسخه کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد)	مرکز احیای آثار اسلامی	۱۰۹۵-۱۰۹۸	۱۱۸۶ق	۵۷۶ برگ ۱۹ سطری	تستعلیق	عبدالکریم تاجر	کامل

نام نسخه	محل نگهداری نسخه	شماره نسخه	سال تألیف	تعداد برگ	نوع خط	کاتب	تعداد محتوای نسخه
۶. دهلی	دانشگاه تهران - ایندیآفیس	۴۵۰۵ تهران - ۷۳۹ ایندیآفیس	ترقیمه موجود نیست	۲۳۶ برگ ۱۵ سطری	تستعلیق شکسته	ترقیمه موجود نیست	۵۷۸ تراجم ناقص شاعر
۷. لاهور	کتابخانه پنجاب	۴۵۹۴	ترقیمه موجود نیست	۲۵۷ برگ ۲۱ سطری	تستعلیق	ترقیمه موجود نیست	۱۴۸۷ ناقص شاعر
۸. رامپور	کتابخانه رضا رامپور	۲۴۰۴	ذکر نشده است	۴۰۷ برگ ۱۱ تا ۱۵ سطر	تستعلیق	ذکر نشده	۶۷ منتخب شاعر
۹. جامع لفاوید	دانشگاه تهران، ایندیآفیس	۴۵۰۵ تهران - ۴۰۸۱ ایندیا ؟۱۱۹۹	۴۱۱۹۹	۳۶ ورق ۱۷ سطری	تستعلیق شکسته	تسخیر ناخوانا	۱۴۳ منتخب شاعر
۱۰. منتخب لنفایس	دانشگاه تهران، ایندیآفیس	۴۵۰۵ تهران - ۴۰۱۵ ایندیآفیس	۱۱۷۷ اق	۲۳۹ برگ ۱۷ سطری	تستعلیق	ولسی الله نقل نویس	۹۶ منتخب شاعر

## پی‌نوشت

(۱) برای مثال می‌توان به محاکمات الشعراء محسن اکبرآبادی، از شاگردان آرزو، اشاره کرد که در آنجا سعی کرده ضمن تحلیل و دسته‌بندی انتقادات آرزو، برخی از آن‌ها را در دفاع از حزین جواب گوید و قاری عبدالله کابلی هم مشابه چنین رساله‌ای را تألیف کرده است (شفیعیون ۱۳۸۹، ص ۷۸؛ همان ۱۳۹۷ ص ۱۴). حاکم لاهوری (۱۳۹۰، ص ۹۴) هم داد سخن و سراج الوهاج را محاکمه خوانده است.

(۲) رحیم‌پور (۱۳۸۷) به نقد و بررسی دیدگاه‌های آرزو در حوزه ساختار معنایی می‌پردازد. وی یکی از دیدگاه‌های زبان‌شناختی آرزو، یعنی «معنی‌شناسی»، را مورد بررسی قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد که از نظر آرزو، «معنی» مفهوم روشن و آشکار شعر و دلالت همه‌فهم آن است، ولی «یعنی» دلالت‌های تأویلی و توجیهی و ضمنی شعر است. شمیسا و فرقدانی در مقاله «تحلیل دیدگاه‌های انتقادی خان آرزو در تذکره مجمع‌النفایس»، به معرفی آرزو و تذکره مجمع‌النفایس پرداخته و معتقدند این تذکره چنان‌که باید مورد توجه جدی محققان و منتقدان ادبی قرار نگرفته است. عمده تلاش نویسندگان بر این است که دیدگاه‌های انتقادی آرزو در زمینه‌های مختلف نقد شعر را مورد بررسی، تحلیل و طبقه‌بندی قرار دهند تا از این رهگذر زمینه تحقیقات گسترده‌تر در

تحلیل و نقد آرای او را در موضوعات مختلف ادبی فراهم کنند (شمیسا، فرقدانی ۱۳۸۹ ص ۷-۲۸). اسداللهی و رحیم‌پور نیز در مقاله «سراج‌الدین علی خان آرزو از پیشگامان نقد ادبی در شبه‌قاره» باز به نظرات انتقادی آرزو، درزمینه وزن، سبک شعر، سیر تحول غزل از نظر آرزو و غیره پرداخته‌اند. (اسداللهی، رحیم‌پور ۱۳۹۷، ص ۱۳-۴۸).

(۳) برای نمونه، هم قاطعی هروی (۱۹۷۹م، ص ۱۰۹) و هم حزین لاهیجی (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵، ص ۹۱-۹۲) جریان تذکره‌نویسی در روزگار خود را به‌تندی مورد انتقاد قرار داده و نویسندگان‌شان را به بی‌دانشی و ناراست‌کاری در انتخاب شاعران و شواهد شعری و نقل احوال متهم کرده‌اند.

واله (۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۹) صراحتاً در مقدمه اثرش، از تکیه اصلی بر شواهد شعری سخن گفته با این تعبیر که «غرض راقم در تسوید اوراق آن است که به‌قدر مقدور اشعار بلند و افکار ارجمند فراهم آید» و معلوم نیست چرا از این تذکره تلقی بیاض نکرده‌اند.

(۴) واله داغستانی با صراحت در مقدمه اثرش از تکیه اصلی بر شواهد شعری سخن گفته است با این تعبیر که «غرض راقم در تسوید اوراق آن است که به‌قدر مقدور اشعار بلند و افکار ارجمند فراهم آید» (واله داغستانی ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۶۹) و معلوم نیست چرا از این تذکره، تلقی بیاض نکرده‌اند.

(۵) نسخه دانشگاه تهران، به شماره ۴۵۰۵، شامل میکروفیلم سه نسخه است که عبارت است از: ۱. جامع الفوائد (منتخب: نسخه خطی ایندیا آفیس به شماره ۴۰۸۱)، ۲۶ برگ؛ ۲. منتخب مجمع‌النفایس: نسخه خطی اته، شماره ۶۸۱ مورخ ۱۲۴۳ و ایندیا آفیس شماره ۴۰۱۵، ۲۳۹ برگ؛ ۳. ایندیا آفیس شماره ۷۳۹ (ناقص) یا نسخه دهلی، ۲۳۶ برگ.

### منابع

- آرزو، سراج‌الدین علی خان (۱۱۶۵ق، نسخه خطی)، مجمع‌النفایس، ش ۴/۴۶۴۳، کتابخانه دانشگاه تهران،.
- \_\_\_\_\_ (۱۱۷۷ق، نسخه خطی)، منتخب‌النفایس، ش ۴۰۱۵ کتابخانه دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۱۷۸ق، نسخه خطی): مجمع‌النفایس، ش ۲۴۰۵ کتابخانه رضا رامپور.
- \_\_\_\_\_ (۱۱۷۹ق، نسخه خطی)، مجمع‌النفایس، ش ۳۹۴۳ کتابخانه خدابخش پتنه.
- \_\_\_\_\_ (۱۱۸۵ق، نسخه خطی)، مجمع‌النفایس، ش ۱۴۲۶۹ کتابخانه موزه کراچی.
- \_\_\_\_\_ (۱۱۸۶ق، نسخه خطی)، مجمع‌النفایس، ش ۱۰۹۵-۱۰۹۸ پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، مرکز احیای آثار اسلامی.

- \_\_\_\_\_ (۱۱۹۶-۱۱۹۵ ق، نسخه خطی)، جامع الفوائد، ش ۴۵۰۵ کتابخانه دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (بی تا، نسخه خطی)، مجمع النفايس، ش ۲۴۰۴ کتابخانه رامپور.
- \_\_\_\_\_ (بی تا، نسخه خطی)، مجمع النفايس، ش ۴۵۹۴ کتابخانه دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (بی تا، نسخه خطی)، مجمع النفايس، ش ۴۵۰۵ کتابخانه دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳)، مجمع النفايس، (ج ۱)، به کوشش زيب النساء علی خان، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، مجمع النفايس، ج ۲، به کوشش مهنور محمدخان، با همکاری زيب النساء علی خان، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان؛ ج ۳، به کوشش محمد سرافراز ظفر، با همکاری زيب النساء علی خان؛ (بخش معاصران)، به کوشش مير هاشم محدث، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ آزاد بلگرامی، مير غلام علی (۱۳۹۳)، خزانه عامره، به کوشش هومن يوسف دهی، تهران، مجلس.
- \_\_\_\_\_ اسداللهی، خدابخش و مهدی رحيم پور (۱۳۹۷)، «سراج الدين علی خان آرزو از پیشگامان نقد ادبی در شبه قاره»، شبه قاره (ویژه نامه فرهنگستان)، ش ۸، ص ۱۳-۴۸.
- \_\_\_\_\_ بيدار، عابد رضا (۱۹۷۷م)، «خدابخش لائبریری جرنل» ش ۳، پتته. دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره (۱۳۸۴): تهران، زیر نظر فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- \_\_\_\_\_ حاکم لاهوری، عبدالحکيم (۱۳۹۰)، تذکره مردم دیده، به کوشش علیرضا قزوه، تهران، مجلس.
- \_\_\_\_\_ درایتی، مصطفی (۱۳۹۰)، فهرستگان نسخه های خطی ایران (فناخا)، ج ۲۸، (مجادله- مراتع)، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- \_\_\_\_\_ رحيم پور، مهدی (۱۳۸۶)، «عطیه کبری و موهبت عظمی»، آینه میراث، ش ۳۹، ص ۳۳۴-۳۵۰.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، «نقد و بررسی: سیری در احوال و آثار سراج الدين علی خان آرزوی اکبرآبادی»، آینه میراث، ش ۴، ص ۲۸۹-۳۱۸.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، «بازبینی یک سنت (نقد و بررسی دیدگاه های آرزو در حوزه ساختار معنایی)» آینه میراث، سال ششم، ش ۲، (پیاپی ۴۱)، ص ۲۳-۴۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴)، «مهم ترین دیدگاه های سراج الدين علی خان آرزو در زمینه نقد ادبی»، فلسفه و کلام اطلاعات حکمت و معرفت، سال دهم، ش ۲، ص ۲۸-۲۳.
- \_\_\_\_\_ شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۵)، شاعری در هجوم منتقدان، تهران، آگه.

- شفیعون، سعید (۱۳۹۰)، «نقد و بررسی مجمع‌النفایس خان آرزو»، آینه میراث، سال نهم، ش ۱، (پیاپی ۴۸)، ص ۱۷۱-۱۹۰.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹)، «پژوهشی نو در احوال و آثار سراج‌الدین علیخان آرزو»، بوستان ادب، ش ۲ (پیاپی ۵۸ / ۱)، ص ۸۳-۱۰۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳)، «گذری دیگرگون بر تذکرة‌های ادبی (بحثی در باب گونه‌شناسی تذکرة‌های ادبی و ارائه طرحی برای تقسیم‌بندی آنها)»، فنون ادبی، ش ۲ (پیاپی ۱۱)، ص ۸۵-۱۰۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴)، «درنگی بر چند گونه همسنگ: کارنامه، شهرآشوب، اشعار صنفی و شهرانگیز»، نقد ادبی، ش ۳۰، ص ۸۱-۱۱۷.
- شمیسا، سیروس و شهلا فرقدانی (۱۳۸۹)، «تحلیل دیدگاه‌های انتقادی خان آرزو در تذکرة مجمع‌النفایس»، مطالعات شبه‌قاره، ش ۵، ص ۷-۲۸.
- قاطع‌ی هروی (۱۹۷۹م)، مجمع‌الشعراى جهانگیری، به کوشش محمد سلیم اختر، کراچی، مؤسسه مطالعات آسیای میانه و غربی کراچیو.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۳)، تاریخ تذکرة‌های فارسی، چاپ دوم، تهران، سنایی.
- منزوی، احمد (۱۳۷۶)، فهرستواره کتابهای فارسی، تهران، کتابخانه مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- نوشاهی، عارف (۲۰۰۳-۲۰۰۴م)، «بزم آرزو»، کاوش، شعبه زبان و ادبیات فارسی، جی، سی یونیورسیتی لاهور، ش ۱۲-۱۳، ص ۷۹-۱۳۱.
- واله داغستانی، علیقلی خان (۱۳۸۴)، ریاض الشعرا، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر.

## References

- Ārezu, Sirāj al-Din 'Ali Khān. (1165 AH). *Majma' al-Nafā'is*. Manuscript, University of Tehran Library, no. 4/4643.
- Ārezu, Sirāj al-Din 'Ali Khān. (1177 AH). *Muntakhab al-Nafā'is*. Manuscript, University of Tehran Library, No. 4015.
- Ārezu, Sirāj al-Din 'Ali Khān. (1178 AH). *Majma' al-Nafā'is*. Manuscript, Rampur Library, no. 2405.

- Ārezu, Sirāj al-Din ‘Ali Khān. (1179 AH). *Majma‘ al-Nafā‘is*. Manuscript, Khuda Bakhsh Library, Patna, no. 3943.
- Ārezu, Sirāj al-Din ‘Ali Khān. (1185 AH). *Majma‘ al-Nafā‘is*. Manuscript, Karachi Museum Library, no. 14269.
- Ārezu, Sirāj al-Din ‘Ali Khān. (1186 AH). *Majma‘ al-Nafā‘is*. Manuscript, Qom, Islamic Sciences Research Institute, nos. 1095–1098.
- Ārezu, Sirāj al-Din ‘Ali Khān. (1195–1196 AH). *Jāmi‘ al-Fawā‘id*. Manuscript, University of Tehran Library, no. 4505.
- Ārezu, Sirāj al-Din ‘Ali Khān. (n.d.). *Majma‘ al-Nafā‘is*. Manuscript, University of Tehran Library, no. 4594.
- Ārezu, Sirāj al-Din ‘Ali Khān. (2003–2004). *Majma‘ al-Nafā‘is*, ed. Zīb al-Nisā ‘Alī Khān. Islamabad: Markaz-i Tahqīqāt-i Fārsī-i Irān va Pākistān.
- Ārezu, Sirāj al-Din ‘Ali Khān. (2005). *Majma‘ al-Nafā‘is*, vol. 2, ed. Mahrnūr Muḥammad Khān. Islamabad: Markaz-i Tahqīqāt-i Fārsī-i Irān va Pākistān.
- Ārezu, Sirāj al-Din ‘Ali Khān. (2005). *Majma‘ al-Nafā‘is*, vol. 3, ed. Muḥammad Sarfaraz Zafar. Islamabad: Markaz-i Tahqīqāt-i Fārsī-i Irān va Pākistān.
- Āzād Bilgrami, Mir Ghulām ‘Ali. (1393/2014). *Khazāna-yi ‘Āmira*. Ed. Hooman Yusufi-Dehi. Tehran: Majlis.
- Asadollāhi, Khudābakhsh & Rahimpur, Mahdi. (2018). “Sirāj al-Dīn ‘Alī Khān Ārizū: One of the Pioneers of Literary Criticism in the Subcontinent.” *Nāma-yi Farhangistān*, 8: 13–48.
- Bidār, ‘Abd al-Rizā. (1977). “Khuda Bakhsh Library Journal.” Patna, vol. 3.
- Derāyati, Mustafā. (2011). *Fihristgān-i Nuskhāhā-yi Khaṭṭi-yi Irān (Fankhā)*, vol. 28. Tehran: National Library of Iran.
- Golchin-Ma‘āni, Ahmad. (1984). *Tārīkh-i Tazkirah-hā-yi Fārsī*. Tehran: Sanā‘ī.

- Hākīm Lāhori, ‘Abd al-Ḥakīm (2011/1390). *Tazkirah-yi Mardume Dida*, edited by ‘Ali-Rezā Qazveh. Tehran: Majlis.
- Monzavi, Ahmad. (1997). *Fihristvāra-yi Kutub-i Fārsī*. Tehran: Markaz-i Dā’ira-yi Ma‘ārif-i Buzurg-i Islāmī.
- Nushāhi, ‘Arif. (2003–2004). *Bazm-i Ārizū. Majalla-yi Kāvush*, Lahore, 12–13: 79–131.
- Qāti’ Haravī (1979). *Majma‘ al-Shu‘arā-yi Jahāngīri*, edited by Moḥammad Salīm Akhtar. Karachi: Institute of Central and West Asian Studies.
- Rahimpur, Mahdi. (2007). ‘*Aṭīyyat Kubrā va Muḥibat ‘Uzmā. Ā’ina-yi Mīrās*, 39: 334–350.
- Rahimpur, Mahdi. (2007). “Review of Ārizū’s Semantic Theories.” *Ā’ina-yi Mīrās*, 41: 23–46.
- Rahimpur, Mahdi. (2015). “Major Views of Sirāj al-Dīn ‘Alī Khān Ārizū on Literary Criticism.” *Ittilā‘āt Hikmat va Ma‘rifat*, 10(2): 23–28.
- Shafī’i-Kadkani, Moḥammad-Rezā (1996/1375). *Shā‘eri dar Hujum-i Naqqādān*. Tehran: Āgah.
- Shafī’iyun, Sa‘id. (2009). “A New Research on the Life and Works of Ārzū.” *Bustān-i Adab*, 2: 83–106.
- Shafī’iyun, Sa‘id. (2011). “Critical Review of Majma‘ al-Nafā’is.” *Ā’ina-yi Mīrās*, 9(1): 171–190.
- Shafī’iyun, Sa‘id. (2014). “A Typology of Persian Tazkirahs.” *Funun-i Adabi*, 11(2): 85–104.
- Shafī’iyun, Sa‘id. (2015). “Karnameh, Shahr-āshūb, and Related Genres.” *Naqd-i Adabi*, 30: 81–117.

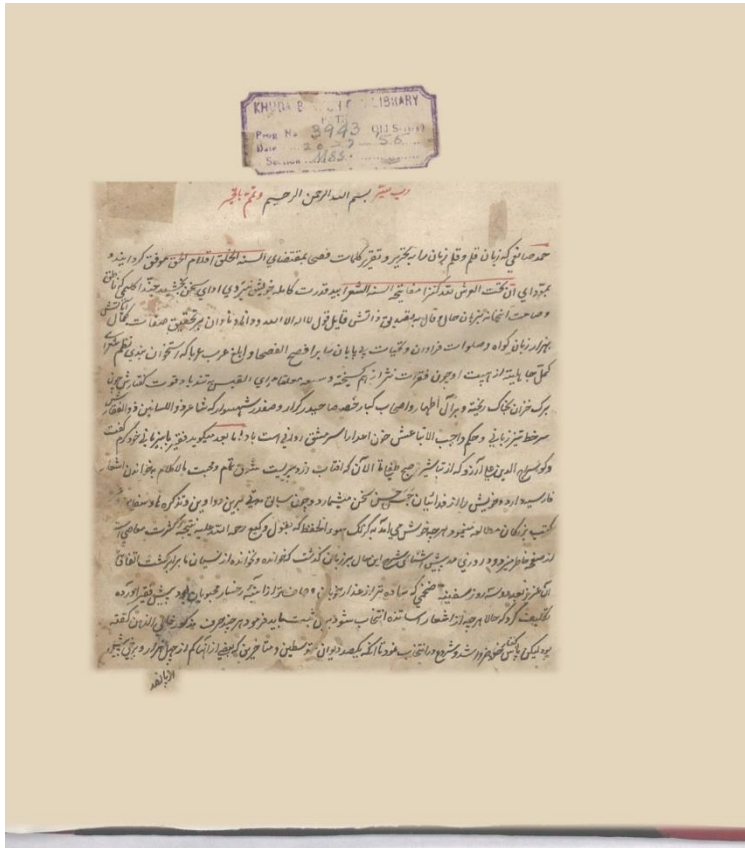
Shamisā, Sirus & Farqadāni, Shahlā. (2010). “Analytical Study of Ārzū’s Critical Views in Majma‘ al-Nafā’is.” *Mutāla‘āt-i Shihb Qārah*, 5: 7–28.

Valih Daghistāni, ‘Aliqoli Khān. (2005). *Riyād al-Shu‘arā’*. Ed. Moḥsin Nājī Nasrābādī. Tehran: Asāfir. □



تصویر ۱. نسخه رامپور






تصویر ۲. نسخه پخته



ارسال: ۱۴۰۲/۰۲/۰۲

پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۳۰

 10.22034/nf.2025.540439.

## ساخت طاق و گنبد های ناحیه خراسان بزرگ و ایران در مجموعه قوه الاسلام مهد سلاطین دهلی (با تأکید بر بنای دیوار قبله و طاقی دروازه)

آتوسا آرین (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی با گرایش دوران اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)

جواد نیستانی\* (استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)

چکیده: طاق و گنبد همواره جزئی جدایی‌ناپذیر از معماری ناحیه خراسان بزرگ و ایران بوده است. با حمله ترکان غزنوی و غوری به شبه‌قاره، ویژگی‌های خاص معماری ایرانی وارد معماری سلاطین دهلی شد. حاکمان این دوره سنت معماری سلجوقی را با خود برای صنعتگران شبه‌قاره به ارمغان آوردند. بنابراین، با مشاهده طاق‌های جناغی و گنبد‌های این دوره به نفوذ معماری سلجوقی در ساخت آن‌ها می‌توان پی برد. یکی از این بناها، دیوار قبله در صحن مسجد قوه الاسلام است که ردیف طاقان پیوسته به شبستان آن یادآور کاربرد طاق کاذب در ایوان مساجد ایرانی است. دیگری، علانی دروازه است که در آن سیر تحول کاربرد طاق کاذب به طاق و گنبد واقعی را به خوبی می‌توان مشاهده کرد. از آنجاکه پژوهش‌های صورت‌گرفته در این زمینه اندک است، در ادامه، این پرسش‌ها مطرح می‌شود:

\* نویسنده مسئول

jneyestani@modares.ac.ir

سبک غالب معماری شبه‌قاره برای اجرای طاق چه بوده است؟ جایگزینی تیرسقف با طاق کاذب چگونه و تحت چه شرایطی انجام گرفته است؟ نحوه اجرای طاق‌های واقعی به چه صورت بوده است؟ و در نهایت، سیر انتقال گنبد کاذب به گنبد واقعی چگونه بوده است؟ هدف از این پژوهش، مطالعه نحوه و مراحل اجرای طاق‌ها و گنبدهایی در شبه‌قاره است که خاستگاه ایرانی داشته‌اند. رویکرد نظری تحقیق، مطالعات تاریخ فرهنگی و روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی است. بنابر مطالعه مقدماتی انجام‌شده، سلاطین دهلی با خاستگاه جغرافیایی خراسان بزرگ، خواهان اجرای سنت‌های معماری و هنری آن نواحی در دهلی بوده‌اند. معماران هندی نیز تلفیقی از ایده‌های حاکمان جدید با سنت کهن معماری شبه‌قاره را در بناهای این دوره پدید آورده‌اند.

کلیدواژه‌ها: طاق، گنبد، خراسان بزرگ، ایران، قوه‌الاسلام، علانی دروازه.

## ۱. مقدمه

با استقرار حکومت سلاطین دهلی، معماران مجرب نیز عمدتاً از ایران برای ساخت‌وسازهای جدید در دهلی گرد آمدند. سنت معماری که آنان به همراه خود آوردند مبتنی بر قرن‌ها تجربه با مصالح بومی ناحیه خراسان بزرگ بود که معماران زبردست هندی را با سنت و شیوه‌های آن آشنایی نمود. تقدیر روزگار این دو سنت کهن و پایدار را در کنار هم نشانده و سبک جدیدی از معماری اسلامی پدید آورد که اطلاق معماری هندو - اسلامی (هندو مسلمان) به آن سهم هر دو فرهنگ را بازمی‌نمایاند (Kumar, 2017, p. 5539). Mishra هنگامی که سنگ‌تراشان هندو با تکنیک‌های ساختاری جدید وارد شده از خراسان بزرگ آشنا شدند، ترکیب سبک معماری هندو - اسلامی نیز شکل گرفت و در فرهنگ معماری شبه‌قاره جا افتاد (Thapar 2004, p. 136-137).

در دوره سلاطین دهلی، ساختارهای جدید معماری معرفی و فرم‌های جدید، قوس و طاق/گنبد، در ساخت سازه‌ها به روش‌های نوآورانه بسیاری به کار گرفته شد (Kumar 2013, p. 6). دیری نپایید که این عناصر مشخصه معماری اسلامی، که سازندگان ایرانی آن را به کار می‌بردند، مورد توجه حجاجان هندی قرار گرفت (Brown 1981, p. 7) و با تعامل میان سنت‌های بومی و سلجوقی، به تدریج زمینه‌های لازم برای به‌کارگیری مشترک هر دو شکل معماری فراهم آمد و مسلمانان دریافتند که این شیوه جدید ساخت طاق علمی‌تر است و به معماری آنان دوام و استحکام بیشتری می‌بخشد. شایان ذکر است که ترکان پس از اتخاذ این سبک جدید، تغییراتی در آن ایجاد کردند و از آن مطابق با نیازهای خود الگوی کارآمد دقیقی در آسیای مرکزی ساختند (Singh 2009, p. 304). بناهای سلاطین دهلی تا اندازه زیادی تحت تأثیر سنت‌های هنری بومی

بود و معماری جدیدی که پدید آمد نه کاملاً بیگانه و نه کاملاً هندی محسوب می‌شد. p. 1966, (Srivastava 336).

در این پژوهش کوشیده‌ایم تا دلایل و چگونگی ورود طاق و گنبد و نحوه ساخت و به‌کارگیری آن‌ها را در دوره اول سلاطین دهلی مورد مذاقه قرار دهیم. شیوه ساخت طاق و گنبد، که در دوره اول سلاطین دهلی از ناحیه خراسان بزرگ و ایران به شبه‌قاره وارد شد، به ترتیب در مقبره غیاث‌الدین بلبن (حک: ۶۶۶-۶۸۶ ق/۱۲۶۶-۱۲۸۷م) و علانی دروازه در دوره خلجیان به کار رفت. طاق و گنبد واقعی، که به‌عنوان دو عنصر معماری وارداتی به‌جای شیوه طاق‌زنی بومی وارد معماری سلاطین دهلی شد، در پی به آزمون درآمدن تکنیک ناکارآمد و کم‌استحکام طاق و گنبد‌های کاذب بومی شبه‌قاره بود.

در ادامه، تلاش بر این است که به سؤالات زیر پاسخ داده شود: سبک غالب معماری شبه‌قاره برای اجرای طاق چه بود؟ جایگزینی تیرسقف با طاق کاذب چگونه و تحت چه شرایطی صورت گرفت و نحوه اجرای طاق‌های واقعی چگونه بود؟ و درنهایت، در سیر انتقال گنبد کاذب به گنبد واقعی چه رخ داده است؟

پژوهش حاضر با تکیه بر رویکرد نظری پژوهش مطالعات تاریخ فرهنگی و روش توصیفی - تحلیلی - تطبیقی و با به‌کارگیری شیوه اسنادی، عوامل نفوذ طاق و گنبد ایرانی را در معماری هندو-اسلامی عصر سلاطین دهلی مورد مطالعه قرار داده است.

#### پیشینه پژوهش

در نیم قرن اخیر مطالعه درباره طاق‌ها و گنبد‌های بناهای اسلامی شبه‌قاره همواره مورد توجه محققان بوده است، اما به ارتباط سبک اجرای این طاق‌ها با خاستگاه اصلی آن در خراسان بزرگ کمتر توجه شده است. نمونه پژوهش‌های انجام‌شده در این باره نیز بسیار اندک است. از همین رو، مطالعه و تحلیل درباره تأثیرگذاری طاق و گنبد ایرانی برخاسته از خراسان بزرگ در نحوه شکل‌گیری آن‌ها در دوره سلاطین دهلی اهمیت بسزایی دارد.

پراون (۱۹۸۱) در کتاب معماری هند (دوره اسلامی) به توسعه معماری مسلمانان هند تا زمان معاصر پرداخته است. سینگ (۲۰۰۹) در کتاب تفسیر هند قرون میانه (جلد ۱): قرون میانه اولیه،

سلاطین دهلی و قلمروها (۱۵۵۰-۷۵۰ م) به تحلیل و بررسی معماری، طاق و گنبد در این دوره‌ها توجه کرده است. کومار (۲۰۱۳) در کتاب معماری هندو - اسلامی: منشأ و تأثیر سازنده، طاق و گنبد را از نظر ساختاری در شبه‌قاره بررسی و تحلیل کرده است. خان (۲۰۱۴) در مقاله‌ای، با عنوان «معماری قرون میانه هند: منبعی از تاریخ (از قرن ۱۲ م تا قرن ۱۸ م)»، به مقایسه معماری قرون میانه شبه‌قاره پرداخته است. دار و گانی (۲۰۱۹) در مقاله‌ای، با عنوان «رشد و توسعه معماری هندو اسلامی هند از اوایل قرن ۷-۹ ق/ ۱۳-۱۵ م»، به معماری هندو اسلامی، اختصاصاً به دوره مملوکان و خلجیان تا زمان سلاطین لودیّه می‌پردازد. نیستانی و رحیمیان (۱۳۹۹) در مقاله‌ای، با عنوان «سبک‌های ایرانی در معماری معرّیان و خلجیان هند»، برپایه رویکرد «مطالعات تاریخ فرهنگی»، سبک‌های ایرانی در معماری معرّیان و خلجیان را، که از دوره‌های مهم سلطنت دهلی است، تحلیل و بررسی کرده‌اند.

## ۲. پیشینه روابط ایران و خراسان بزرگ با شبه‌قاره

کشورهای ایران و هند تاریخی کهن و میراثی غنی دارند. جغرافیای ایران این سرزمین را بر سر دوراهی شرق و غرب قرار داده و فرصتی فراهم آورده است تا فرهنگ و تجارت از شرق به غرب منتقل شود. (Hakim 2022, p. 33) ارتباط فرهنگی ایران و هند به عصر پیش از تمدن آریایی می‌رسد. محققان بر این باورند که تمدن باستانی درّه سند با تمدن باستانی ایران زمین مرتبط بوده است. اکتشافات اوایل قرن حاضر هم این نظر را تأیید می‌کند. آثار به‌دست‌آمده از نواحی لارکانه، سند، موهنجو دارو و کمابیش بیست محل دیگر وجوه مشابهت بین تمدن پیش از تاریخ سند را با تمدن شوش و بابل روشن ساخته است (ایوبی‌زاده ۱۳۸۰، ص ۱۵۵). بی‌تردید آشنایی ایران با شبه‌قاره، نخست از طریق مراودات دریایی و سپس ارتباط زمینی، در امتداد حاشیه شمال غربی شبه‌قاره و حاشیه کوهستانی شرق فلات ایران و افغانستان بوده است. از زمان ساسانیان، ایرانیان سواحل خلیج فارس از بنادری مانند سیراف با شبه‌قاره دادوستد داشتند (Wink, 1990). در همین حال، ساخت جاده ابریشم، برای تسهیل تجارت، اتصال آسیا به مدیترانه، عبور از چین، آسیای مرکزی و هند، منجر به تعامل بین بازرگانان و امپراتوری‌ها و تبادل افکار، فرهنگ، هنر و سنت‌های معماری شد. در نتیجه، بسیاری از مناطق هند، به‌ویژه بخش شمالی آن با ایران، افغانستان و آسیای میانه ارتباط تنگاتنگی یافتند (Khan 2022, p. 1). در دوره هخامنشیان که پیش از دوره مئوریا در هند بود، هنر

و معماری ایرانی بر سبک ستون‌ها تأثیر نهاد و سبب ایجاد ستون‌هایی با سرستون‌های حیوانی شد و در زمان پادشاهی سکاها و کوشان‌ها تبادل فرهنگی و مذهبی ارتباط میان این دو سرزمین را تقویت کرد (Khan 2014, p. 1-2). از ضرب سکه تا حجاری بر ستون‌ها و سرستون‌ها و اشکال موجود در معابد دوران امپراطوری آشوکا، که ساخت آن‌ها ملهم از شیوه‌های حجاری هخامنشی در تخت جمشید است، و نیز نقوش حجاری شده بر ستون سارنات، که کار حجاران چیره‌دست ایرانی است، نشانگر تأثیر هنر ایرانی قبل از اسلام در معماری هند است (خواج‌پیری ۱۳۹۳، ص ۳۲).

### ۳. طاق و گنبد

در اوایل قرن ۷ق/۱۳م، سبک جدیدی از بناها پدید آمد که سازه‌ای ماهرانه داشت و دارای اتاق‌های بزرگ‌تر بود. این امر نیاز به مهارت‌های پیچیده‌ای داشت. پیش از آن، معماران شروع به افزودن اتاق‌ها، درها و پنجره‌های بیشتری به بناها کرده بودند، اما سقف‌ها، درها و پنجره‌ها کماکان با قرار دادن یک تیر افقی بر دو ستون عمودی ساخته می‌شدند که سبک ستون و تیر (ترابیته) یا پتکین<sup>۲</sup> نام داشت (Singh 2009, p. 298-299).

از سده ۷ق/۱۳م به بعد، دو تحوّل فنی و سبکی را می‌توان به‌خوبی مشاهده کرد، اول اینکه وزن سازه بالای درها و پنجره‌ها گاهی توسط طاق‌ها حمل می‌شد که معماری «قوسی» نامیده می‌شود، دوم اینکه ملات ساروج و سنگ به‌طور فزاینده‌ای در ساخت‌وساز استفاده می‌شد. این ملات بسیار باکیفیت بود و در ترکیب با تراشه‌های سنگ سخت می‌شد. این امر ساخت سازه‌های بزرگ را آسان‌تر کرد و به آن سرعت بخشید (ibid, p. 300-301).

این سبک از معماری، که با استیلای ترکان بر هند در دهه آخر سده ۶ق/۱۲م گسترش یافت، تنها اسلامی یا عربی نبود که تلفیقی از سبک‌های معماری بومی با معماری ماوراءالنهر، ایران و افغانستان به شمار می‌رفت (Srivastava 1966, p. 366; Zia-ud-Din 2006, p. 7). در این دوره، ساخت‌وسازها هنوز براساس قاعده و اصول بومی طاق‌زنی بود، اما تغییری در فرم به وجود

1) Trabeate Style

2) Patkin

آمده بود؛ طاق جناغی جای خود را به یک طاق ساده می‌دهد که به طاق‌های «پا تو پا» شهرت یافت و تفاوت چندانی با طاق تیزه‌دار سبک پُرتزین گوتیک ندارد که تقریباً در همان زمان در انگلستان ظاهر شد (Brown 1981, p. 13). همچنین، در این دوران استفاده از گنبد گسترش یافت و از سنگ‌های تراش‌خورده و ملات آهک در ساخت طاق‌ها و گنبدها استفاده می‌کردند (Kumar 2013: p. 3).

### بررسی و تحلیل انواع طاق

طاق‌ها به دو دسته کاذب و واقعی تقسیم می‌شوند که در ادامه به بررسی و تحلیل آن‌ها می‌پردازیم.

#### طاق کاذب

از آنجاکه فرم قوسی اولیه‌ای که از ایران و خراسان بزرگ وارد شبه‌قاره شد، سبک ستون و تیرسقف (تراپسته) بود، ابتدا معماران هندی از این سبک به همراه شیوه پتکین برای پشتیبانی سقف و گنبد استفاده می‌کردند (NCRT 2012, p. 109) و چون هیچ‌گونه دانشی در ساخت طاق واقعی نداشتند، مجبور بودند با استفاده از مصالح معابد ویران‌شده و تقلید از این طاق‌ها، طاق‌هایی را بسازند که در آن‌ها هر ردیف سنگ، نسبت به ردیف زیرین، کمی پیش‌آمدگی داشت تا ردیف‌های سنگ در قسمت میانی به هم برسند. اما چنین ساختاری نمی‌توانست هر وزنی را تحمل کند و گنبد را نگه دارد. از این رو، به‌آسانی فرومی ریخت. این‌ها طاق‌های کاذب<sup>۱</sup> بودند (گرابر و دیگران ۱۳۹۱، ص ۲۷۳-۲۷۴). جایگزینی تیرسقف با طاق‌های کاذب با به‌کارگیری ملات آهک، که برای سازندگان بومی کمتر شناخته شده بود، اما در بناهای اسلامی به کار می‌رفت، ممکن شد (Munshi 1990). (p. 663) به نظر می‌رسد این اقدامات منجر به استفاده اولیه از قوس‌ها و طاق‌های «کاذب» با طاق‌نماهای پلکانی به‌عنوان وسیله دیگری برای گسترش دهانه‌ها و پوشش سقف‌ها شد. نخستین سازه‌ای که در آن از طاق کاذب (شیوه پتکین) استفاده شد، دیوار قبله مسجد قوه‌الاسلام بود (تصویر؛ گرابر و دیگران ۱۳۹۱، ص ۲۷۳). از آنجایی که این نوع طاق استحکام کافی نداشت، پس از

1) False Arch

ساخت‌وسازهای التتمش<sup>۱</sup> (حک: ۶۰۷-۶۳۳ق/ ۱۲۱۰-۱۲۳۶م) و علاءالدین (حک: ۶۹۵-۷۱۵ق/ ۱۳۱۶-۱۲۹۶م)، فقط تیرهای عمودی (بائو) و دیوارهایی که با شیوة پتکین، یعنی به‌کارگیری طاق‌های کاذب، روی آن‌ها سوار شده بودند، حفظ گردیدند، اما طاق‌ها باقی نماندند. شاید دلیل آن این بود که طاق‌ها در آزمون استحکام افقی یا ثبات شکسته بودند. شایان توجه است که طاق‌های دهانه‌کوچک‌تر در این ساخت‌وسازها باقی ماندند و طاق‌های عریض‌تر مرکزی از بین رفتند (Kumar 2013, p. 10).

برخی بر این باورند که ساخت این دیوار برای پنهان کردن ستون‌هایی بوده که مورد استفاده مجدد قرار گرفته بودند (Asher & Talbot 2006, p. 20). باوجوداین، تردیدی نیست که این نمای طاق‌دار مطابق سبکی است که مسلمانان در ایران ایجاد کرده بودند. ازسوی دیگر، حضور صنعتگر بومی نیز در ساخت آن‌ها به‌وضوح قابل مشاهده است (Dar & Ganie 2019: p. 12). این دیوار یادآور قوس نعل اسبی شکل باریکی موسوم به «ساراسنی»<sup>۲</sup> بود که در دوره سلجوقیان رواج داشت. آنان دریافتند که باید طاق را با تیری نگه دارند که پیش‌تر در معماری اسلامی به کار برده نمی‌شد. شکل حاصل، فرم جناغی هندی‌شده طاق بود (Kaur 2015: p. 373).

شیوة پتکین و ستون و تیر از زمان ساخت مسجد قوه الاسلام به‌مدت کمی بیش از یک قرن ادامه یافت. در زمان خلجیان، فرم جناغی طاق‌های به‌کاررفته در دیوار قبله با یک قوس تیزه‌دار ساده، که مشابه قوس‌های چهارمحوری لودی بود، جایگزین شد. بعدها این قوس به قوس مازهدار (نیم‌دایره) تبدیل شد. شکل نعل اسبی باریک در طاق‌های بناهای سلجوقیان نیز برگرفته از بناهایی همانند کاخ اُخِیْضِر و کاخ و مسجد جامع سامرا در قرن‌های ۲ و ۳ ق/ ۸ و ۹ م بود. اعراب نیز به‌نوبه خود این نوع قوس را از طاق کاخ تیسفون دوره ساسانی و ساسانیان نیز آن را از کاخ اشکانیان در هاترا (در ۱۱۰ کیلومتری جنوب غربی موصل) الهام گرفته بودند (Brown 1981, p. 11).

## طاق واقعی

1) Iluttmish: دومین پادشاه مملوک.

2). Saracenic Arch

طاق یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های بناهای معماری قرون میانه است. ساخت یک طاق واقعی<sup>۱</sup> به سنگ یا آجر نیاز داشت که به شکل منحنی چیده شده و با ماده چسبیده‌ای چون ملاط آهک به هم محکم می‌شدند. ترکان روش‌های جدیدی را در ساخت طاق‌های واقعی به کار بستند و نتیجه این شد که فرم‌های پیش از ترکان، مانند ستون و تیر و پتکین با قوس‌ها و طاق‌های واقعی جایگزین شد و گنبدهای مدور جای گنبدهای مخروطی را گرفت. (Singh 2009, p. 300)

اولین طاق واقعی در آرامگاه سلطان بلبن ساخته شد (تصویر ۲؛ Singh 2009, p. 302) در دوره خلجیان، قوس‌های جناغی با قوس‌های تیزه‌دار ساده جایگزین شد و طاق‌های واقعی در ساختار گنبدی علانی دروازه به کار رفت. در علانی دروازه، طاق‌های سه‌محوری از تخته‌سنگ‌هایی با اندازه ۲.۷ متر و سنگ طاق ساخته شده‌اند. در واقع، به نظر می‌رسد در واقع، قوس‌های تیزه‌دار در علانی دروازه با چنان طاق‌های بلندی ساخته شده‌اند که دالانی طاق‌دار را تشکیل می‌دهند (تصویر ۳). احتمال دارد که معماران در مرحله اولیه ساخت طاق، به روش‌های خود اطمینان نداشتند و به جای عناصر کوچک‌تر از طاق‌های بلند و روش ساخت چندین لایه حلقه‌های متحدالمرکز استفاده کرده‌اند (Kumar 2013, p. 10). دهانه این طاق‌های نوک‌تیز هرکدام تنها کمی بیشتر از ۳ متر است. قابل‌درک است که دهانه طاق در اولین استفاده از طاق واقعی همراه با سنگ تاج چندان وسیع نباشد (نک. تصویر ۴). شواهد معمارانه‌ای درباره مراحل مختلف ساخت این طاق‌ها در دسترس نیست. با این حال، ممکن است فرض کنیم که آن‌ها با کمک داربست طاق‌زنی ساخته شده‌اند. پرداخت ظریف اتصالات و ضخامت کم و یکنواخت مصالح گواهی بر این مدعاست (نک. جدول ۲؛ (Ibid: 10-11

### بررسی و تحلیل گنبد واقعی

معماران هندی در ساخت گنبد ابتدا از روش پتکین استفاده می‌کردند که به نسبت ناپایدار بوده و بعد از مدتی فرومی‌ریخته است (Kaur 2015, p. 373). این گنبدها «کاذب» بودند و با چیدن ردیف‌هایی متوالی از سنگ‌های افقی ساخته می‌شدند و در آن هر لایه بالایی کمی به سمت داخل دارای پیش‌آمدگی بود. با رسیدن به بالای گنبد، فضا به تدریج تنگ شده و در نهایت، یک سنگ گرد در رأس، فرم گنبد را تکمیل می‌کرد. (Kumar 2013: 9) بعد از مدتی، روش پتکین به سکنج تغییر

1) True Arch

یافت (نک. تصویر ۵) که در آرامگاه التتمش به کار رفت. اما مشکل در ابتدا یافتن روشی مناسب برای تبدیل چبیره به یک شالوده مدور به منظور برپایی گنبد کروی بود. بهترین روش، تبدیل پلان مربع به چندضلعی، با استفاده از شیوه سکنج‌ها، در گوشه‌ها بود. این شیوه شامل پیش آمدن یک قوس کوچک یا تدابیر مشابه در سراسر قسمت بالای زوایای اتاق مربع‌شکل است. این امر باعث می‌شود شکل مربع اتاق به یک هشت‌ضلعی و در صورت لزوم به شانزده‌ضلعی تبدیل شود. نتیجه نهایی این بود که شالوده مناسبی را تشکیل می‌داد که لبه مدور پایینی گنبد می‌توانست روی آن قرار گیرد، بدون آنکه هیچ قسمتی بدون تکیه‌گاه باقی بماند (Singh 2009, p. 306-305). باید توجه داشت که در طول مراحل ساخت گنبد به داربست طاق‌زنی نیاز بود. این داربست بعد از ساخت گنبد برداشته می‌شد (Kumar 2013, p. 15). در نهایت، در دوره خلجیان و برای نخستین بار در علائی‌دروازه، که یک بنای مربع شکل بود، از گنبد واقعی استفاده شد (نک. تصویر ۶ و ۷؛ Asher 2006, p. 26).

این گنبد با وجود سادگی ظاهری، اهمیت بسیار زیادی دارد، زیرا از کهن‌ترین گنبدهای ناری (اناری شکل) شناخته شده در هندوستان به شمار می‌رود. سه نمونه سالم دیگر از این دست، در مدرسه علائی، اما بدون افزوده‌های تزئینی وجود دارد (نیستانی و رحیمیان ۱۳۹۹، ص ۵۸؛ نک. جدول ۳).

#### ۴. نتیجه‌گیری

با مطالعاتی که روی بناهای مجموعه قوه الاسلام (قطب) انجام گرفت، مشخص شد که سازندگان آن از شاخصه‌های معماری ایرانی، همانند طاق‌های جناغی، نعل اسبی، گنبد با خود تیز و ناری و شیوه سکنج برای برپایی گنبدها، بهره گرفته‌اند که گویای سنت و سبکی است که در دوره سلجوقیان و غوریان در حوزه ایران و خراسان بزرگ متداول بوده است. با وجود این، کاربرد برخی عناصر معماری هندی، مانند ماسه‌سنگ قرمز و سنگ مرمر را در اجرای طاق‌ها و گنبدها نمی‌توان نادیده انگاشت. به بیانی روشن‌تر، طرح طاق‌ها و گنبدها ایرانی و نحوه اجرای آن هندی است. در پاسخ به پرسش اول مطرح شده در ابتدای مقاله، گفتنی است که سبک غالب در ساخت بناهای معماری تا زمان پذیرش کامل معماری ایرانی - اسلامی، مبتنی بر استفاده از ستون و تیرسقف (تراپتیه) بود که از نمونه‌های آن به مسجد قطب و دیوار قبله در آن می‌توان اشاره کرد.

همچنین، با مطالعه طاق‌های دیوار قبله و مقایسه آن با طاق‌های علائی دروازه به تحول سبکی در نحوه اجرای طاق از سلسله مملوکان تا خلجیان می‌توان پی برد. البته، باید در نظر داشت که فرم جناغی قوس‌های دیوار قبله هم توسط معماران مسلمان از ایران و خراسان بزرگ به شبه‌قاره راه یافته و توانسته است جایگاهی به‌عنوان یکی از شاخصه‌های معماری ایرانی - هندو - اسلامی بیابد.

در پاسخ به سؤال دوم باید اذعان داشت که جایگزینی تیرسقف با طاق‌های کاذب با به‌کارگیری مصالحی چون آهک ممکن شد که مسلمانان به‌وفور در بناهای خود استفاده می‌کردند. تا پیش از آن، هندوها در بناهای خود از سنگ بهره می‌بردند و با مصالح آهک کاملاً بیگانه بودند.

در پاسخ به پرسش سوم باید گفت که سیر انتقال گنبد کاذب به گنبد واقعی، برای معماران هندو، که تا قبل از آن از شیوه پُتکین استفاده می‌کردند، با استفاده از شیوه سکنج ممکن و قرن‌های متمادی در بناهای معماری به کار گرفته شد. علائی دروازه نخستین نمونه از این دست است که در آن شیوه سکنج برای گنبد واقعی به کار گرفته شد و مطالعه آن به‌خوبی نوع گنبد و شیوه به‌کاررفته در آن را نشان می‌دهد.

## منابع

- ایوبی‌زاده، حسین (۱۳۸۰)، «ارتباط فرهنگی ایران و شبه‌قاره از آغاز تا پایان دوره ممالیک دهلی»، نامه پارسى، سال ششم، ش ۲، ص ۱۵۵-۱۶۳.
- خواججه‌پیری، مهدی و مهدیه خواججه‌پیری (۱۳۹۳)، «در جستجوی معماری ایرانی در هند»، منظر، ش ۲۷، ص ۳۲-۳۳.
- گراپر، اولگ و دیگران (۱۳۹۱)، معماری اسلامی، چاپ دوم، تهران، سوره مهر.
- نیستانی، جواد و فرشاد رحیمیان (۱۳۹۹)، «سبک‌های ایرانی در معماری معزبان و خلجیان هند»، شبه‌قاره (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۱۰، ص ۴۵-۷۱.
- Asher, Catherine. B & Cynthia Talbot, (2006), *India Before Europe*, New York, Published by Cambridge University Press.
- Brown, Percy (1981), *Indian Architecture (Islamic Period)*, Published by D. B. Taraporevala Sons & Co. Pvt. Ltd.

Dar, Arif Ahmad & Zahied Rehman Ganie (2019), "Growth and Development of Indo-Islamic Architecture of India from early Thirteenth Century to A.D to Fifteenth Century A.D under Delhi Sultans". *Research Journal of Language, Literature and Humanities*, Vol. 6 (2), pp. 12-15.

Hakim, Sakina (2022), "Mapping the Overlap between the Culture of Iranian Turquoise and Emerald with Indian Saffron and Vermillion" *In Art and Architectural Traditions of India and Iran: Commonality and Diversity*, Edited by Nasir Reza Khan, London, Published by Routledge.

Kaur, Kompal Preet (2015), "Intermingling of Societies: Revisiting Delhi Sultanate through the Prism of Architecture", *Heritage: Journal of Multidisciplinary Studies in Archaeology*, 3, pp.370-380.

Khan, Nasir Reza (2014), "Medieval Architecture of India: A Source of History (From 12th to 18th Century)", *International Journal of Multidisciplinary Research and Development*, Vol.1, No. 7, pp. 81-84.

- (2022), "Introduction", *In Art and Architectural Traditions of India and Iran: Commonality and Diversity*, Edited by Nasir Reza Khan, London, Published by Routledge.

Kumar, Ravindra (2013), "Indo-Islamic Architecture: Provenance & Formative Influence", *Journal of Regional History, Amritsar*, Vol. XIII, pp. 1-18.

Kumar Mishra, Akhaya (2017), "Development of Art and Architecture in Sultanate Period with Special Reference to Slave and Khali Dynasty", *International Journal of Scientific Research and Management (IJSRM)*, Vol. 5, No. 6, pp. 5538-5545.

Munshi, K. M (1990), *The History and Culture of the Indian People: The Delhi Sultanate*. Published by S. Ramakrishna.

NCRT (2012), *An Introduction to Indian Art*, Part 1. National Council of Education Research and Training.

Singh, Vipul (2009), "Interpreting Medieval India (Volume I): Early Medieval, Delhi Sultanate and Regions (Circa 750-1550)", Published by Macmillan Publishers India Ltd.

Srivastava, A. L (1966), *The Sultanate of Delhi (711-1526 A.D.)*, Agra, Published by Shiva Lal Agarwala & Company.

Thapar, Bindia (2004), "*Introduction to Indian Architecture*", Published by Periplus Editions.

Wink, Andre (1990), "India v. Relations: Medieval Period to the 13TH Century", *Encyclopedia Iranica*.

Zia-ud-Din, Muhammad (2006), "The Impact of Persians on Indian Subcontinent from the Advent of Islam up to the Rule of Salatin-i-Delhi", *Pakistan Perspectives*, Vol. 11, No. 2, July-December.

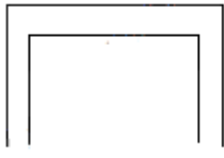
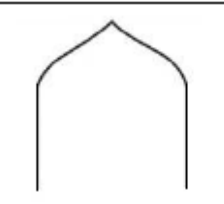
#### References

- Ayoubizadeh, H. (2001). Ravābet-e farhangi-e Irān va shebh-e qārreh az āghāz tā pāyān-e dowreh-ye mamālik-e Dehli [Cultural relations between Iran and the subcontinent from the beginning to the end of the Delhi Mamluks period]. *Nāmeḥ-ye Pārsī*, 6(2), 155–163.
- Grabar, O., et al. (2012). *Me'māri-e Eslāmi* [Islamic architecture] (2nd ed.). Sūreh Mehr.
- Khajehpiri, M., & Khajehpiri, M. (2014). Dar jostojū-ye me'māri-e Irāni dar Hend [In search of Iranian architecture in India]. *Manzar*, (27), 32–33.
- Neyestani, J., & Rahimian, F. (2020). Sabk-hā-ye Irāni dar me'māri-e Mo'izziān va Khaljiān-e Hend [Iranian styles in the architecture of the Mu'izzi and Khalji of India]. *Shebh-e Qārreh* (Special Issue of *Nāmeḥ-ye Farhangestān*), (10), 45–71 □



تصویر ۱. طاق کاذب دیوار قبله (www.archnet.org)

جدول ۱. تحلیل سبک ساختاری ایران، آسیای مرکزی و شبه‌قاره (مأخذ: نگارندگان، ۱۴۰۲)

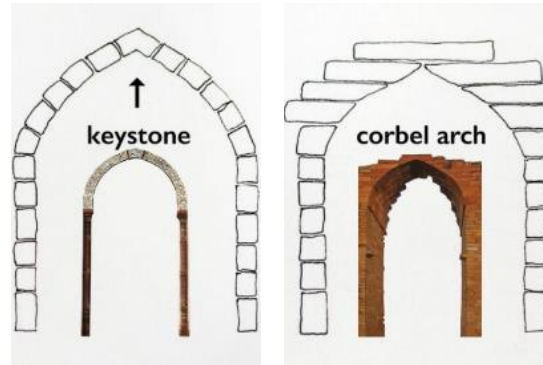
منطقه	سبک	تصویر	روش ساخت	تاثیر
شبه‌قاره	ستون و تیزسقف (تراپسته)		به‌کارگیری تیرهای چوبی (دستک، ستون و شاه تیرهای نعل درگاهی)	هندو
ایران و آسیای مرکزی	قوسی		به‌کارگیری بلوک‌های سنگی و سنگ تاج	اسلامی (سلجوقی)



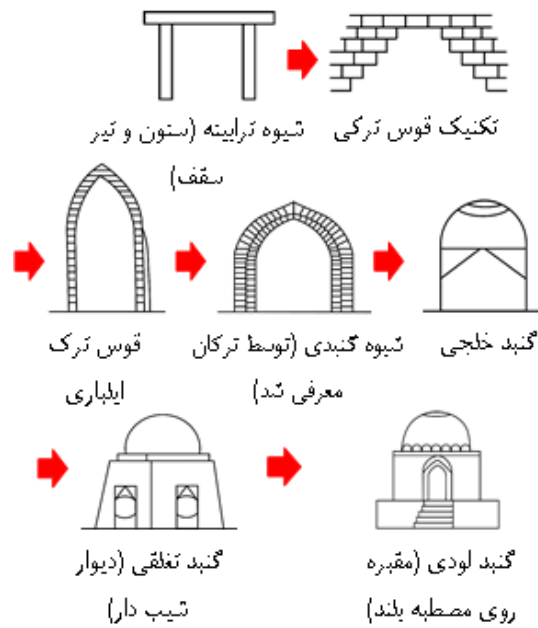
تصویر ۲. طاق واقعی به کاررفته در مقبره بلین (indianculture.gov.in)



تصویر ۳. طاق واقعی به کاررفته در علائی دروازه (indianculture.gov.in)



تصویر ۴. سمت راست: طاق کاذب دیوار قبه، سمت چپ: طاق واقعی با سنگ تاج در ورودی‌های علانی دروازه (www.smarthistory.org)



تصویر ۵. سیر تحول گنبد در عهد سلاطین دهلی (Singh 2009, p. 306)

جدول ۲. تحلیل و مقایسه قوس کاذب و واقعی (مأخذ: نگارندگان، ۱۴۰۲)

نمونه مشابه	شیوه ساخت	ویژگی	فرم قوس	نوع قوس		دوره
				واقعی	کاذب	
کاخ اخیضر، کاخ سامرا، کاخ طاق‌دار تیسفون، کاخ هاترا	پتکین	مقاومت ناکافی و عدم استحکام و پایداری	جناغی - نعل اسبی		●	سلاطین اولیه
مسجد جامع اصفهان	استفاده از سنگ‌های طاق و سنگ تاج	استحکام بیشتر و تحمل وزن گنبد	جناغی - نعل اسبی	●		خلیجی به بعد



تصویر ۶. گنبد واقعی به‌کاررفته در علانی دروازه (Finbarr 2019, p. 2)




تصویر ۷. داخل گنبد علانی دروازه (www.archnet.org)

جدول ۳. تحلیل گنبد کاذب و واقعی و شیوه ساخت آن‌ها (مأخذ: نگارندگان، ۱۴۰۲)

نمونه مشابه	خاستگاه	شیوه ساخت	نوع گنبد	
			واقعی	کاذب
معابد هندی مانند معبد آکشاردام	شبه‌قاره	پتکین	-	کم‌عمق کوچک مخروطی (موسوم به رُک)
مدرسه علائی	ایران - سلجوقی	شیوه سکنج	نار	-

ارسال: ۱۴۰۲/۰۴/۰۴

پذیرش: ۱۴۰۳/۳/۲۹

 10.22034/nf.2025.463522.

## بررسی اجلی «شاهنامه منثور» شوشتری یکی از شاهنامه‌های مقلد شاهنامه فردوسی در قرن یازدهم

فتانه نادری\* (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران)

علی (پدرام) میرزایی\*\* (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران)

بهناز پیامنی\*\*\* (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران)

چکیده: نسخه‌های خطی زوایای مختلف ادبیات، تاریخ و تحول گفتار و سیر تمدن هر جامعه را آشکار می‌کنند. از آنجاکه زبان فارسی بیش از چهارصد سال زبان رسمی شبه‌قاره بوده است، شبه‌قاره به یکی از مراکز اصلی نگهداری نسخه‌های خطی تبدیل شده است. یکی از این نسخه‌های ارزشمند شاهنامه منثور محمد بن محمد ارجانی شوشتری است. محمد بن محمد شوشتری (زنده در ۱۰۰۴ق)، ادیب، مترجم و شاعر ایرانی دربار اکبر شاه، در زمان اوج رواج زبان فارسی در شبه‌قاره، به درخواست جلال‌الدین اکبر پادشاه گورکانی، شاهنامه فردوسی را به نثر برگردانده است. شاهنامه مذکور شرح داستان کیخسرو است. شوشتری با در دست داشتن چند نسخه متفاوت از شاهنامه فردوسی، به تدوین این اثر پرداخته است. خلاصه و بازگردانی ابیات با دقت صورت گرفته و برخی وقایع داستان شرح و تفسیر شده است. ابیاتی که در این شاهنامه آمده است، یا از خود فردوسی نقل شده یا سروده مؤلف است یا شواهدی از شعر شعرای بزرگ، مانند نظامی، سنایی، حافظ، سعدی و کمال اسمعیل و شاعران دیگر که با ذکر نام نقل شده‌اند. برخی بیت‌ها نیز بدون نام شاعر است. ما در این مقاله کوشیده‌ایم به معرفی و بررسی برخی ویژگی‌های سبکی، زبانی و نیز رویکرد شوشتری به بازگردان این اثر بپردازیم.

کلیدواژه‌ها: نسخه‌های خطی، شاهنامه منثور، شبه‌قاره، شوشتری

---

\* f\_naderi@student.pnu.ac.ir

\*\* ap.mirzaei@pnu.ac.ir

\*\*\* payamani@pnu.ac.ir

## ۱. مقدمه

بخش بزرگی از یافته‌های بشر، در طول قرن‌ها، از طریق نسخه‌های خطی به نسل‌های آینده انتقال پیدا کرده است. به همین جهت، معرفی و تصحیح نسخه‌های خطی نخستین گام برای معرفی و بازشناسی فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست. واضح و روشن است که ترقی و تعالی یک جامعه زمانی ممکن خواهد بود که از پیشینه تاریخ تمدنش آگاه شود و آنچه از اسلاف خود برجای مانده است، با بینش علمی و انتقادی و به‌دوراز حب و بغض، نقاط ضعف و قوت آن را دریابد. در تاریخ تمدن هر جامعه‌ای، آثاری مکتوب تجلی کرده است که احیای آن آثار یکی از راه‌هایی است که می‌تواند در شناخت آن تمدن و به تبع آن شناخت آن جامعه مفید واقع گردد. از این رو، «نقد و تصحیح متون» با مدد گرفتن از اصول علمی به واکاوی و بازخوانی متون مکتوب می‌پردازد. تصحیح نسخه‌های خطی زوایای مختلف تاریخ، تحول و تطور گفتار و سیر تمدن هر جامعه را آشکار می‌کند. «زبان فارسی در دوره نوینش، به‌عنوان زبان دوم در جهان گسترده اسلام به شمار می‌رفته و بخشی عظیم از تاریخ فرهنگ و تمدن ایران بعد از اسلام به آن زبان عینیت پذیرفته است. نسخ خطی نگارش‌های فارسی، که بر اثر مساعی اقوام و ملت‌های گونه‌گون به حاصل آمده، نمودار هویت و حیثیت ایرانی و فارسی‌زبانان جهان است» (مایل هروی، ۱۳۵۶، ص ۲۲۷). کشور هندوستان و در نگاهی وسیع شبه‌قاره هند از دیرباز ارتباط بسیار تنگاتنگی با ایران و زبان فارسی داشته است. زبان فارسی بیش از چهارصد سال زبان رسمی شبه‌قاره هند بوده است و از این رو، نسخه‌های خطی فارسی فراوانی در کتابخانه‌ها و مراکز اسناد این کشور یافت می‌شود که هر یک میراث ارزشمند فرهنگی و تاریخی شبه‌قاره و ایران به شمار می‌آید. «اقوام آریایی ایران و هند، پس از استقرار و تشکیل سازمان‌های سیاسی و مذهبی و اجتماعی زمان خود، اساس دو تمدن و فرهنگ آریایی مجزا از هم، ولی خویشاوند را در ایران و هند بنیاد نهادند» (کومار ۱۳۸۶، ص ۲۵).

## پیشینه پژوهش

در باب شاهنامه منثور شوشتری تاکنون هیچ تصحیح و بازبینی مدون و جامعی انجام نگرفته است. یاحقی (۱۳۹۴) در تحقیقی با عنوان «منتخبات شاهنامه از فردوسی تا فروغی» به وجود این نسخه خطی در کتابخانه ملی اشاره می‌کند: «در فهرست نسخ خطی شاهنامه در هند... یک نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی به نام شاهنامه منثور از ازجانی شوشتری در ۹۲۰ صفحه، متعلق به قرن یازدهم هجری است». در

مقالهٔ مذکور، به این موضوع که مؤلف این اثر از ملازمان دربار جلال‌الدین اکبر و پسرش جهانگیر بوده و در سال ۱۰۰۴ هجری قمری به امر جلال‌الدین اکبر شاهنامهٔ فردوسی را به نثر درآورده است، اشاره می‌کند و اذعان می‌دارد که انگیزهٔ این کار نیز قابل فهم ساختن آن برای همهٔ مردم بوده است.

## ۲. نگاهی مختصر به وضعیت زبان فارسی در شبه‌قارهٔ هند در قرن یازدهم

زبان فارسی، که زیرشاخه‌ای از زبان هندوایرانی است، با زبان‌های شبه‌قارهٔ پیوندی دیرین دارد و به دنبال روابط دیرینهٔ چندین هزارسالهٔ فرهنگی میان ایرانیان و ساکنان شبه‌قاره، نزدیک به ۹ قرن (از قرن ۵ تا ۱۳ ق/ ۱۱ تا ۱۹ م) زبان ادبی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، دیوانی و رسمی شبه‌قاره بوده است (سلیم مظهر ۱۳۷۷، ص ۴). زبان فارسی در شبه‌قارهٔ هند، قرن‌ها بعد از ورود، نه تنها زبان رسمی هند، بلکه یکی از زبان‌های محلی شد و در حال حاضر نیز همراه با عربی و سانسکریت از زبان‌های کلاسیک هند به حساب می‌آید (انصاری ۱۳۶۵، ص ۱۲۵). آگاهی‌های جغرافی‌دانان و جهانگردانی مانند اصطخری و مقدسی نیز نشان می‌دهد که زبان فارسی در اواخر قرن ۴ ق/ ۱۰ م در مکران رواج داشته است و در ملتان فهمیده می‌شده است. دلیل رواج آن را می‌توان از طرفی، به علاقهٔ فراوان یعقوب لیث صفاری و عمرو لیث صفاری به زبان فارسی در دورهٔ عباسیان و از طرف دیگر، نیاز مردم به ارتباط با حاکمان، درک فرمان‌های آنان و به دست آوردن شغل‌های مناسب در دستگاه دولتی دانست. در این مسیر، از تلاش‌های صوفیان و عالمان دینی فارسی‌زبان برای تبلیغ و نشر اسلام در شبه‌قاره و ترویج زبان فارسی نمی‌توان چشم‌پوشی کرد. کتاب‌های معروفی، مانند تاج المآثر، به‌عنوان اولین تاریخ شبه‌قاره به زبان فارسی و نخستین تذکرهٔ شاعران به فارسی، و طبقات ناصری در همین دوره نوشته شدند (سلیم مظهر ۱۳۷۷، ص ۴-۹). ریگ‌ودا و اوستا را نیز به‌عنوان قدیمی‌ترین آثار دو قوم آریایی ایران و هند، که هر دو از یک زبان مادرشاهی مشتق شده و از نظر فکری و اجتماعی نیز به هم نزدیک‌اند، باید نام برد (کومار ۱۳۸۶، ص ۲۶). این اقبال گسترده به زبان فارسی در میان لایه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شبه‌قاره تا دورهٔ گورکانیان ادامه می‌یابد. آنچه از مطالعهٔ کتاب‌های تاریخی برمی‌آید این است که دورهٔ گورکانیان از درخشان‌ترین دوران پادشاهی هند در تألیف و ترجمهٔ آثار به زبان فارسی و نیز هنر و ادبیات بود. دربار اکبر کانون شعر و سخنوران ایرانی بود. اکبر شاه (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴ ق/ ۱۵۵۶-۱۶۰۵ م) سومین و بزرگ‌ترین فرمانروای

تیموری هند از مادری ایرانی بود که نسبش به شیخ احمد جام می‌رسید. اکبر سواد خواندن و نوشتن نداشت، ولی علاقه فراوانش به زبان فارسی سبب شده بود که آثار فارسی، چون مثنوی مولوی، گلستان سعدی، کیمیای سعادت غزالی و آثاری از این دست را برایش بخوانند. همین روحیه و علاقه اکبر به دانش و ترویج آن موجب حمایت دانشمندان و نویسندگان و شاعران از سرزمین‌های مختلف و به‌ویژه ایران شد. این علاقه و توجه ویژه اکبر به زبان فارسی و حمایت و تشویق به ترویج آن موجب شد که دستور دهد برخی آثار فارسی را برای فهم عامه مردم به زبان ساده‌تر بازنویسی کنند. در ۱۰۰۳ق، از فیضی خواست تا پنج مثنوی در برابر خمسه نظامی بسراید؛ این مثنوی‌ها مرکز ادوار، سلیمان و بلقیس، نل دمن، هفت کشور و اکبرنامه نام داشتند که از آن میان نل دمن، که در چهارهزار بیت بود، بسیار مورد توجه اکبر قرار گرفت (سیدحسین‌زاده ۱۳۷۹، ج ۹). این میزان از ارج نهادن به زبان فارسی و حمایت از آن بود که در بین خانواده‌های تربیت‌شده و درباری، دانستن زبان فارسی نشانه تجدد و فرهنگ شد و درباریان غالباً با زبان فارسی با هم سخن می‌گفتند (امیری ۱۳۷۴، ص ۲۸). وی «در سلسله خود نخستین کسی است که منصب ملک‌الشعرایی برقرار کرد، نخست غزالی مشهدی و سپس فیضی آگره‌ای را بدین سمت برگزید» (رادفر ۱۳۹۲، ص ۱۹۱).

### ۳. نگاهی مختصر به شاهنامه و شاهنامه‌سرایی در شبه‌قاره هند

اهمیت ادبی شاهنامه فردوسی از حیث ملیت و قومیت در ایران، به سبب محفوظ نگاه داشتن حس نژادی و غرور ملی و احیای مفاخر گذشته، بر کسی پوشیده نیست. «ظهور شاهنامه در ادبیات فارسی مایه پیدا شدن نهضت خاصی گشت که هنوز هم از میان نرفته و آن نهضتی است در نظم داستان‌های حماسی و با حماسه‌های دینی و تاریخی که از قرن پنجم تا قرن چهاردهم به صورت گوناگون ادامه یافت و وسیله ایجاد چندین اثر حماسی گشت که هیچ‌یک را ارزش و مقام و اهمیت شاهنامه نیست» (صفا ۱۳۷۸، ص ۲۲۴). وجود آثار حماسی‌ای چون مهابهاراتا، رامایانا و غیره، حماسه‌های ملی هند، که قرن‌ها پیش از شاهنامه پدید آمدند، نشان می‌دهد که حماسه‌سرایی در شبه‌قاره هند نیز پیشینه‌ای قدیمی دارد. پس، بی‌تردید می‌توان به این نتیجه رسید که حماسه و حماسه‌سرایی در بین مردم هند یک ذوق و علاقه خدادادی بوده و همین موضوع یکی از بزرگ‌ترین دلایل شهرت و مقبولیت شاهنامه در هند است. زردشتیان هند شاهنامه را به‌عنوان جهیزیه به دختران خود می‌دهند. یکی از علل علاقه‌مندی شدید هندی‌ها به

فردوسی و شاهنامه‌اش گزارش‌های ستایش‌آمیز از هند در شاهنامه است. همچنین، این اثر از قدیمی‌ترین اسناد دربارهٔ روابط هند و ایران در زمینه‌های سیاسی، نظامی، ادبی و فرهنگی است (حسین قاسمی ۱۳۹۲، ص ۲۰۵). علاوه بر مردم، پادشاهان و شاهزادگان و امیران، که اهل شعر و ادب بودند، نیز شاهنامه را از بر می‌کردند و این خود یکی دیگر از شواهد مقبولیت و نفوذ شاهنامه در شبه‌قارهٔ هند است (احمد ۱۳۹۱، ص ۶۰۴). اولین نسخه‌ای که به نام خلاصهٔ شاهنامه تدوین شد نیز متعلق به سرزمین هند بوده است. این خلاصه که به نام‌های منتخب شاهنامه، تاریخ دلگشا و تاریخ شمشیرخانی در هند مشهور است، برای شمشیرخان، حاکم غزنی، فراهم آمده است (حفیظی ۱۳۹۲، ص ۲۴۲). فهرست نسخ خطی و چاپی شاهنامهٔ فردوسی در هند نشان می‌دهد چند نسخهٔ خطی مصور و مذهب خوب در هند مضبوط است. تعداد این نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های شناخته‌شدهٔ هند بیش از ۲۵۰ نسخه است. در این میان، نسخهٔ خطی شاهنامهٔ مضبوط کتابخانهٔ انستیتوی کاما در بمبئی، چند سال پیش مورد توجه قرار گرفت. این نسخه جزو قدیمی‌ترین نسخه‌های شاهنامه در جهان دانسته شده است (عابدی ۱۳۷۷، ص ۲۲). از میان چاپ‌های متعدد شاهنامهٔ فردوسی، نخستین چاپ شاهنامه در ۱۲۲۶ق/ ۱۸۱۱ م را لامسدن<sup>۱</sup> [لومزدن] در شهر کلکته، در قطع وزیری و چاپ سربی، شامل فقط جلد اول شاهنامه، به زیور چاپ آراسته کرد و هیچ‌گاه مجلدات دیگر آن به چاپ نرسید (کیان‌فر ۱۳۷۶، ص ۳۰). تنودور نولدکه<sup>۲</sup> از معدود دانشمندانی است که از چاپ‌های سنگی شاهنامه با برخی جزئیات سخن به میان آورده است. وی هرچند این چاپ‌ها را به لحاظ نقد، متنی نسبتاً کم‌ارزش دانسته، اما اذعان کرده که ناشران آن‌ها در تولید این کتاب‌ها تلاش و دقت بسیاری به کار برده‌اند. از منظر خوانندگان ایرانی و هندی، شاهنامه از آثار شکوهمند ادبیات کلاسیک است و بخشی از میراث سنتی و هویت فرهنگی ایشان به شمار می‌رفت. بنابراین، برای آنان داشتن یک نسخهٔ شخصی از شاهنامه مایهٔ غرور و مباهات بود (حسین قاسمی، ۱۳۹۲).

۴. محمد بن محمد ارجانی شوشتری

1) Lumsden

2) Noldeke

محمد تقی الدین شوشتری (زنده در ۱۰۰۴ق/ ۱۵۹۵م)، «ادیب، مترجم و شاعر ایرانی در دربار اکبر شاه (حک: ۱۰۱۴-۱۰۹۶ق/ ۱۶۰۵-۱۵۵۶م) و فرزند او، جهانگیر (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷ق/ ۱۶۰۵-۱۶۲۸م) ... در ارجان به دنیا آمد» (میرانصاری ۱۳۸۷، ج ۱۶، ص ۶۵). نام و لقب وی در تذکره‌ها و کتاب‌های تاریخی به صورت تقی الدین محمد شوشتری، ملاتقی الدین شستری، تقی شوشتری، مولانا تقیای شوشتری، تقیا مورخ خانی شوشتری، غیوری، غیوری شوشتری و حتی مولانا محمدتقی (?) آمده است (ثروتیان ۱۳۵۵، ص چهل و شش). شوشتری، خود، در مقدمه شاهنامه منثور نام خود را «تقی الدین محمد بن شیخ محمد الارجانی التستری» ذکر می‌کند: «بنده از فنون هنر عری و چاکر به مراتب اخلاص سزاوار و حرّی تقی الدین محمد بن شیخ محمد الارجانی التستری که جمال حالش به زیور اخلاص چهار گونه آراسته است...». نام شوشتری با ذکر «مولانا محمدتقی» در کنار سی نفر دیگر، که تحت حمایت عبدالرحیم خان خانان (۹۶۴-۱۰۳۶ق/ ۱۵۵۶-۱۶۲۷م) قرار گرفته و از خوان احسانش بهره‌مند شده‌اند، ذکر شده است؛ همان سی و یک نفری که عبدالباقی نهاوندی نیز در مآثر رحیمی از آن‌ها نام برده است (حلیم ۱۳۷۱، ص ۳۲۳). به تیزفهمی و دقت ذهن شهره بود و آن‌چنان که گلچین معانی در کاروان هند نقل می‌کند: «در فنّ حکمیّات از بی‌نظیران است و در دقت بر غث و سمین سخن از بی‌بدلان، طبعش در طرز غزل نیکو...» (گلچین معانی ۱۳۶۹، ص ۲۵۰). شعر می‌سرود و علوم عقلی و نقلی را به‌طور کامل می‌دانست و اکبر شاه گورکانی وی را مأمور کرد که شاهنامه فردوسی را نخست به دلیل علاقه شخصی‌اش به زبان فارسی و ترویج آن در شبه‌قاره هند و نیز برای دسترسی آسان‌تر عامه مردم به این اثر پراچ، به نثر درآورد. در کتاب‌های تاریخی و تذکره‌های نگاشته‌شده در شبه‌قاره هند، به موضوع منثور کردن شاهنامه فردوسی پرداخته شده است. از جمله آشکارترین این روایت‌ها، می‌توان به روایت بداؤنی در منتخب التواریخ اشاره کرد «در سوم محرم سنة اربع و الف (۱۰۰۴) حکیم حسن گیلانی که بسیار درویش‌نهاد، مهربان و صاحب اخلاق بود، سفر آخرت گزید... در همین روز ملا تقی شستری که خود را اعلم‌العلماء می‌گیرد و در این ایام شاهنامه را به موجب حکم، نثر می‌سازد» (بداؤنی ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۲۸۲ و ۲۸۳). اگرچه عمر شوشتری به تمام کردن این کار وفا نکرده است و ناتمام می‌ماند (نک. نفیسی ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۸۲۲). تقی الدین شوشتری در زمان نورالدین جهانگیرشاه (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) و به امر او کتاب الحکمة الخالده (جاویدان خرد) را به فارسی برگردانده است. این ترجمه را بهروز ثروتیان در سال ۱۳۵۵، در

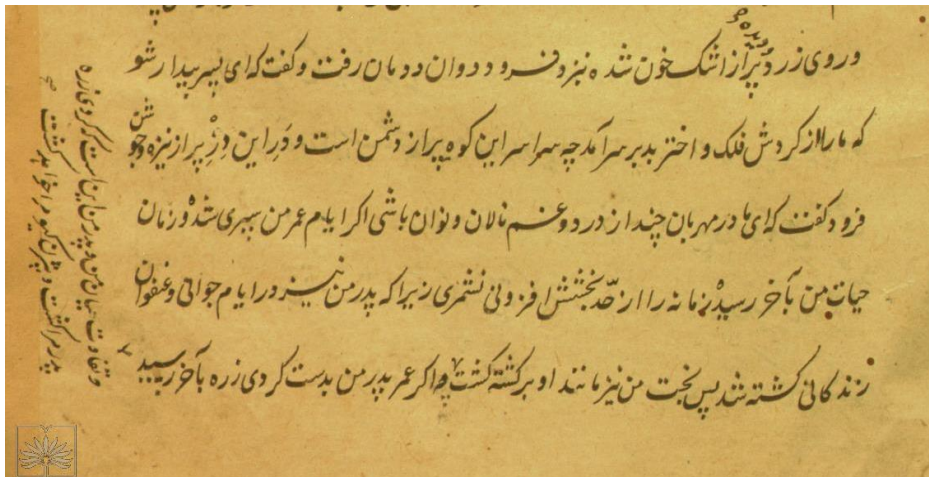
تهران، منتشر کرد و طبق گفتهٔ ثروتیان، در این کتاب در عهد همین پادشاه نیز خطاب «مورخ‌خانی» و حتی مقام صدارت را دریافت کرده است (ثروتیان ۱۳۵۵، ص ۳۷ و پنج). در جاویدان خرد، در چند صفحه، به حکمت‌های هند اشاره شده است. در مآثر رحیمی، به‌عنوان زنده‌ترین و شاید مفصل‌ترین مأخذ دربارهٔ مولانا تقیای شوشتری (غیوری)، توصیفی از حضور شوشتری آمده است:

«مشهور است که جمعی از مردم واجب‌الرعاية هندستان که بر خوان احسان نواب مرحومی مغفوری جنت‌آشيانی محمد بیرم خان، پدر بزرگوار ایشان موظف بوده‌اند. در روزی که این سپهسالار در ولایت گجرات متوجه جشنی بودند که به‌جهت سرفراز شدن به منصب عالیۀ خانخانی و فتح نمودن گجرات می‌نمودند... از این احسان خاطرهای آن گروه را و ارواح آن مرحومی و مغفوری را شادمان ساختند. و این احسان نیز تحریر می‌رود که علامۀ زمان مولانا تقیای شوشتری که از بندگان ایشان بود... (نهایندی ۱۳۷۷، ص ۵۷۳).

تذکره‌ها مرگ شوشتری را در سال ۱۰۲۵ق و در اجمیر ذکر کرده‌اند که در مقبرهٔ خواجه معین‌الدین چشتی نیز به خاک سپرده شده است.

##### ۵. شرح شاهنامهٔ منثور محمد بن محمد ارجانی شوشتری

نسخهٔ مورد مطالعه، با عنوان «شاهنامهٔ منثور»، با شمارهٔ بازیابی ۲۶۲۸۲ - ۵، در سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران نگهداری می‌شود. ۴۶۰ برگ دوروی ۱۹ سطری دارد و به خط نستعلیق خوش استنساخ شده است. این نسخه منحصر به فرد است. افتادگی انجام کتاب، پارگی لبه‌های برگ‌ها، لکه و رطوبت و پارگی لبهٔ جلد قابل مشاهده است. بر روی عبارات و جملات و ابیاتی که ناشی از اشتباه کاتب است، خط‌های مورّب با مرکب مشککی کشیده شده و عبارات و واژگان افتاده در متن، با علامت رادّه در محل افتادگی، در حاشیهٔ همان محل، به روش کتابت متن، به قید کتابت درآمده است.



کتاب با ذکر «الله اکبر» آغاز می‌شود و به نظر می‌رسد نویسنده با بهره‌گیری از صنعت «براعت استهلال» آغازی استادانه دارد و واژه «اکبر» علاوه بر صفت برای واژه مقدس «الله» به اکبر شاه، که سبب تألیف این کتاب امر اوست، اشاره دارد. انجام کتاب افتاده و پاره‌شدگی سه‌صفحه پایانی قابل مشاهده است، به گونه‌ای که چندین واژه ابتدایی هر سطر افتاده است و جملات ناقص‌اند. نویسنده عنوان داستان‌ها را به خط شنگرف، بدون ایجاد خط جدید و در ادامه جمله پیشین، آورده و روایت را در ادامه آن می‌آورد. شوشتری، خود، در سبب تألیف این شاهنامه چنین می‌گوید:

توان گفتم که از برای عمل کردن پادشاهان، به ازین کتاب [شاهنامه فردوسی] نیست و اینکه این را در معرکه‌ها می‌خوانند، یک دلیل خوبی آن است. لیکن چون مشکل بود و نظم بود، کم کسی از آن محظوظ و بهره‌ور می‌شد و حالا که به فرمان واجب‌الادعای بندگان حضرت این کمترین مریدان به اخلاص این کتاب عزیزالخطاب را از قید نظم فرس دری و پهلوی برآورده، به نثر عام‌فهم خاص پسند سربلند گردانید، طبایع اکثر خوبان عالم به خواندن آن میل می‌نمایند و اکثر مردم به حلیه دانش‌های مبین و زیور ملکات متین فایز می‌گردند.

موضوع نسخه مورد بررسی «داستان کیخسرو» است، چنانچه در مقدمه آمده است:

بنده از فنون هنر عری، و چاکر به مراتب اخلاص سزاوار و حرّی تقی‌الدین محمد بن شیخ محمد الراجانی التستری که جمال حالش به زیور اخلاص چهار گونه آراسته است و ترکیب عناصر اخلاصش در ضمن آن

چهار پیراسته که آنچه در این اوراق صادقه‌المعانی و اطباق را سخته‌المبانی والانطباق می‌نگارد، غرض کلی و مقصود اصلی شرح حال شاهنشاه فلک‌جایگاه، کیخسرو ابن سیاوش ابن کیکاووس، پادشاه بالاستقلال ممالک ایران است.

داستان با این ابیات آغاز می‌شود:

چو کاوس بر تخت زرین نشست	گرفت آن زمان دست خسرو به دست
بیاورد و بنشانند بر جای خویش	ز گنجور تاج کیان خواست پیش
ببوسید و بر سرش بنهاد تاج	به کرسی شد از پایه در تخت عاج

#### ۶. شیوهٔ شوشتری در منثور کردن شاهنامهٔ فردوسی

آنچه از شواهد موجود در متن برمی‌آید این است که شوشتری در به نثر درآوردن شاهنامهٔ فردوسی بیش از یک نسخه در دست داشته است. چنانچه در جایی می‌نویسد:

- مانند پارچه ابر سیاهی است در جنب فلک ماه یا مانند موی سفیدی است در کاوی [=گاوی] سیاه چنانکه ناظم [حکیم فردوسی] گوید: همه لشکر طوس با این سپاه/ چو ابر سیاهی است در چرخ ماه و در نسخه‌ای دیگر: چو موی سفیدی به گاو سیاه.

- در نسخهٔ دیگر شاهنامه گفته است که گرگین تیر بر کلاه‌خود اندریمان زد، چنانکه کلاه‌خود را سوراخ کرده، به‌جای مغز در سر او نشست. اما ظاهراً نسخهٔ اول درست‌تر است و چون اندریمان از اسپ افتاد، گرگین روی به او نهاد و از اسپ پیاده شد، سر اندریمان را از تن جدا کرده، به فتراک زین بست....

- این بیت را نقل می‌کنم؛ بیتی است از ابیات مشهور شاهنامه که در فرهنگ‌ها به جهت استشهاد لفظ «آجیر» و در بعضی نسخ «آزیر» نقل نموده‌اند و آن این است: سپه را بیارای و آژیر باش/ شب و روز با ترکش و تیر باش. و «آژیر» یا «آجیر» به حسب اختلاف نسخ.

- برفتند یکسر به گل‌زریون/ همه دیده پرآب و دل پر ز خون - به گل‌زریون شاه توران سپاه/ بود و بیاسود از رنج راه. و این بیت در نسخهٔ دیگر شاهنامه دیده شد.

- داستان بیژن و منیژه به انجام رسیده، صورت اختتام دید و در نسخهٔ اصل شاهنامه، که دست‌زدهٔ تحریف شاهنامه‌خوانان و سخرهٔ تغییر و تبدیل ایشان نیست، بل مهر سخن‌سرایی عندلیب هزارستان نامهٔ باستان حکیم

سخن سنج سحرساز و دانای نادره‌گوی معنی‌طراز، فردوسی طوسی شکرالله مساعیه، بر عنوان دارد، حکایت برزو و کیفیت جنگ او نیست....

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، شوشتری علوم عقلی و نقلی را می‌دانسته و به قول نظام‌الدین احمد، مؤلف طبقات اکبرشاهی، «از علوم عقلی و نقلی نصیبی کامل داشت». از این‌رو، در شاهنامه منثور نمونه‌هایی از بهره‌مندی از این علوم به چشم می‌خورد:

- در ملک و سلطان حضرت قادر بی‌چون، به‌جز اراده و مشیت او جاری نیست و به‌غیر فرمان ازلی و حکم لم‌یزلی او که پیش‌تر از خلقت افلاک و عالم خاک عزّ اصدار یافته و قلم به نیک و بد رفته و خشک گشته است، چیزی دیگر در این عالم صادر و وارد نیست. ذلک تقدیر العزیز العظیم سبحانه من تَنْزَهَ عَنِ الْفَحْشَا وَ سَبْحَانَ مَنْ لَا یَجْرٰی فِیْ مَلٰئِکَهِ الْاِلاَ مَا یَشَآءُ مَا صَدَقَ، این حال مضمون این مقال است.

- مولانا نورالدین در رساله قافیه و دیگران در معیار الاشعار و کامل الصناعه و در دیگر رسایل قافیه چنین گفته‌اند که به اتفاق شعرا، اختلاف حرف قید به حرفی که متقارب‌المخرج باشد جایز....

- ناظم، قدس سره، اینجا مزاح را به تابعیت سلیح اماله داده، مزیح کرده است، بآنکه هر دو را به غیراماله هم میسر بوده که نظم کند، اما به واسطه تصرف طبع و تازگی و از عربی صرف برآوردن این الفاظ، این عمل کرده و می‌کند و قاعده مستمره اوست، چنان‌که گوید:

کشانی بدو گفت گویت سلیح / نینم تو را جز فسوس و مزیح

فرستاد پیلان بر پیل شاه / که بر شیر پیلان نگیرند راه.

- به ایرانیان بر گله بخشش کرد / نشست ازدر خویشان رخس کرد، و لفظ «ازدر» به دو معنی آمده است، یکی به معنی «لایق» و دوم به معنی «ازبرای» و اینجا هر دو معنی درست است.

- جهان را بر ایشان مانند چشم سوزن تنگ سازم و تشبیه تنگی جهان به چشم سوزن ظاهراً از فردوسی بوده است، اما شیخ سعدی هم از این جنس تشبیهی دارد و ظاهر است که او بعد از فردوسی بوده است. فردوسی گوید:

مگر بخت تو شاد و روشن کنم / بر ایشان جهان چشم سوزن کنم

و شیخ سعدی گوید:

بی دوست در جهان فراخم مجال نیست / دنیا به چشم تنگدلان چشم سوزن است.

گاهی نیز به مقایسه شعری از حکیم فردوسی با شاعران دیگر می‌پردازد:

- لاجرم او نیز به‌طریق پادشاهانی که هرگاه میل مهمسازی بندهای خود دارند، گره پیشانی را وداع کرده، خنده و تبسم را پیشرو حرف و تکلم می‌کنند تا بندهای ایشان را مجال عرض مدعا و التماس و استدعا شود، چنان‌که مولانا عبدالرحمن جامی گوید: نیست بی سبقت تبسم او/ خلق را طاقَت تکلم او.

- و چنان‌که مولانا وحشی گوید: جمال ناز را پیرایه نو کرد/ عبارت را تبسم پیشرو کرد.

- و اینجا حکیم فردوسی گوید: بخندید و گفتش چه خواهی بگوی/ تو را بیشتر نزد من آبروی

اگر زر همی باید ار گوهرت/ وگر پادشاهی به هر کشورت

ندارم دریغ از تو من گنج خویش/ چرا برگزینی همی رنج خویش. نکتهٔ قابل‌بحث دیگری که می‌توان در بررسی شاهنامهٔ منثور بدان اشاره کرد این است که شوشتری در میانهٔ کار، فراخور متن، ابیاتی از شاعران پیشین یا سخنی نقل می‌کند. ابیاتی از دیوان شمس، خسرو و شیرین نظامی، رشید و طواط، امیرخسرو دهلوی، حافظ، سعدی، کمال‌الدین اسماعیل و... زینت‌بخش این اثر بوده است:

#### ۷. ویژگی‌های زبانی اثر

از آنجایی که اثر مورد بررسی متنی حماسی است و مؤلف در بازنویسی شاهنامهٔ فردوسی کوشیده است که زبان حماسی اثر را حفظ کند، واژگان حماسی بسامد بالایی دارند. تبحر و تسلط شوشتری به دایرهٔ واژگانی گستردهٔ عربی و ترکی، گزینش و گاه خلق ترکیبات تازه و توصیفات بدیع و موزون کردن کلام و تطویل سخن به تنایع اضافات، گویی دست به خلق اثری نوزده است.

#### به‌کارگیری واژه‌های ترکی

مهاجرت شاعران و نویسندگان ایرانی به شبه‌قارهٔ هند، دهلی را به دربار بزرگ‌تری تبدیل کرد که باید آن را دربار ثانی ایران نامید، چراکه رواج زبان فارسی و ادبیات و علوم و هنر در دربار دهلی، زیاده از دربار اصفهان بوده است و ظاهراً که در دربار اصفهان، پادشاه و خاصان درگاه به زبان ترکی صحبت می‌کرده‌اند (بهار ۱۳۸۰، ص ۲۵۷). به‌همین سبب، شوشتری نیز که از دربار اصفهان به دربار اکبرشاه رهسپار می‌شود، از این واژگان ترکی بی‌نصیب نیست و در متن شاهنامهٔ منثور خود از آن بهره می‌گیرد.

برای نمونه واژه‌های «توزوک» و «بگتر» در نمونه‌های زیر:

- لشکر را به ترتیب و توزوک همه روز ایستاده کرده، نگاه دارید.

«توزک» لفظ ترکی است به معنی «سامان و آرایش» و به معنی «انتظام و ترتیب لشکر و مجلس و دربار» (رامپوری ۱۳۶۳، ذیل «توزک»).

– اسلحهٔ جنگ مثل شمشیر و خنجر و کلاه‌خود و بگتر و زره و سپر و جوشن و برکستوان و امثال آن...  
«بگتر» نوعی از سلاح جنگ باشد و آن آهنی چند است که به هم وصل کرده‌اند و بر روی آن مخمل و زربفت و امثال آن کشیده‌اند و در روزهای جنگ پوشند و به ترکی قتلا و گویند (خلف تبریزی ۱۳۱۷، ذیل «بگتر»).

– موازی دوازده‌هزار سوار جزّار همه جنگ‌آور و نامدار با ایشان بر سر دشمنان به رسم هراول که در آن زمان می‌گفتند و به زبان ترکمانان امروز در ولایت ایران چرخه‌چی می‌گویند و به زبان چغتای هراول و غچرچی نیز گویند، رفتند.

«غچرچی» واژه‌ای ترکی به معنی «راه‌نما» و «بلد راه» (انوری ۱۳۸۰، ذیل «غچرچی»).

«هراول» واژه‌ای ترکی به معنی واحدی از لشکر که برای هدایت سپاهیان پیشاپیش لشکر حرکت می‌کنند (همان).

#### به‌کارگیری واژه‌های عربی

زبان عربی، که از زیرشاخه‌های زبان‌های سامی است و با زبان‌های عبری و آرامی هم‌خانواده است، در نخستین ارتباط خود با شبه‌قاره، که به قرن‌های پیش از ورود اسلام به شبه‌قاره برمی‌گردد، بر زبان هندی، اردو و تامیل تأثیر گذاشت و طبیعی است که این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری در ابتدا، به اقتباس الفاظ و واژگان از یکدیگر انجامید. نکتهٔ قابل‌تأمل این است که دخول واژگان عربی به شبه‌قاره با تغییراتی همراه بوده است که علت این امر را باید در خانوادهٔ زبانی زبان‌های هندی جست‌وجو کرد، چراکه این دو زبان اصل و منشأ متفاوتی دارند (رضایی و قاسمیان ۱۳۹۸، ص ۶۲).

– به گوش ایرانیان بل به مسامع جهانیان رسید.

– برادران اعیانی پیران... برای‌العین که کودریان دمار از خویشان و برادران ایشان برآوردند و اگر لمحۀ دیگر برین نسق بگذرد، اثری از نسل و یسه نماند.

– بارگاه آسمان‌جاهش مجمع مملوک و سلاطین آفاق و درگاه جهان‌پناهِش مجتمع اساطین و خواقین در جهان طاق شده و گردنکشان اطراف و زورآوران اکناف طوعاً و کره‌اً رقبۀ خود را بر... رقیّت او مزین ساختند...

- اگرچه چند روزی افراسیاب کزوفری کرد و حرکت‌المذبحی نمود، اما بالأخره به یکبارگی خود و برادر ملعونش گرسیوز بدکار تیره‌روزگار که خمیرمایهٔ فتنه و اصل و مادهٔ فساد بود، زنده به دست کیخسرو افتاد...
- اکنون بر مقتضای انماالاکرام بالتمام نعمت‌های خود را بر من تمام گردان.
- پیران بر مافی‌الضمیر طوس و سپاه ایران مطلع شده، در فکر تنگ ساختن راه آب و علف بر ایرانیان گردید.
- برای ترکیب‌ها و اشتقاق‌های تازه به مثال‌های زیر نگاه کنید:
- خود را به خلاب بدنامی و ناخوب‌فرجامی آلوده سازند.
- بر بالای آن سنگ خارا و بر زیر آن کوه نادالارا بریان شوند.
- این امیدواری تازه تازهر و تازهر زور شده اسب را بتاخت.
- بنابر آن این هر دو را با هم هم‌چنگ و هم‌تنگ ساخته بودند.
- سخنان آشفته‌گانه آزارکنانه به ایشان گفت.
- آنکس را که گودرز به خدمت شاه کیخسرو به خبربری فرستاده بود، به نزد شاه رسید.
- برای تتابع‌اضافات به مثال‌های زیر نگاه کنید:
- زلف‌های غالیه‌سای مشکین و جعد‌های کمندآسای عنبرین.
- فریبرز با آن فرّ و برز بر اسب کوه‌هیکل خاراشم طاوس‌دم آراسته پیراسته با تقطیع خسروانه و چهرهٔ پادشاهانه درغایت زور و نیرو گرز در دست و کمان در بازو از میان لشکر ایران بیرون تاخت.
- باد فرح‌بخش اقبال از مهبت نصرت و فیروزی و نسیم دلنواز وصال فتح از جلوه‌گاه ظفر و بهروزی بر پرچم علم رهام گودرز وزیده.
- برای موزون کردن کلام به مثال‌های زیر نگاه کنید:
- هستی و وجود من و نعمت سلطنت و نمود من.
- اثری از بودم نبود.
- یخ بود که از آتش تیر شهاب‌آسای فرود فرسود.
- آن طوس فرومایه بی‌دین‌وداد به‌عبث و به‌محض هواوهوس به باد فنا داد.
- اصلا از خدای جان‌آفرین و پروردگار جهان‌آفرین که زمان و زمین و مکان و مکین را آفرید و مدار فتح و ظفر و اساس کزوفر به لطف و عنایت یا قهر و نکایت او منوط است، یاد نکردند.

– در کشتگان نگریسته، روی یکان یکان را دید و چون پسران رسیده، روی او را دید، بسیار و بی اختیار گریسته، اشک از دو دیده جهان دیده بر روی او فروریخت.

#### ۸. ویژگی سبکی اثر

به نظر می رسد آنچه که در به نثر درآوردن (منثور کردن) آثار منظوم رخ می دهد، تطویل کلام است، به ویژه آنکه اثر مورد بررسی با هدف عامه فهم کردن و نیز ساده کردن شاهنامه فردوسی برای بهره مندی هندیان از این اثر ارزشمند صورت پذیرفته است. بنابراین، اطالۀ کلام نه تنها موجب دلزدگی نشده، بلکه روایت داستان را به آنچه مقصود نویسنده است، نزدیک می سازد. روش غالب شوشتری نیز در به نثر درآوردن شاهنامه به کارگیری اطناب در شرح داستان است. در میانه داستان گاه ابیاتی از شاهنامه فردوسی، با ذکر «ناظم قدس سره» می آورد که در مقابله با نسخه خالقی بیشتر ابیات تفاوت هایی دارند. به عنوان مثال متن در شاهنامه منثور چنین آمده است: «به حوالی آذربایجان، که عبارت از اردبیل و طارم و خلخال و میانه و سراب و مغان و تبریز و نخجوان و اردوباد و شبستر و مراغه و خوی و سلماس و توابع و لواحق و مضافات و منسوبات اینها باشد، رسید...» حال آنکه، در شاهنامه خالقی با یک بیت به آن پرداخته شده است: «همه بوم ایران سراسر بگشت/ به آباد و ویرانی اندرگذشت».

در مثال دیگری، شوشتری چنین آورده است: «علی الصباح که شهریار یکسواره گردون بر سبزخنگ فلک گردان سوار شد و خرامان و جلوه کتان بر صحن میدان قرار رفت، از طرفین خروش سواران و داروگیر سران و صدای نفیر و غوغای کزه نای بنیاد زمین را جنبانید...» و خالقی چنین:

چو خورشید تابنده بنمود چهر خرامان برآمد به ختم سپهر  
ز هرسو برآمد خروش سران گراییدن گرزهای گران

#### نمونه های دیگر از اطناب:

– آن سرخیل دلیران و شهریار شیران ایران افسر کیانی و تاج جهانبانی، که مکمل به جواهر الوان و مرصع به دُر و یواقیت بیکران بود، برفراز تخت اعزاز نشست و طوق ز زین مرصع به جواهر ثمین در گردن کرده و دو گوشوار پر از جواهر آبدار، که کواکب ثواقب غیرت از بریق و لمعان آن جواهر بوقلمون از فراز تخت نیلگون آسمان روی به فراز

نهادند، در گوش داشت و در بازوی فلک‌نیرو و دو یارهٔ از زر مرصع به یواقیت و دُرر نموده، کمبری از زر مکمل به انواع جواهر ناب و گوهرهای نایاب از لعل و مروارید و یاقوت و زمرد و الماس بر میان بست و بر تخت مرصع نشسته، جامی با مهرهٔ که بر آن جام می‌زد، در دست گرفت و به این ساز و اعزاز درغایت عزّ و ناز می‌رفت و تمام سران و سروران ایران غرق زر و گوهر شده، در رکاب او روان و دوان می‌رفتند.

- از عقب او زنگهٔ شاوران با سپاهی گران، همه دلیر و جنگ‌آوران از ولایت عراق عرب که اکنون دارالملک آن شهر بغداد است، به نظر خجسته‌اثر شهریار دانش‌ور درآمد، همه با نیزه‌های دراز و تیغ‌های مصری‌ساز و از پس پشت او عَلمی به صورت همای دلارای و خود نیز با فَرّ همای و چون نظرش بر شهریار فرمان‌فرمای افتاد، بر قامت و بالا و روی دلارای او بسی آفرین و تحسین نموده، بر تیغ و نگین او نیز دعای بی‌حد سرایید.

- چون گاهی ستارهٔ بخت به اوج رفعت سر می‌کشد و گاهی در حَضِیضِ نشیب و پستی و نهیب سستی تنزل می‌نماید و بعضی اوقات جان و روان را از موافقت مدّعا شاد و خوشحال می‌دارد و برخی از زمان دل جاهل و عاقل را از نهیب مخالفت مراد و مطلب به گشایش رنج و محنت می‌سپارد، پس آن بهتر است که به هرچه یابیم قناعت نمائیم و به نان فطیر و خام یا نیم‌سوز بل تمام روز را به درد و سوز بگذرانیم.

## ۹. نتیجه‌گیری

زبان فارسی، که یکی از یادگاران کهن میراث فرهنگی ایران و شبه‌قارهٔ هند است، از یک طرف، و اثر پراج حکیم فردوسی از طرف دیگر، پیوندی چشمگیر میان ایران و شبه‌قارهٔ هند ایجاد کرده است. ظریف‌اندیشی و مفاهیم عشقی مبالغه‌آمیز موجود در تفکر هندی، در اندیشهٔ شعرای مهاجر فارسی‌گوی تأثیر ژرف نهاد. این سراینندگان زیر نفوذ اساطیر و فلسفه و افسانه‌های هندی قرار گرفتند. در مقابل، با مطالعهٔ منابعی چون شاهنامهٔ فردوسی معلوم می‌شود که تصور جاذب و رباینده‌ای از هند نیز در ذهن ایرانیان وجود داشته است، چنان‌که برزویهٔ طبیب برای به دست آوردن اکسیر حیات به هند می‌رود:

من امروز در دفتر هندوان همی بنگریدم به روشن روان  
چنین بُد نبشته که در کوه هند گیاهی است چینی چو رومی پرند  
که آن را چو گرد آورد رهنمای بیامیزد و دانشش آرد به جای  
چو بر مرده بپراکنی، بی‌گمان سخنگوی گردد هم اندر زمان

این ارتباط ویژه و دوجانبه از مطالعه منابع موجود دریافت می‌شود که یکی از مهم‌ترین این منابع نسخ خطی به‌جامانده از ادوار مختلف است. نسخ خطی بی‌شماری در کتابخانه‌های هند و پاکستان، با موضوع متون حماسی ایران، نگهداری می‌شود. شاهنامه منثور شوشتری از جمله آن‌هاست؛ روایت منثور شاهنامه فردوسی و با تمرکز بر داستان کیخسرو، که شخصیتی محبوب در میان ایران و هند است. آنچه که در این اثر به‌روشنی قابل مشاهده است، به‌کارگیری زبان عربی و استفاده از ترکیبات درخشانی است که اگرچه متن را به اطناب کشانده، اما از نظر زبان اثری قابل توجه است. ظهور زبان عربی در شبه‌قاره هند به قرن‌ها پیش از ورود اسلام بازمی‌گردد. استنساخ این نسخه از پیامدهای علمی و فرهنگی مهاجرت ایرانیان به هند است که تا حد زیادی گویای روابط و پیوندهای فرهنگی بین دو جامعه می‌باشد.

#### منابع

- احمد، شیخ اشتیاق (۱۳۹۱)، «تأثیر شاهنامه حکیم فردوسی در شبه‌قاره هند»، در هفتمین همایش انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، رضا بیات، ناشر الکترونیکی: دانشگاه علامه طباطبایی با همکاری شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، جلد نخست، تهران، شهریور، ص ۶۰۳-۶۱۰.
- امیدسالار، محمود (۱۳۷۹)، سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- امیری، کیومرث (۱۳۷۴)، زبان و ادب فارسی در هند، نخستین مجمع بین‌المللی استادان زبان فارسی، تهران، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.

انصاری، نورالحسن (۱۳۶۵)، «وضع فعلی تدریس زبان فارسی در هند و مسائل تهیهٔ کتب درسی فارسی»، در مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، ویراسته: مصطفی اسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۱۲۵-۱۲۸.

انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.

بداؤنی، عبدالقادر (۱۳۸۰)، منتخب التواریخ، ج ۳، به کوشش احمدعلی صاحب با مقدمه و اضافات توفیق هـ. سبحانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

خلف تبریزی، محمدحسن (۱۳۷۱)، برهان قاطع، ج ۱، تهران، امیرکبیر.

بهار، محمدتقی (۱۳۸۰)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، ج ۳، تهران، امیرکبیر.

ثروتیان، بهروز (۱۳۵۵)، «مقدمه» بر جاویدان خرد، ترجمهٔ تقی‌الدین محمد شوشتری، به کوشش بهروز ثروتیان، تهران، فرهنگ کاوش.

حاکمی، اسماعیل (۱۳۶۵)، «فرهنگ‌نویسی در شبه‌قارهٔ هند»، در مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، ویراسته مصطفی اسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۱۱۶-۱۲۴.

حسن‌خان بهوپالی، سیدمحمدعلی (۱۳۹۰)، تذکرهٔ صبح گلشن، ج ۱، به کوشش مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران، اوستا فراهانی.

حلیم، سید حسین جعفر (۱۳۷۱)، شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان و خدمات او برای پیشرفت ادبیات فارسی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

رادفر، ابوالقاسم (۱۳۹۲)، «درآمدی بر زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان»، تاریخ ادبیات، ش ۷۳/۳، پاییز و زمستان، ص ۱۸۴-۱۹۸.

رامپوری غیاث‌الدین محمدبن شرف‌الدین (۱۳۶۳)، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر.

رضایی، رضا و مرضیه قاسمیان (۱۳۹۸)، «تغییرات ساختاری کلمات عربی در اثر ورود به شبه‌قارهٔ هند»، مطالعات شبه‌قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان سال یازدهم، ش ۳۷، پاییز و زمستان، ص ۶۱-۷۲.

سلیم مظهر، محمد (۱۳۷۷)، «ورود زبان فارسی به شبه‌قاره و گسترش آن»، نامهٔ پارسی، سال سوم، ش ۱، بهار، ص ۴-۱۸.

سیدحسین‌زاده، هدی (۱۳۷۹)، «اکبرشاه»، در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۹ (اشتبه - البیره)، تهران، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۷۰۸-۷۱۲.

- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، فردوس.
- عابدی، سید امیرحسین (۱۳۷۷)، گفتارهای پژوهشی در زمینه ادبیات فارسی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۷.
- فتوحی رودمعجنی، محمود (۱۳۹۰)، سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها، تهران، سخن.
- فلاح، مرتضی (۱۳۸۸)، «جایگاه فرهنگ و زبان فارسی در شبه‌قاره هند»، مطالعات ملی، سال دهم، ش ۳۸، تابستان، ص ۱۲۷-۱۵۱.
- قاسمی، شریف‌حسین (۱۳۹۲)، «شاهنامه در هند»، در شاهنامه در شبه‌قاره به مناسبت همایش بین‌المللی هزاره شاهنامه فردوسی، به کوشش محمدجعفر یاحقی، تهران، نشر آثار، ص ۲۰۳-۲۳۱.
- کریمی، طیبه (۱۳۸۴)، «جاویدان خرد»، در دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، جلد نهم (ث-جران‌العود)، ص ۵۰۵-۵۰۹.
- کومار، سوبهاش (۱۳۸۶)، فرهنگ تطبیقی واژگان مشترک زبان‌های فارسی و هندی، ویراستار: حسین اصغرنژاد، همدان، سپهر دانش.
- کیان‌فر، جمشید (۱۳۷۶)، «شاهنامه امیربهادری یا شاهنامه مظفری»، کتاب، ش ۲۹ و ۳۰، بهار و تابستان، ص ۴۸-۲۹.
- کیخا، بتول (۱۳۹۳)، «فهرست‌نامه‌های نسخ فارسی در هند»، مطالعات شبه‌قاره، سال ششم، ش ۲۰، پاییز، ص ۱۷۴-۱۹۸.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۹)، کاروان هند، مشهد، آستان قدس رضوی.
- میرانصاری، علی (۱۳۸۷)، «تقی‌الدین شوشتری»، در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، جلد ۱۶ (تفلیس - ثابت بن قزوه)، تهران، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۶۵-۶۶.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۳)، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۲، تهران، فروغی.
- نهایندی، ملاعبدالباقی (۱۹۲۴)، مآثر رحیمی، ج ۲، به کوشش محمد هدایت حسین، کلکته، انجمن آسیای بنگال.
- هـ. سبحانی، توفیق (۱۳۷۷)، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، تهران، دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.

یا حقی، محمدجعفر (۱۳۹۲)، «تاریخ دلگشای شمشیرخانی»، در شاهنامه در شبه‌قاره به مناسبت همایش بین‌المللی هزاره شاهنامهٔ فردوسی، به کوشش محمدجعفر یا حقی، تهران، نشر آثار، ص ۲۴۲ - ۲۴۹.

\_\_\_\_\_ و زهرا روح‌الامینی (۱۳۹۴)، «منتخبات شاهنامه از فردوسی تا فروغی»، جستارهای ادبی، ش ۸۸، بهار، ص ۱۶۵-۱۸۳.

### References

- Ābidi, Sayyid Amir Hasan (1377). *Guftār-hā-yi Pāzhūhishī dar Zamin-i Adabīyāt-i Fārsī*, Bunyād-i Mawqūfāt-i Duktur Maḥmūd Afshār, Tih-rān, 1377.
- Ahmad, Shaykh Ishtiyāq (1391) "Ta'thīr-i Shāhnāma-yi Ḥakīm Firdawsī dar Shibh-i Qārra-yi Hind." *Haftumīn Hamāyish-i Anjuman-i Tarwīj-i Zabān va Adab-i Fārsī*, Ridā Biyāt, Nāshir-i Iiktirūnī: Dānishgāh-i 'Allāma Ṭabāṭabā'ī bā Hamkāri-yi Shawrā-yi Gushāyish-i Zabān va Adab-i Fārsī, jild-i nakhust, Tih-rān, Shahrīvar, pp. 603-610.
- Amiri, Kiyumars (1374), *Zabān va Adab-i Fārsī dar Hind*, Nakhustīn Majma'-i Bayn al-Milālī-yi Ustādān-i Zabān-i Fārsī, Tih-rān, Shawrā-yi Gushāyish-i Zabān va Adab-i Fārsī.
- Ansāri, Nur al-Hasan (1365), "Waḍ'-i F'alī-yi Tadrīs-i Zabān-i Fārsī dar Hind va Masā'il-i Tahiyā-yi Kutub-i Darsī-yi Fārsī." *Masā'il-i Zabān-i Fārsī dar Hind va Pākistān va Banglādīsh*, Muṣṭafā Islāmiyya, Markaz-i Nashr-i Dānishgāhī, Tih-rān, Khurdād, Dānishgāh-i Dihlī Hind, pp. 125-128.
- Anvari, Hasan (supervising editor) (2002/1381). *Farhang-i Bozorg-i Sokhan*. Tehran: Sokhan.
- Badā'uni, 'Abd al-Qādir (1380), *Muntakhab al-Tawārīkh*, jild 3, bih Taṣḥīḥ-i Aḥmad 'Alī Šāḥib bā Muqaddima va Iḍāfāt-i Tawfīq H. Subḥānī, Tih-rān, Anjuman-i Āthār va Mafākhir-i Farhangī.

- Bahār, Muḥammad-Taqī (Malik al-Shu'ara) (1380). *Sabk Shināsī yā Tārīkh-i Taṭawwūr-i Nathr-i Fārsī*, jild 3, Tihṛān, Mu'assisa-yi Intishārāt-i Amīr Kabīr.
- Fallāh, Murtazā (1388) "Jāyghāh-i Farhang va Zabān-i Fārsī dar Shibh-i Qārra-yi Hind." *Faṣḥnāma-yi Muṭāla'āt-i Millī*, sāl 10, shumarī 38, Tābistān, pp. 127-151.
- Fotuhi Rudmajani, Mahmud (1390), *Sabk Shināsī: Naẓarīya-hā, Rūykard-hā va Ravish-hā*, Sukhan, Tihṛān.
- Gulchin Ma'āni, Ahmad (1369), *Kāravān-i Hind*, Mu'assisa-yi Chāp va Intishārāt-i Āstān-i Quds-i Raḍawī, Mashhad.
- H. Subhāni, Tawfiq (1377), *Nigāhī bih Tārīkh-i Adab-i Fārsī dar Hind*, chāp-i 1, Intishārāt-i Dabīrkhāna-yi Shawrā-yi Gushāyish-i Zabān va Adab-i Fārsī, Tihṛān.
- Hakimi, Ismā'il (1365), "Farhang-nivīsī dar Shibh-i Qārra-yi Hind." *Masā'il-i Zabān-i Fārsī dar Hind va Pākistān va Banglādīsh*, Muṣṭafā Islāmiyya, Markaz-i Nashr-i Dānishgāhī, Tihṛān, Khurdād, pp. 116-124.
- Halim, Sayyid Ḥusayn Ja'far (1371), *Sharḥ-i Aḥwāl va Āthār-i 'Abd al-Raḥīm Khānkhānān va Khadamāt-i Ū barā-yi Pishraft-i Adabīyāt-i Fārsī*, Islāmābād, Markaz-i Taḥqīqāt-i Fārsī-yi Īrān va Pākistān.
- Hasan Khān Bahupāli, Sayyid Muhammad 'Ali (1390), *Tadhkira-yi Ṣubḥ-i Gulshan*, jild avval, Muḥtabā Barzābādī Farāhānī, Tihṛān, Intishārāt-i Awstā Farāhānī, Tihṛān.
- Karami, Tayyiba (1384), "Jāvīdān Khīrad." *Dānishnāma-yi Jahān-i Islām*, zir-i Naẓar-i Ghulām'alī Ḥaddād 'Ādil, Bunyād-i Dā'irat al-Ma'ārif-i Islāmī, jild 9 (Thā - Jirān al-'Ūd), Tihṛān, pp. 505-509.
- Khalaf Tabrizi, Mohammad-Ḥasan (1992/1371). *Burhān-i Qāṭi'*, vol. 1. Tehran: Amīr Kabīr.

- Kiānfār, Jamshid (1376), "Shāhnāma-yi Amīr Bahādarī yā Shāhnāma-yi Muzaffarī." *Faṣlnāma-yi Kitāb*, شمارē 29 va 30, Bahār va Tābistān 1376, pp. 29-48.
- Kikhā, Batul (1393), "Fihrist-nāma-hā-yi Nuskha-hā-yi Fārsī dar Hind." *Faṣlnāma-yi Muṭāla'āt-i Shībh-i Qārra Dānishgāh-i Sīstān va Balūchistān*, sāl 6, شمارē 20, Pā'īz, pp. 174-198.
- Kumār, Subhash (1386), *Farhang-i Taṭbīqī-yi Vāzhagān-i Mushtarak-i Zabān-hā-yi Fārsī va Hindī*, Vīrāstār: Ḥusayn Aṣgharnizhād, Sapīhir Dānish, Hamadān.
- Miransāri, 'Ali (1387), "Taḳī al-Dīn Shushtarī." *Dā'irat al-Ma'ārif-i Buzurg-i Islāmī*, zir-i Nazar-i Kāẓim Mūsavī Bīrjandī, jild-i shānzdahum (Tiflīs - Thābit ibn Qurra), Dā'irat al-Ma'ārif-i Buzurg-i Islāmī, Tīhrān, pp. 65-66.
- Miskawayh, Ahmad ibn Muhammad (1355), *Jāvidān Khirad*, Tarjuma-yi Taḳī al-Dīn Muḥammad Shushtarī, bih Ihtimām-i Duktur Bīhrūz Tharwatīyān, Tīhrān.
- Muhammad Husayn ibn Khalaf Tabrizi (1317), *Burhān-i Qāṭi'*, jild-i alif – tā – zhe, jild-i avval, Tīhrān.
- Nafisi, Sa'id (1363), *Tārīkh-i Naẓm va Nathr dar Īrān va dar Zabān-i Fārsī*, jild 2, Intishārāt-i Furūghī, Tīhrān.
- Nihāwandi, 'Abd al-Bāqi (1924), *Ma'āthir-i Raḥīmī*, jild 2, bih Kūshish-i Muḥammad Hidāyat Ḥusayn, Kalkatta.
- Omidsālār, Maḥmud (1379), *Sī u du Maqāla dar Naqd va Taṣṭīḥ-i Mutūn-i Adabī*, chāp-i 1, Bunyād-i Mawqūfāt-i Duktur Maḥmūd Afshār, Tīhrān.
- Qāsimi, Sharif Husayn (1392), "Shāhnāma dar Hind." *Shāhnāma dar Shībh-i Qārra bih Munāsibat-i Hamāyish-i Bayn al-Milālī-yi Hizāra-yi Shāhnāma-yi Firdawsī*, Muḥammad Ja'far Yāḥaqqī, Nashr-i Āthār, Tīhrān, pp. 203-231.

Rādfar, Abu al-Qāsim (1392), "Darāmadī bar Zabān va Adab-i Fārsī dar Shībh-i Qārra-yi Hind va Pākistān." *Majalla-yi Tārīkh-i Adabī*, shumarī 3/73, Pā'iz va Zamistān, pp. 184-198.

Rāmpuri, Ghiyāth al-Dīn Muhammad ibn Sharaf al-Dīn (1363), *Ghiyāth al-Lughāt*, bih Kūshish-i Maṣūr Tharwat, Amīr Kabīr, Tīhrān.

Rizā'ī, Rizā va Qāsimiyān, Marziyya (1398), "Taghyīrāt-i Sakhtārī-yi Kalimāt-i 'Arabī dar Athar-i Vurūd bih Shībh-i Qārra-yi Hind." *Dufaslnāma-yi Muṭāla'āt-i Shībh-i Qārra Dānishgāh-i Sīstān va Balūchistān*, sāl 11, shumarī 37, Pā'iz va Zamistān, pp. 61-72.

Safā, Zabih-Allāh (1378), *Hamāsa-sarāyī dar Īrān*, Firdaws, Tīhrān.

Salim Mazhar, Muhammad (1377), "Vurūd-i Zabān-i Fārsī bih Shībh-i Qārra va Gushāyish-i Ān." *Nāma-yi Pārsī*, sāl 3, shumarī 1, Bahār, pp. 4-18.

Sayyid Husaynzāda, Hudā (1379), "Akbarshāh." *Dā'irat al-Ma'ārif-i Buzurg-i Islāmī*, zir-i Nazar-i Kāzīm Mūsavī Bīrjandī, jild-i nuhum (Ishtib - al-Bīra), Dā'irat al-Ma'ārif-i Buzurg-i Islāmī, Tīhrān, pp. 708-712.

Servatīyān, Behruz (1976/1355). "Muqaddima bar *Jāvidān Khirad*," trans. Taqī al-Dīn Moḥammad Shūshtari, edited by Behruz Sorvatīyān. Tehran: Farhang-i Kāwush.

Yāhaqqī, Mohammad-Ja'far (2013/1392). "*Tārīkh-i Dilgushā-yi Shamshīrkhānī*," in *Shāhnāmah dar Shībh-i Qārah: bih Munāsibat-i Hamāyesh-i Bayn al-Milālī-yi Hezārah-yi Shāhnāmah-yi Ferdowsī*, edited by Moḥammad-Ja'far Yāhaqqī. Tehran: Nashr-i Āsār, pp. 242-249.

\_\_\_\_\_ va Zahrā Ruh al-Amini (1394), "Muntakhabāt-i Shāhnāma az Firdawsī tā Furūghī." *Justār-hā-yi Adabī*, shumarī 88, Bahār, pp. 165-183. □

ارسال: ۱۴۰۲/۰۲/۰۲

پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۵



10.22034/nf.2025.54037

## اهمیت سفرنامه‌های اردو زبان در بازنمایی تاریخ معاصر ایران؛ مطالعه موردی: بازشناسی و خوانش سفرنامه «سیر ایران»

وفا یزدان‌منش\* (دانشیار گروه زبان و ادبیات اردو، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

جمشید نوروزی (دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران)

چکیده: سفرنامه‌نویسی، در ادبیات زبان اردو، از قالب‌های نثر موفق بوده است که ارزشمندی آن محدود به حوزه ادبی نیست؛ در زمینه‌های مختلف تاریخی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی داده‌های مفیدی را در بر دارد. تعداد سفرنامه‌های نگاشته شده به زبان اردو، درباره ایران، چشمگیر است که متأسفانه تاکنون برای ایرانیان ناشناخته مانده است. سیر ایران اولین نگارش در این مقوله است. محمدحسین آزاد، نویسنده و شاعر برجسته اردو زبان، در سال ۱۳۰۲ق/۱۸۸۵م، با هدف جمع‌آوری منابع مورد نیاز برای پژوهش بر زبان فارسی، به ایران سفر می‌کند. وی از آغاز سفر دریایی‌اش تا فرود در بوشهر و گذرش از شهرهای مختلف ایران، مانند شیراز، اصفهان، قم، تهران و مشهد را یادداشت برداری می‌کند. سیر ایران تدوین شده این یادداشت‌ها و سخنرانی‌های چاپ شده آزاد پیرامون این سفر است که اطلاعاتی از شخصیت‌های علمی، فرهنگی و مذهبی، فرهنگ و رسوم ایرانیان و شرایط اقلیمی آن برهه تاریخی ایران را در بر دارد.

\* نویسنده مسئول

v.yazdanmanesh@ut.ac.ir

کلیدواژه‌ها: محمدحسین آزاد، سیر ایران، سفرنامه، ایران، زبان اردو.

## ۱. مقدمه

سفرنامه از قالب‌های مهم ادبی زبان اردو به شمار می‌رود که پیدایی شمار قابل‌توجهی از آن‌ها مبین علاقه‌مندی برخی از اهالی شبه‌قاره هند به ثبت خاطرات و رویدادهای سفر خود است. این سفرنامه‌ها به‌مثابه منبعی تاریخی، از حیث اطلاعات مختلف ادبی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، دارای اهمیت هستند.

سفرنامه‌های اردوزبان دو گونه هستند: نخست، سفرنامه‌هایی که بر مبنای سفرهای افراد به داخل شبه‌قاره هند نگاشته شدند و اطلاعاتی از فرهنگ بومی و مذهبی، اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برخی از مناطق شبه‌قاره ارائه می‌کنند و برای شناخت اوضاع تاریخی ایالت اود (اوده)<sup>۱</sup> در سده سیزدهم/ نوزدهم دارای اهمیت است. «از جمله نخستین سفرنامه‌های اردوزبان سفرنامه حزن اختر از واجد علی شاه (حک: ۱۲۶۳-۱۲۷۲ق/ ۱۸۴۷-۱۸۵۷م) است که در شرح تبعید وی از لکنو به کلکته در سال ۱۲۷۱ق/ ۱۸۵۴م نگاشته شده است» (انور سدید ۱۹۸۷، ص ۵۵۵). سفرنامه‌ها دیگری که در بیان رویدادهای سفر به داخل شبه‌قاره نگاشته شده‌اند عبارت‌اند از: سیاحت هند از حافظ عبدالرحمن امرتسری در اواخر سده سیزدهم/ نوزدهم؛ سیر پنجاب از کیشن پرشاد شادا<sup>۲</sup> (۱۳۳۱ق/ ۱۹۱۳م) به استان اود/ اوده؛ سیر دکن از عبدالغفار خان (۱۳۳۳ق)؛ یک بفته دہلی میں (یک هفته در دہلی) از ملک حسن (۱۳۹۷ق/ ۱۹۷۷م)؛ سرگودھا سے کراچی تک (از سرگودھا تا کراچی) از راغب شکیب.

گونه دوم، سفرنامه‌های اردوزبان درباره سفرهای خارج از شبه‌قاره هند است که این‌ها را هم می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ سفرنامه‌هایی که پیرامون سفر حج و یا زیارت اماکن مقدس هستند و احساسات و تأثرات نگارنده از اماکن مذهبی و فضای معنوی حاکم در آن اماکن را بازتاب می‌دهند، از جمله این موارد، می‌توان از: جذب القلوب الی دیار المحبوب به زبان فارسی (تألیف در سال ۹۹۷ق/ ۱۵۸۹م) از شیخ عبدالحق محدث دہلوی؛ ماه مغرب معروف به کعبه‌نما به زبان اردو

1) Audh

2) Kishan Parshad shad

(تألیف در ۱۲۸۸ق/ ۱۸۷۱م) از حاجی محمد منصب علی خان (همان، ص ۴۶۵، ۴۷۰)؛ سفرنامه حرمین الشرفین (۱۳۱۰ق/ ۱۸۹۳م) از سید کاظم حسین شیفته؛ سفرنامه حرمین الشرفین (۱۳۲۱ق/ ۱۹۰۳م) از حکیم محی‌الدین حسین؛ سفر حجاز از خطیب قادر بادشاه (۱۳۲۴ق/ ۱۹۰۶م)؛ سفرنامه حجاز و مصر و شام (۱۳۲۹ق/ ۱۹۱۱م) از خواجه حسن نظامی؛ سفرنامه حجاز (۱۳۴۲ق/ ۱۹۲۴م) از فاطمه بیگم؛ سفر حجاز (۱۳۴۷ق/ ۱۹۲۹م) از عبدالماجد دریابادی؛ سفرنامه حجاز (۱۳۴۸ق/ ۱۹۳۰م) از مولانا غلام رسول مهر؛ سفرنامه بلاد اسلامیة (۱۳۵۳ق/ ۱۹۳۵م) از مولوی محمد عبدالعزیز؛ سفرنامه عراق از نشاط‌النسا بیگم (۱۹۳۷)؛ لیبیک از ممتاز مفتی (۱۳۸۸ق/ ۱۹۶۸م)؛ شب جاکے که من بود از شورش کاشمیری (۱۳۸۹ق/ ۱۹۶۹م) نام برد.

دسته دوم سفرنامه‌های اردوزبان، سفرنامه‌های سیاحتی به سایر کشورها است که برخی از آنها عبارت‌اند از: عجائب فرنگ (تاریخ یوسفی) از یوسف‌خان کمبل‌پوش که در ۱۲۴۴ق/ ۱۸۲۸م از کلکته به انگلستان و فرانسه سفر کرده است و افزون بر شرح رویدادها و مشاهدات سفر، اطلاعاتی از برخی شهرهای هندوستان در اختیار قرار می‌دهد (ذوالفقارعلی ۲۰۰۸، ص ۵۶) و سفرنامه نبی‌بخش، اثر فدا حسین عرف نبی‌بخش (۱۲۵۵ق/ ۱۸۳۹م) (بیگ ۲۰۱۴، ص ۵۴). در نیمه دوم سده نوزدهم، هدف سفرها تنوع بیشتری پیدا می‌کنند. برای مثال، بعد از قیام هند در ۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۷م، به‌واسطه حضور پررنگ مسلمانان در این نهضت، شاهد سفرهای زیاد به عثمانی، مصر و اروپا هستیم (ذوالفقارعلی ۲۰۰۸، ص ۵۷). از دیگر دلایل افزایش سفرها، دگرگونی بینش مسلمانان در عصر سر سید احمد خان و نیز مهیا شدن امکانات سفر به دلیل پیشرفت تکنولوژی بود (سعید احمد ۲۰۱۲، ص ۶۱). عامل دیگر، ترجمه و انتشار شماری سفرنامه مرتب به شبه‌قاره هند از انگلیسی به اردو، از نیمه دوم سده سیزدهم/ نوزدهم بود که این امر نیز در الهام‌بخشی برای تألیف بیشتر سفرنامه به زبان اردو مؤثر بود (همان، ص ۶۷۷-۶۷۸). همچنین، حضور بریتانیایی‌ها در شبه‌قاره و تشویق برخی برای سفر به اروپا و به‌ویژه انگلستان نیز در افزایش تعداد سفرنامه‌ها مؤثر بود. از دیگر سفرنامه‌ها می‌توان از: تاریخ انگلستان، سفر مسیح‌الدین علوی به انگلستان (۱۲۷۲-۱۲۷۹ق/ ۱۸۵۶-۱۸۶۳م)؛ مسافران لندن (۱۲۹۲ق/ ۱۸۷۵م) از سر سید احمد خان؛ سفرنامه روم و مصر و شام (۱۳۱۱ق/ ۱۸۹۴م) از شبلی نعمانی (ذوالفقارعلی ۲۰۰۸، ص ۵۷) نام برد.

از سده چهاردهم/ بیستم، با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی شبه‌قاره هند، دگرگونی‌هایی در نگاه و محتوای برخی سفرنامه‌های اردوزبان ایجاد شد. در سفرنامه‌های سده نوزدهم، به این سبب که هنوز نهضت آزادی هند شکل نگرفته بود، مردم شیفته فرهنگ و تمدن غرب بودند. اما در سده بیستم، با تشکیل نهضت‌های آزادی‌بخش و واکنش امثال اقبال لاهوری نسبت به فرهنگ غرب، احساس نفرت در دل مردم نسبت به غرب و فرهنگ آن به وجود آمد. البته، با وجود اجتناب برخی از پذیرش فرهنگ غرب، گرایش به آموزش علوم و ادبیات غرب قابل توجه بود. با توجه به این فضای فرهنگی، سفرنامه‌های اردو نیز از این امر تأثیر پذیرفتند (انور سدید ۱۹۸۷، ص ۴۴۴-۴۴۵). برخی از این قبیل سفرنامه‌ها عبارت‌اند از: سیاحت سلطانی (۱۳۲۹ق/ ۱۹۱۱م) از سلطان جهان بیگم؛ سیاحت یورپ و مقام خلافت (۱۳۳۸ق/ ۱۹۲۰م) از شیخ عبدالقادر؛ نقش فرنگ (۱۳۳۸ق/ ۱۹۲۰م) از قاضی عبدالغفار؛ زمانه تحصیل (۱۳۳۹ق/ ۱۹۲۱م) از عطیه فیضی؛ سفرنامه یورپ (۱۳۴۲ق/ ۱۹۲۴م) از صغری بیگم؛ سفرنامه اندلس (۱۳۴۲ق/ ۱۹۲۴م) از قاضی ولی محمد کسمندوی (کسمندوی). با توجه به این چند نمونه، از تحولات سفرنامه‌نویسی به زبان اردو در سده بیستم، قرار گرفتن زنان مسلمان شبه‌قاره هند در زمره سفرنامه‌نویسان بود. از دیگر ویژگی‌های برخی سفرنامه‌های قرن بیستم، ارائه اطلاعاتی درباره نظام آموزشی و اداری غرب، با هدف اصلاح ملت، بود (ذوالفقار علی ۲۰۰۸، ص ۸۴). افزون بر غرب، سرزمین‌های خاور دور نیز شبه‌قاره‌ای‌ها را به خود جلب کرد. از این نوع سفرنامه‌ها می‌توان به ۱۹۰۷ کا جاپان (ژاپن ۱۹۰۷م) از حاجی محمد حسین و سفرنامه برما (سفرنامه برمه) (۱۳۳۹ق/ ۱۹۲۱م) از سید ابوظفر ندوی اشاره کرد.

پس از استقلال شبه‌قاره و تشکیل کشورهای جدید هند و پاکستان، محتوای برخی از سفرنامه‌های اردوزبان تحت تأثیر شرایط جدید، تاحدی تغییر می‌یابد. آن بخش از مسلمانان شبه‌قاره، که به کشور نوپای پاکستان کوچ می‌کنند، با رویدادهای ناگوار و معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مواجه می‌شوند که این وضعیت بغرنج مهاجران و نوستالژی گذشته به‌نوعی در سفرنامه‌های اردو منعکس شده است. از جمله این سفرنامه‌ها می‌توان به دهائی بفته پاکستان مین (دوهفته‌ونیم در پاکستان) (۱۳۷۴ق/ ۱۹۵۵م) از عبدالماجد دریابادی؛ سفرنامه زمین اور فلک زمین اور مین (زمین و فلک و من) (لاهور ۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۴م) از انتظار حسین؛ و نئے شہر پرانی بستیان (شهرهای

جدید سرزمین‌های قدیمی) (۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م) از انتظار حسین؛ دنیا میرے آگے اور تماشا میرے آگے (دنیا پیش روی من و معرکہ پیش روی من) از جمیل الدین عالی (سعید احمد ۲۰۱۲، ص ۷۵، ۷۶) اشارہ کرد۔ بعضی از سفرنامہ‌نویسان اردوزبان، کہ از اواسط سدهٔ چہاردهم/ بیستم به بعد سفرنامہ نوشتہ- اند، این آثار را به دنبال سفرهای علمی، ادبی و یا دولتی نگاشته‌اند و در محتوای آثارشان بہ نوعی اطلاعاتی از کشورهای دیگر ارائه کرده‌اند (همان، ص ۸۰). از جملهٔ این آثار می‌توان سفرنامہ‌های زیر را نام برد: سفرنامۂ نظرنامۂ محمود نظامی کہ از ۱۳۷۱-۱۳۷۲ق/ ۱۹۵۲-۱۹۵۳م بہ کشورهای متعددی مانند مصر، یونان، فرانسه، انگلیس و مکزیک سفر می‌کند (ذوالفقار علی ۲۰۰۸، ص ۹۲)؛ عروس نیل از سلطانہ آصف فیضی در سفر ۱۳۶۸-۱۳۷۰ق/ ۱۹۴۹-۱۹۵۱م بہ مصر؛ ارض پاک سے دیار فرنگ تک (از سرزمین پاک تا دیار فرنگ) از عبادت بریلوی در ۱۳۷۱ق/ ۱۹۵۲م؛ نیا چین (چین جدید) از فضل حق شیدا در ۱۹۵۲م؛ ساحل اور سمندر (ساحل و دریا) (۱۳۷۳ق/ ۱۹۵۴م) از احتشام حسین؛ چلتے ہو تو چین کو چلیے (راہ افتادنی ہستیم پس بہ چین برویم) (۱۳۸۶ق/ ۱۹۶۶م)؛ چین کی حقیقتیں اور افسانے (حقیقت‌ها و افسانہ‌ها دربارهٔ چین) از وحید قریشی در سفر ۱۹۶۶م؛ آوارہ گرد کی ڈائری (دفترچۂ خاطرات آوارہ) (۱۳۹۱ق/ ۱۹۷۱م)؛ دنیا گول بے (دنیا گرد است) (۱۳۹۲ق/ ۱۹۷۲م)؛ ابن بطوطے کے تعاقب میں (در جست‌وجوی ابن بطوطہ) (۱۳۹۴ق/ ۱۹۷۴م) از ابن انشا؛ قصۂ میرے سفرکا (قصۂ سفر من) (۱۳۹۶ق/ ۱۹۷۶م) از شکیل الرحمن؛ بیس دن انگلستان میں (بیست روز در انگلستان) از وزیرآغا؛ سفر آشنا (۱۴۰۱ق/ ۱۹۸۱م) از گوپی چند نارنگ؛ آوارگی (۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۷م) و مزید آوارگی (۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۹م) از جاوید دانش؛ ازبکستان: انقلاب سے انقلاب تک (ازبکستان: از انقلاب تا انقلاب) (۱۴۱۸ق/ ۱۹۹۷م) از قمر رئیس؛ سات سمندر (ہفت دریا) (۱۴۲۴ق/ ۲۰۰۳م)؛ جرمنی میں دس دن (دہ روز در آلمان) (۱۴۲۸ق/ ۲۰۰۷م) از علی احمد فاطمی؛ سات سمندر پار و دھنک پر قدم از اختر بیگم ریاض الدین؛ نکلے تری تلاش میں (۱۳۹۲ق/ ۱۹۷۲م)، و اندلس میں اجنبی (اجنبی در اندلس) (۱۳۹۶ق/ ۱۹۷۶م)، و خانہ بدوش (۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م) اثر مستنصر حسین تازر (تارڑ) (سعید احمد ۲۰۱۲، ص ۸۵-۸۶).

سفرنامہ‌های اردو کہ توسط برخی بانوان سفرکرده بہ دیگر ممالک و یا شرکت‌کننده در ہمایش‌های بین‌المللی نگاشته شده‌اند، از حیث چگونگی نگاه یک زن شرقی بہ تمدن غربی و فرهنگ کشورهای مختلف و نیز تأثیرپذیری آنان از برخی جوانب فمینیسم حائز اهمیت است. برای

نمونه: در سیاحت سلطانی از شاه بانو؛ قره‌العین حیدر در سفرنامه جهان دیگر (۱۳۹۶/ق۱۹۷۶م) (سعید احمد ۲۰۱۲، ص ۶۴، ۱۱۴)؛ کشور ناهید در آجاؤ افریقه (بیا افریقا) (۱۴۰۷/ق۱۹۸۷م) (همان، ص ۲۵۷-۲۵۸).

تعداد سفرنامه‌های اردو مرتبط با سفر به ایران نیز چشمگیر است، از جمله آن‌ها: سیر ایران از محمدحسین آزاد؛ چه مهبینه ایران میں (شش ماه در ایران) از آغا محمدباقر؛ سفرنامه ایران از ایم‌شجاع منعمی در ۱۳۴۸/ق۱۹۳۰م؛ ارض خیام و حافظ از منظور ممتاز در ۱۳۸۲/ق۱۹۶۳م؛ کوه دماوند از قره‌العین حیدر؛ سرزمین حافظ و خیام از مقبول بیگ بدخشانی؛ یاد یار مهربان از ذوالفقار علی؛ دیکه لیا ایران (ایران را دیدم) از افضل علوی در سفر ۱۳۹۷/ق۱۹۷۷م؛ انقلاب ایران کیا کهویا کیا پایا (انقلاب ایران چه از دست داد و چه به دست آورد؟) (۱۴۰۲/ق۱۹۸۲م) از صفدر همدانی؛ سفرنامه ایران (۱۴۰۳/ق۱۹۸۳م) از اسعد گیلانی؛ پهر ایران کو چله (دوباره ایران برویم) (۲۰۱۲م) از آفتاب سومرو؛ بوستان ایران (۲۰۱۸م) از مشرف مبشر؛ جهان نما، اثر ممتاز احمد خان (مشمول بر سفرنامه به ایران، عراق، ترکیه، هلند، آلمان و فرانسه در ۱۳۷۰/ق۱۹۵۰م)؛ سفر به شرط (سفر شرط است) از جمیل صبا؛ دنیا میرے آگے (دنیا پیش روی من) (۱۳۹۵/ق۱۹۷۵م) از جمیل‌الدین عالی؛ دیواروں کے پار (آن سوی دیوارها) (لاهور ۱۹۹۰) از منیر فاطمی؛ یورپ کا سفرنامه (۱۴۱۱/ق۱۹۹۱م) (سفرنامه اروپا) از ف. س؛ اعجاز. نئے شہر نئی بستیاں (لاهور ۱۹۹۳م) از انتظار حسین.

### بیان مسئله و سؤالات تحقیق

از بین مجموعه سفرنامه‌های اردو، که حاوی اطلاعات قابل توجه درباره مسائل تاریخی، سیاسی، اجتماعی، جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی شبه‌قاره و ممالک دیگر هستند، معرفی و پژوهش پیرامون سفرنامه‌های مربوط به ایران، از حیث ارتقا و تکمیل مطالعات ایران‌شناسی، اهمیت زیادی دارد. در این نوشتار، به بررسی سفرنامه سیر ایران می‌پردازیم که احتمالاً اولین سفرنامه به زبان اردو است و به نوعی بازتاب‌دهنده گوشه‌هایی از وضعیت ایران یک سده پیش، از نگاه یک فرد هندی است. از آنجا که ایران سرزمین آبا و اجدادی نویسنده (محمدحسین آزاد) است، وی با علاقه‌ای ویژه در سفر به سر می‌برد و مجموعه‌ای از خاطرات خود را به ثبت می‌رساند. در این جستار برآنیم که بیاییم که سیر ایران به‌عنوان سفرنامه به زبان اردو، شامل چه مطالبی درباره ایران است و

مندرجات آن از چه جهاتی برای بازسازی تاریخ معاصر ایران حائز اهمیت است. روش تحقیق این پژوهش شیوه توصیفی - تحلیلی است. نگارندگان ضمن بیان شرح حالی از زندگی محمدحسین آزاد و آثار آن، ایران‌شناسی وی را نمایان ساخته، سپس به بازشناسی سفرنامه وی می‌پردازند.

#### پیشینه تحقیق

سیر ایران نخستین بار در ایران، در این جستار، به شکل جامع و کامل مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. طبق بررسی‌های به عمل آمده، محمد کیومرثی در مقاله «آزاد کا سفر ایران - ایک جائزہ» که در مجموعه کنفرانس بین‌المللی آزاد صدی مقالات (لاهور ۲۰۱۰) چاپ شده است، در چند صفحه این سفرنامه را معرفی کرده است. در نوشته‌های دیگر اردو، دسته‌گرفته، در ضمن معرفی آثار محمدحسین آزاد، به این سفرنامه اشاره شده است.

#### ۲. بحث اصلی

##### خانواده و زندگی

خانواده محمدحسین آزاد از جمله خاندان‌های علمای شیعه و ایرانی‌تبار بودند که احتمالاً بعد از سقوط صفویه راهی هند شدند (فرخی ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۴۰۸). جد بزرگش، مولانا محمد عاشوره، در زمان محمد شاه تیموری (حک: ۱۱۳۱-۱۱۶۱ق) از همدان به کشمیر رفت. بعد از فوت مولانا محمد، فرزندش، محمد شکوه، به دهلی نقل مکان کرد و به جمع درباریان شاه عالم ثانی (حک: ۱۱۷۲-۱۲۲۱ق) پیوست. پدر بزرگ (مولانا محمد اکبر) و پدر محمدحسین آزاد (مولانا محمدباقر)، از جمله مجتهدان شیعی مستقر در دهلی محسوب می‌شدند (آغامحمد، بی‌تا، ص ۹؛ جهان بانو ۱۹۴۰، ص ۱۳-۱۴).

محمدباقر که دانش‌آموخته «دلی کالج» بود، به تدریس زبان فارسی در این کالج اشتغال داشت. همچنین، به راه‌اندازی نشریه دهلی اردو اخبار در سال ۱۲۵۲ق/۱۸۳۶م، به عنوان نخستین روزنامه اردوزبان در شمال هند، و نیز راه‌اندازی چاپخانه جعفریه پرداخت (آغامحمد، بی‌تا، ص ۹). افزون بر این، برای اشاعه مذهب شیعی، روزنامه مظهر حق را در ۱۲۵۹ق/۱۸۴۳م منتشر کرد و در محله خود حسینیه‌ای ساخت (فرخی ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۵۷، ۶۰، ۷۶). محمدباقر به واسطه انتشار

مطالبی علیه استعمار انگلیسی‌ها در اردو‌اخبار و نیز صدور فتوای جهاد با آن‌ها، مورد بازخواست قرار گرفت. سرانجام انگلیسی‌ها وی را، به اتهام مشارکت در قتل رئیس دلی کالج، در سال ۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۷م اعدام کردند (جهان بانو، ۱۹۴۰، ص ۱۵-۱۷).

محمدحسین آزاد، در ذی‌الحجه ۱۲۴۵ق/ ژوئن ۱۸۳۰م، در دهلی زاده شد. وی به فراگیری علوم دینی نزد پدر پرداخت و سپس در دلی کالج، از ۱۲۶۱ق/ ۱۸۴۵م، تحصیلات دانشگاهی خود را پی گرفت (فرخی ۱۹۶۵م، ج ۱، ص ۸۵). به این ترتیب، افزون بر تبحر در زبان فارسی و عربی، با علوم روز آشنا شد (محمد صادق ۱۹۷۶، ص ۲۱، ۲۰). آزاد که مدتی سردبیری اردو‌اخبار را بر عهده داشت و به پیروی از پدرش ضد استعمار می‌نوشت و می‌سرود، مورد تهدید قرار گرفت و ناگزیر برای مدتی به لکنو (لکهنو) رفت (فرخی ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۱۱-۱۳). وی پس از اقامت کوتاه مدت در شهرهای مدراس، بمبئی و برخی شهرهای پنجاب، سرانجام در ۱۲۷۷ق/ ۱۸۶۱م، در لاهور سکنی گزید. پس از آنکه مدتی در اداره پست مشغول به کار شد، در ۱۲۸۰ق/ ۱۸۶۴م، به استخدام اداره جمع‌آوری و تدوین کتب دروسی پنجاب درآمد. در کنار معلمی، به تدریس زبان عربی در کالج دولتی لاهور<sup>۱</sup> و اورینتل کالج<sup>۲</sup> لاهور پرداخت (محمدحنیف ۲۰۰۶، ص ۲۶، ۳۸-۳۹).

آزاد، در سال ۱۲۹۲ق/ ۱۸۶۵م، با نام مستعار بهاء‌الدین، از سوی حکومت هند بریتانیا، برای به دست آوردن اطلاعاتی از پایگاه‌های نظامی روسیه، به آسیای مرکزی رفت. در این سفر چندماهه، از کابل، بخارا و سمرقند دیدن نمود (فرخی ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۱۶۷-۱۷۱، ۱۷۹). بعد از مدتی، به سفارش لایتنر<sup>۳</sup>، در انجمن پنجاب مشغول به کار شد (همان، ص ۱۹۳) و به‌عنوان سردبیر به راه‌اندازی نشریه انجمن اشاعت مطالب مفید پنجاب، مشهور به نشریه انجمن پنجاب برگزیده شد (آغامحمد، بی‌تا، ص ۱۲). همچنین، در این انجمن به ارائه سخنرانی‌های علمی و ادبی، درباره تاریخ زبان و شعر اردو، پرداخت. گردآوری متون درسی برای کودکان، از دیگر مشغله‌های وی بود (فرخی ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۱۷-۱۸). رئیس انجمن پنجاب، لایتنر، هم تأثیر بسزایی در نگاه علمی آزاد گذاشت و هم موجب آشنایی آزاد با ادبیات انگلیسی شد (محمد صادق ۱۹۷۶، ص ۴۳). از دیگر رویدادهای

1) Government College

2) Oriental College

3) G.W. Lietner

زندگی آزاد سفر یک‌ساله وی به ایران در ۱۸۸۵ بود. او در ۱۳۰۴ق/۱۸۸۷م، از طرف حکومت هند بریتانیا خطاب «شمس‌العلما» گرفت (قادری ۱۹۴۱، ص ۴۱۵). سرانجام، در محرم ۱۳۲۸ق / ژانویه ۱۹۱۰ درگذشت و در محلی به نام کربلا گامه شاه (کربلا گامه شاه) شهر لاهور دفن شد (جالبی ۲۰۱۲، ج ۴، ص ۱۰۰۱). جایگاه اجتماعی وی به اندازه‌ای بود که روز خاک‌سپاری وی، در شبه‌قاره هند، تعطیل عمومی اعلام شد (فرخی ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۳۸۵).

### جایگاه علمی و آثار وی

محمدحسین آزاد نویسنده و شاعر اردوزبان بود که در هر دو زمینه آثاری داشت. وی از جوانی در نشریه تحت مدیریت پدرش، اردو اخبار، نگاشتن به زبان اردو را آغاز کرد. تسلط وی به زبان‌های فارسی، هندی، اردو و عربی (تنها ۱۹۲۸، ج ۲، ص ۱۶۵) در نگاشته‌های متنوع وی تأثیر داشت. برخی از آثار وی به شرح زیر هستند:

**کتاب درسی.** از جمله کتاب درسی که به درخواست اداره آموزش پنجاب به فارسی و اردو آماده کرد (قادری ۱۹۴۱، ص ۴۱۷)، می‌توان به دستور اردو، فارسی قواعد (۱۸۶۹) و قصص هند (۱۸۷۲) اشاره کرد (خشک، ص ۲۲۷).

**سخندان فارسی.** برخی از نوشته‌های آزاد، از حیث زبان فارسی و ایران‌شناسی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، مانند سخندان فارس (لاهور ۱۸۸۷) که مجموعه‌ای از سخنرانی‌های وی در ۱۸۷۲-۱۸۷۴، پیرامون زبان‌شناسی و ادبیات فارسی، فرهنگ قدیم و جدید، اوضاع سیاسی، اطلاعات جغرافیایی ایران است. آزاد در جای‌جای این کتاب، افزون‌بر اشاره به تأثیر فرهنگ و تمدن اسلامی بر زبان فارسی، درصدد توجیه هم‌ریشه بودن زبان‌های فارسی و سانسکریت است. برخی اطلاعات مندرج در این اثر پیرامون ایران، برگرفته از منابعی چون کتاب تاریخ ایران سرجان ملکم است (محمد صادق ۱۹۷۶، ص ۵۲-۵۴). این اثر در ۱۳۱۵ق توسط شاعر و نویسنده افغانی، عبدالله خان ملک‌الشعرا به زبان فارسی ترجمه شده است که در ایران نایاب است و حتی مورد مطالعه پژوهشگران ایرانی در حیطه ادبیات و زبان‌شناسی قرار نگرفته است (بیات ۲۰۱۰، ص ۳۶۷).

جوامع القواعد (۱۸۸۵) به زبان فارسی، دربارهٔ دستور زبان فارسی؛ نگارستان فارس (لاهور ۱۹۲۲) مشتمل بر تذکرهٔ شعرای فارسی در زبان اردو، شرح حال شعرای ایرانی و فارسی‌گویان شبه‌قارهٔ هند، از رودکی تا نورالعین واقف بتالوی، همراه منتخبی از اشعار؛ قند پارسی (۱۹۰۷)؛ آموزگار پارسی در زمینهٔ آموزش زبان و محاورات فارسی و لغت آزاد (۱۹۲۴) به همراه ترجمهٔ واژگان اردوی خالص به فارسی؛ دربار اکبری (لاهور ۱۸۹۸) مشتمل بر شرح حال جلال‌الدین اکبر تیموری و رویدادهای عصر پادشاهی وی (طوفار ص ۲۱۸، ۲۲۱). نکتهٔ مهم قابل ذکر آنکه آزاد در نگارش آثار درسی و علمی خود، به اتحاد مسلمانان و هندوها تأکید می‌کند (جالبی ۲۰۱۲، ج ۴، ص ۱۰۰۶).

از جمله آثار آزاد در ادبیات نثر اردو، نوشته‌های تمثیلی وی با عنوان نیرنگ خیال (لاهور ۱۸۸۰، ۱۸۸۳) است که وی در آن‌ها نظرات و تأثرات خود را نصیحت‌گونه با نثری شاعرانه به تصویر می‌کشد. برخی نظرات وی در این مجموعه با جنجال‌هایی از سوی منتقدان همراه بوده است. برای مثال، می‌گویند: «غالباً آزاد بر مبنای ادبیات یونانی آن را بنیان نهاده است» (وکرم ۱۹۸۴، ص ۳۸). حتی محمد صادق تمامی این نوشته‌ها را ترجمهٔ انشاهای انگلیسی می‌داند (محمد صادق ۱۹۷۶، ص ۷۵)؛ البته، آزاد اقرار کرده که برخی نوشته‌های وی در نیرنگ خیال بر مبنای شنیده‌های وی از مضامین انگلیسی است (آزاد ۲۰۱۰، ص ۵۰). دیگر اثر مهم وی «سلسله‌سخنرانی‌هایش دربارهٔ تاریخ و شعرای اردو» است که در نشریهٔ انجمن پنجاب به چاپ رسیده است (وکرم ۱۹۸۴، ص ۱۷-۱۸). همچنین، آب حیات که مجموعه‌ای از نقد و نیز لطیفه‌های مربوط به شعراست (محمد صادق ۱۹۷۶، ص ۹۲). در این اثر ریشهٔ زبان اردو را برج باشا (برج بهاشا) اعلام می‌دارد. با وجود ایرادهایی که بر نوشته‌های نقدگونهٔ وی گرفته شده، وی از پیشگامان نقد در ادبیات اردو است (نوری ۲۰۱۰، ص ۱۴۹). آب حیات و نیرنگ خیال از جمله کتب درسی - دانشگاهی زبان اردو در شبه‌قارهٔ هند هستند.

نامه‌های آزاد به دوستان و خویشانش، مانند منشی ذکاء‌الله، سید احمد خان، الطاف حسین حالی که توسط سید مرتضی حسین فاضل لکنوی (لکهنوی) تحت عنوان مکاتیب آزاد (لاهور ۱۹۰۷) گردآوری شده‌اند. درون‌مایهٔ این نامه‌ها مسائل مربوط به چاپ کتب، مسائل دانشگاهی و برخی رویدادهای زندگی وی است. مقالات آزاد با محتوای علمی، ادبی، فرهنگی، تاریخی، آموزشی، جغرافیایی و تاریخی و زبان و ادبیات اردو و عرب، با عنوان مقالات آزاد در ۳ جلد، توسط آغا محمدباقر به چاپ رسیده است.

دیگر آثار نثری آزاد عبارت‌اند از: آئینهٔ صحت آموزش اخلاقی به دختران؛ نصیحت کا کرن پهل (گوشوارهٔ نصیحت) (تألیف ۱۸۷۴)، داستان آموزنده برای زنان؛ تذکرهٔ علما (۱۹۲۲) (در زبان فارسی)، تذکره‌ای از چهل تن از مسلمانان شیعه و سنی هندوستان (اردو دائرةالمعارف اسلامی، ذیل «آزاد، محمد حسین»). جایگاه آزاد در ارتقای نثر اردو به اندازه‌ای است که وی را همراه سید احمد خان، الطاف حسین حالی، شبلی نعمانی و نذیراحمد دهلوی، از عناصر خسته در نثر اردو محسوب می‌دارند (جهان بانو ۱۹۴۰، ص ۱۷۹). ناگفته نماند که از آنجاکه آزاد زبان ترکی را به‌خوبی می‌دانست، در کتابچه‌ای دستور آموزش این زبان را نیز به چاپ رسانده است (محمد حنیف ۲۰۰۶، ص ۳۴).

آزاد از شیخ ابراهیم ذوق، قصیده‌سرای نامدار اردو، عروض و شعرگویی را آموخت و همراه وی در محافل شرکت می‌کرد (تنها ۱۹۲۸، ج ۲، ص ۱۵۸). با توجه به این امر، آزاد بعدها سروده‌های ذوق را با عنوان دیوان ذوق (لاهور ۱۸۹۰) گردآوری کرد. آزاد «با سرودن در قالب‌های غزل، قصیده، رباعی، شعریایی را آغاز کرد و در مدح پیامبر اسلام و در سوگ اهل بیت مرثیه سرود» (وکر ۱۹۸۴، ص ۶۳). آزاد با تکیه بر ساده‌گویی، صداقت و نوگرایی در مفاهیم شعر و الگوپردازی از ادبیات انگلیسی، قصد دوری از کارگیری آرایه‌های ادبی متداول و ترک تأثیرپذیری از عناصر شعر فارسی را داشت.

وی سلسله‌جلسات شعری را در انجمن پنجاب، براساس موضوعات از پیش تعیین‌شده، چون «برسات» (فصل باران)، «حب وطن» و «انصاف» برگزار می‌کرد (فرخی ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۲۳۱؛ جالبی ۲۰۱۲، ج ۴، ص ۱۰۰۶). از این‌رو، وی نوگرایی در شعر اردو را، با هدف اصلاح از جهت مفهوم و سبک، نشر داد. او با سرودن «جغرافیه طبعی کی ایک پھیلی» (معمای جغرافیایی طبیعی)، پایه‌گذار شعر معرّا (شعر بدون نظام قافیه) در اردو شد (انور سدید ۲۰۰۴، ص ۳۶۵، ۳۷۱). گروهی با این‌گونه نواندیشی وی در شعر مخالفت کردند و گروهی نیز چون سر سید احمد خان از مشوقان و حامیان وی در نوگرایی شعر اردو بودند (جالبی ۲۰۱۲، ج ۴، ص ۱۰۰۵). نظم آزاد (۱۸۹۷) و خمکدهٔ آزاد (دهلی ۱۹۳۲) از مجموعه‌های کلام شعری وی است. آزاد در اشعارش طبیعت‌گرا و وطن‌گرا ظاهر شده است و آموزه‌های اخلاقی را نیز ارائه می‌دهد.

باوجود برخی مشکلات خانوادگی و اختلال روان‌نژندی دو دههٔ آخر عمرش (فرخی ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۳۵۸-۳۵۹)، وی نگارش و پژوهش را رها نکرد و برخی از آثار وی برآورد همین سال‌ها

می‌باشد. از جمله فلسفه الهیات (۱۹۲۲) که در آن تأثیر آزاد از فلسفه الهیات هنود نمایان است. وی افکار و احساسات الهامی حکیمانه در زبان‌های عربی، فارسی و سانسکریت را در این کتاب گنجانده است (وکرم ۱۹۸۴، ص ۲۴، ۴۳-۴۴).

آزاد در جست‌وجوی گردآوری کتاب و نسخه‌های خطی به شهرهای مختلف شبه‌قاره و نیز آسیای مرکزی سفر کرد و برخی کتاب‌های نایاب را گردآوری کرد (نوشاهی ۲۰۱۰، ص ۳۸۹). همچنین، برای مدتی اقدام به راه‌اندازی کتابخانه‌ای با هزینه شخصی کرد. بعد از فوت وی، تمام کتب و نسخ خطی این کتابخانه به کتابخانه دانشگاه پنجاب در لاهور اهدا شد (آغاسلمان ۲۰۱۹، ص ۱۵). این مجموعه شامل ۱۵۵۶ کتاب و ۳۹۸ نسخه خطی بوده که ۲۳۶ نسخ خطی آن به زبان فارسی است (نوشاهی، همان، ص ۳۹۰-۳۹۱).

از دیگر آثار آزاد کتاب سفرنامه وی به ایران، تحت عنوان سیر ایران، است که هنوز مورد بررسی و نقد ایرانیان قرار نگرفته است.

#### مشخصات کلی سفرنامه سیر ایران

بعد از بازگشت آزاد از سفر یک‌ساله ایران (۱۳۰۲-۱۳۰۳/ق ۱۳۸۵-۱۳۸۶م)، خاطرات و برداشت‌های وی از این سفر به صورت مجموعه‌سخنرانی در انجمن پنجاب (سینت هال دانشگاه پنجاب فعلی) در لاهور ارائه شد. این سخنرانی‌ها مورد استقبال مطبوعات قرار گرفت و در برخی روزنامه‌ها منتشر شد. در سال ۱۹۲۴، نبیره آزاد، میرزا آغا محمد طاهر، مطالب چاپ‌شده در روزنامه قدیمی رفیق اخبار را به همراه برخی یادداشت‌های دیگر آزاد در این سفر، با عنوان «سیر ایران» در لاهور به چاپ رساند (آغاسلمان و آزاد، ص ۸، ۱۸۲-۱۸۴).

عمده مطالب این سفرنامه، که در ۱۸۶ صفحه تدوین شده، به زبان اردو است، اما آزاد رویدادهای مربوط به سفر در تهران و مشهد را به فارسی نگاشته است. این کتاب بدون فهرست مطالب است و بخش‌بندی مطالب داخل متن با چند عنوان کوچک مربوط به مکان‌هایی که آزاد به آنجا سفر کرده، چاپ شده است. بخشی از مطالب، که برگرفته از مجموعه‌سخنرانی‌های آزاد در انجمن پنجاب است، نسبت به دیده‌ها و شنیده‌های وی، لحن مهیج و احساسی دارد. متن سیر

ایران تصحیح نشده است. عارف نوشاهی بخشی از این سفرنامه را به فارسی ترجمه و در مجله آینده، سال ۱۶، فروردین - تیر و مرداد - آبان ۱۳۶۹ ش/ ۱۹۹۰ م به چاپ رسانده است.

#### اهمیت و ارزش محتوای سفرنامه

محمدحسین آزاد، ۱۳ ذی‌الحجه ۱۳۰۲ ق/ ۲۳ سپتامبر ۱۸۸۵ م از کراچی با کشتی عازم ایران می‌شود. وی هدف خود از این سفر را جمع‌آوری منابع برای چندین پژوهش در زمینه ادبیات و زبان فارسی ذکر می‌کند. بنابراین، بیشترین دیدار و نشست و برخاست‌ها را با علما و ادبا دارد. آغا سلمان باقر (نبیره آزاد) تهیه منابع را دلیل اصلی سفر ذکر کرده و می‌نویسد: «جبران کتابخانه تباه‌شده اجدادی آزاد در قیام سراسری مسلمانان، در سال ۱۲۷۴ ق/ ۱۸۵۷ م، مشکل پژوهشگران و دانش‌آموختگان در امانت‌گیری کتاب از کتابخانه دانشگاه پنجاب، غنی‌سازی کتابخانه شخصی آزاد و در اختیار قرار گرفتن کتاب‌ها به علاقه‌مندان» (آغا سلمان ۲۰۱۹، ص ۳۶-۳۷).

برخی از نویسندگان با اشاره به سفر پیشتر وی به آسیای مرکزی در ۱۸۶۵ م، سفر ۱۸۸۵ وی را سفر دوم وی به ایران دانسته‌اند (تنها ۱۹۲۸، ج ۲، ص ۱۶۱). اما میرزا حامد بیگ ضمن اشاره به هدف آزاد از سفر به ایران که در تأمین خواسته سیاسی حکومت بریتانیا بوده، سفر ۱۸۸۵ وی را تنها سفر آزاد به ایران تلقی می‌کند (بیگ ۲۰۱۴، ص ۶۷-۶۸). با توجه به متن سیر ایران و تاریخ‌های ذکر شده در آن، این سفرنامه مربوط به شرح سفر آزاد در سال ۱۳۰۲ ق/ ۱۸۸۵ م به ایران است.

برخی مطالب این سفرنامه خلاصه و به صورت اشاره گذرا و بعضاً همراه با بی‌نظمی و حتی گاه بدون ذکر تاریخ است. به نظر می‌رسد که وی تصمیم داشته این یادداشت‌ها را بعدها در فرصتی مناسب کامل کرده و به چاپ برساند که به دلیل بیماری آخر عمر فرصت نمی‌کند (آغا سلمان ۲۰۱۹، ص ۴-۵، ۱۸۱-۱۸۴). با این حال، به سبب مجموعه اطلاعاتی که درباره ایران دارد، اهمیت دارد.

برخلاف مشکلاتی که آزاد در سفر با آنها مواجه شده، مانند تحمل سرما، آسیب دیدن در اثر افتادن از شتر، سختی در حمل کتاب‌ها، به سبب علاقه وافر و هدفمندی سفر به راه خود ادامه می‌دهد. آزاد در این اثر از مشاهیر، مهمان‌نوازی، حسن اخلاق و زیبایی‌های ایران و ایرانیان می‌گوید. از دیدن شهرها و بخش‌های ویران اظهار تأسف می‌کند. دلیل اهمیت محتویات این اثر

آن است که بسیاری از مطالب آن حاصل مشاهدات و دیده‌های خود مؤلف است. از این رو، اطلاعات دست‌اول از ایران در آن مقطع زمانی در اختیار قرار می‌دهد.

#### محتوای موضوعی سفرنامه

سیر ایران زوایای مختلف ایران را معرفی می‌کند. آزاد در حالی که می‌نویسد این سرزمین را می‌شناسد، با برخی شخصیت‌ها و صاحب‌منصبان آن آشناست، اما نسبت به مکان‌های تاریخی و زیارتی آگاهی کمی دارد. از این رو، به نظر می‌رسد وی در پی کامل کردن دانش خود درباره ایران از طریق مشاهده به این سفر رفته است. در این سفرنامه، تصویری از ایران بیش از یک سده پیش ارائه می‌شود. در سفر به شهرهای مختلف ایران، تهیه منابع را در اولویت قرار می‌دهد. ظاهراً برای سیروس‌سیاحت و بازدید از مکان‌های تاریخی، اهمیت چندانی قائل نیست، اما از آنچه در طول سفر مشاهده می‌کند، به آسانی نمی‌گذرد و با ریزبینی پیشینه و نیز پرس‌وجو، اطلاعاتی کسب کرده و در نوشته‌های خود می‌گنجانند. یادداشت‌های روزانه/ روزمرات وی اطلاعات مهم تاریخی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی از ایران آن ایام را در بر دارد. در ادامه، به برخی از موارد مهم سفرنامه اشاره می‌شود.

#### معرفی برخی شخصیت‌ها

در سیر ایران، بیش از هر چیز، اسامی شخصیت‌های علمی، فرهنگی، سیاسی و مذهبی به چشم می‌خورد که آزاد با آن‌ها دیدار و نشست و برخاست داشت. شخصیت‌هایی را که آزاد از آن‌ها نام می‌برد، به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: دسته اول، افرادی هستند که آزاد در طی سفر، به صورت اتفاق، با آن‌ها برخورد داشت. مثلاً، از هم‌سفرهایش، چون مولوی عبدالعلی، ساکن سورت، آغا عبدالکریم ایرانی تبار ساکن در جنوب هند و از شیخ محمدحسین عرب تبار، پسر سید نعمت‌الله جزائری، نام می‌برد.

دسته دوم، دانشمندان و ادیبانی هستند که آزاد با توجه به هدف سفرش با آن‌ها دیدار و گفت‌وگو دارد. از آنجایی که آزاد آشنا به ایران و زبان و ادب فارسی‌ست، این قبیل اشخاص را پیش‌تر شناسایی و سراغ آن‌ها می‌رود. آزاد، ضمن نام بردن از برخی از این افراد سرشناس، دیدار با آن‌ها را در شأن خود و مایه فخر می‌داند. مثلاً می‌گوید:

من در پی کتاب و جمع‌آوری منابع برای جامع لغات فارسی سفر کردم. خوشبختانه همان ابتدا با شاهزاده معتمدالدوله نواب فرهاد میرزا، پسر نایب‌السلطنت عباس مرزا، نوه فتحعلی شاه، دیداری داشتم. وی مؤمن، عالم و پرهیزگار، عالم و فاضل و مدبّر در امور حکومتی است. باوجود کهن‌سالی، به نوشتن مبادرت می‌ورزید. من از علم ایشان حضوراً فیض بردم. ایشان دو نسخه از کتاب‌هایشان را به من دادند که در کتابخانه آزاد نگهداری شود (آزاد، بی‌تا، ص ۲۶-۲۷).

به‌غیراز آگاهی‌ای که از پیش، آزاد درباره افراد داشته، برخی از اطلاعات را نیز مستقیم در دیدار و گفت‌وگو با آن‌ها کسب می‌کند. به‌طور مثال، می‌گوید: «حکیم حاذق حاجی میرزا حسن درباره تاریخ شیراز کتاب مفصل پارس‌نامه را نگاشته است. هفت پشت وی به خواجه شاه منصور و چار پشت وی فرزند سید علی خان است» (همان، ص ۱۷). یا در جایی که اطلاعاتی درباره نواب فرهاد میرزای فوق‌الذکر در اختیار می‌گذارد، می‌گوید:

کتابخانه وی در ایران بی‌همتاست. پسر بزرگ وی برای معالجه چشم به آلمان رفته است. پسر کوچکش، احتشام‌الملک عبدالعلی میرزا، در ایران است. وی درحالی‌که ۲۵-۲۶ سال دارد، فاضل است. به زبان فرانسه خوب صحبت می‌کند و به علم اروپا آشناست، بااین‌حال، گرایش به معارف اسلامی دارد. ایشان به من بسیار کمک کردند، به‌ویژه در تحقیق واژگان (همان، ص ۲۸).

علاقه‌مندی شخصیت‌های علمی و فرهنگی برای دیدار با آزاد، بیانگر آن است که در آن زمان روابط فرهنگی ایده‌آل بین ایران و سرزمین شبه‌قاره هند برقرار بوده و فضای مناسب برای تعاملات وجود داشته است. آزاد، در ضمن اشاره به این گفت‌وگوها، برخی ویژگی‌های علمی افراد را محک زده و شناختی از آن‌ها ارائه می‌کند:

حکیم حاذق حاجی برای دیدن من به منزل نواب میرزا علی خان می‌آید و شب مرا به خانه‌اش برد و تمام شب از کتابش حکایت می‌کند. به‌واسطه شاهزاده نورانی، با علما و امرا ملاقات کردم. یکی از آن امیر خاندانی نواب مخبرالدوله، وزیر آموزش، بود. برادر وی، میرزا محمدتقی خان، عالم و آگاه است. پدر مخبرالدوله، مرحوم رضاقلی خان لله‌باشی، استاد بسیاری از شاهزادگان بود. وی کتاب‌هایی چون جامع لغات فارسی، تذکره فصیح فارسی، روضة الصفای ناصری نگاشته است. وی چهار فرزند دارد که همگی با علوم غرب آشنایند. یکی از پاریس مدرک گرفته، یکی از برلین. پسر بزرگش مدیر اداره تلگراف است. برادرش مدیر مدرسه دارالفنون است. همگی بامروت و بامحبت. سه‌ماهی که در تهران بودم، هر روز نزد

ایشان می‌رفتم و در تحقیق واژگان و منابع، از ایشان فیض می‌بردم (آزاد، بی‌تا، ص ۱۷، ۲۹-۳۰ و پانویس ۱، ص ۲۹).

آزاد، در حین معرفی برخی شخصیت‌ها، نگاه منتقدانه به افراد و نظرهای آنان دارد، گزارشی کوتاه از بحث و گفت‌وگوهای خود با آن‌ها ارائه می‌دهد و مطالبی می‌آورد که سبب درک فضای ادبی و علمی آن روزها می‌شود. برای نمونه، می‌نویسد:

با میرزا رضاخان افشار هگشلو [یکشلو]، که خطابش «دیران دیر» است و سخن‌گوی [دولت ایران در استامبول است، دیدار کردم. وی متخصص فرهنگ لغت فارسی ست و فرانسه و ترکی را خوب می‌شناسد. وی به ترویج زبان فارسی خالص مبادرت می‌ورزد تا جایی که بر این باور است که واژگان عربی باید از زبان فارسی خارج شوند و واژگان قدیم فارسی به کار برده شوند. من به ایشان گفتم که علما با این امر مخالفت خواهند کرد و عموم مردم نیز این هدف را نمی‌فهمند و در صورت اجرای این ایده، مردم سردرگم خواهند بود، زیرا برخی صدها واژگان از زبان فارسی منسوخ شده‌اند (همان، ص ۳۲).

آزاد گاه اطلاعاتی از خاندان افراد ملاقات‌کننده ارائه می‌دهد که از حیث تاریخی می‌تواند حائز اهمیت باشد. مثلاً، می‌گوید: «آغا شیخ فضل‌الله، آغا شیخ ابراهیم و آغا شیخ مسعود و آغا شیخ عبدالحسن چهار برادر هستند که ۱۲۰ سال پیش بزرگشان از شاه‌جهان‌آباد هند به مشهد کوچ کرد و سپس در نیشاپور سکنی گزیدند» (همان، ص ۱۳۹).

آزاد، ضمن صحبت درباره بعضی شخصیت‌ها، شفاف و صریح به ارزیابی شخصیت آن‌ها می‌پردازد. برای نمونه، می‌نویسد: «از دوستانم نیز شنیده بودم که میرزا یغما (در سمنان) که محقق بی‌همتا در زبان‌شناسی است، خانه‌ای در سمنان دارد. از پسرانش پرسیدم، افسوس که نالایق بودند» (همان، ص ۳۷-۳۸).

آزاد شرح حال‌هایی از مدرّسان علوم فقهی و اسلامی برخی مناطق، از جمله شیراز، به رشته تحریر درآورده است. برای نمونه، از مراجع تقلید آن زمان در شیراز، آغا میرزا محمدعلی شیرازی، شیخ محمدحسن محلاتی و حاجی آغا سید علی اکبر فال اسیری و از اساتیدی چون حاجی آغا سید علی اکبر یزدی و میرزا عباس نام برده است. همچنین، استادان و شاگردان و نام مساجدی را که در آنجا تدریس می‌کنند، معرفی می‌کند. در شهرها و آبادی‌های دیگر، چون آباد، پاسنگان، سبزه‌وار نیز از افرادی چون حاجی ملا عبدالله، آغا نور و میرزا محمد، معروف به میرزا کوچک، نام می‌برد.

آزاد در معرفی کوتاه اشخاص، به‌ویژه آن‌هایی که به هر شکل وی را یاری کرده‌اند، کوتاهی نمی‌کند. وی، ضمن ستایش شخصیت و اندیشه مانک‌جی<sup>(۱)</sup>، در ذکر ویژگی‌های مهم این شخصیت زرتشتی می‌نویسد:

در تهران، مانک‌جی، محقق بادبان و شریف ایرانی، وابسته به دربار، حمایت و مدد رسان هم‌کیشان خود در ایران و هندوستان را به عهده دارد و میانجیگری در اختلاف بین آن‌ها می‌کند. وی دفتری دارد با دو منشی و شاه نیز ارادت به وی دارد. وی تقدیرنامه‌ای نیز به من داد. وی در تبدیل رویه به قران و نیز به‌عکس همکاری می‌کرد (آزاد، بی‌تا، ص ۳۱). گفتنی است آزاد در سفرنامه خود، بیش از همه، دانایی تهرانی‌ها را مورد ستایش قرار می‌دهد و از علاقه‌مندی شخصیت‌ها به علم و ادب تعریف و تمجید می‌کند (کیومرثی ۲۰۱۰، ص ۳۵۴).

آزاد از گفت‌وگوهایی که با شخصیت‌ها داشته، تنها به آن دسته از گفتمان‌ها اشاره می‌کند که نکات قابل توجه اخلاقی و نصیحت‌گونه در بر دارند. برای نمونه، می‌گوید: «در یمانی (در مسیر مشهد- هرات)، ملا محمدعلی، فاضل و عالم، به فرزندش در خانه شرح لمعه درس می‌داد. از وی پرسیدم چرا در مشهد درس نمی‌دهید؟ گفت گوشه‌تنبهایی بدون آفت است» (آزاد، بی‌تا، ص ۱۵۲).

#### ارائه اطلاعات از چگونگی آموزش

دو شهر تهران و شیراز، از نظر آموزش و علمی، نظر آزاد را بیش از شهرهای دیگر جلب می‌کند. از دیدگاه وی، آموزش در تهران نسبت به شیراز از کیفیت بهتری برخوردار است: «در شیراز جوانان فقط کتاب‌های صرف و نحو، بلاغت، فقه و اصول می‌خوانند. علما کتاب‌های قدیم را تدریس می‌کنند و طلاب پژوهش ندارند» (همان، ص ۱۴).

آزاد وضع آموزش در تهران را از شهرهای کربلا و نجف نیز بالاتر می‌داند: «در کربلا و نجف فقط علم فقه و اصول و کمی مقدمات تدریس می‌شود، ولی در تهران، علوم معقوله، هندسه، حساب، کلام و جغرافی و غیره نیز تدریس می‌شود. برای کسب علم، تهران بهترین است» (آزاد، بی‌تا، ص ۱۶۵). در زمان سفر آزاد به ایران، بیش از سی سال از تأسیس دارالفنون می‌گذشت. آزاد، ضمن ارائه اطلاعاتی درباره ساختمان و اساتید آنجا، آن را همانند یک دانشگاه می‌پندارد و می‌گوید: «دارالفنون را باید دانشگاه گفت» (همان، ص ۲۵).

آزاد دربارهٔ مراکز آموزشی بحرین، که آن زمان جزوی از ایران بود، می‌نویسد: «این جزیره (بحرین)، از دیرباز، مهد علوم بوده. شاهکارهای نگاشته‌شدهٔ علمای شیعی به یادگار مانده است» (همان، ص ۸۴-۸۵).

### فرهنگ و آداب و رسوم

آزاد، که با کاروان سفر می‌کند و در شهرهای مختلف با افراد دیدار دارد، فرصت آشنایی بیشتر با آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی را پیدا می‌کند. آزاد هرکجا قدم می‌گذارد، مکان‌ها و طرز پوشش و برخوردها را با دقت بررسی می‌کند و بعضاً با پرس‌وجو، به تکمیل اطلاعات خود در این زمینه می‌پردازد. البته، گاهی در مطالب وی نواقص و ابهاماتی دیده می‌شود که به استنباط نادرست مربوط است. مثلاً، می‌گوید: «در ایران رسم است که مجاور خانهٔ هر اشراف‌زاده، خانهٔ سفیدپوش، یک مکان مردانه است که از حرمسرا هم آراسته‌تر است و اثاث لازمه را شامل می‌باشد» (همان، ص ۱۷).

وی از آداب میزبان و مهمان در ایران آن روزگار نیز مطالبی ارائه می‌کند که بعضاً قابل تأمل و نقد است. مثلاً: «اکثر چنین است که صبح دوستی برای ملاقات می‌آید، نماز ظهر را خوانده و یا شب می‌آید و روز بعد، بعد از صرف صبحانه، می‌رود» (همان، ص ۱۷). ممکن است انجام این امور به‌طور اتفاقی، سبب شده وی آن را جزء سنت معمول ایران بشمارد. البته، باید یادآور شد که این مطالب را در لابه‌لای رویدادهای سفر به شیراز آورده است. گمان می‌رود که فرهنگ و آداب و رسوم شیراز، بیش از هر جا، برای آزاد جذابیت دارد و اطلاعات زیادی در این زمینه ارائه می‌کند. وی شیراز را شهر سنتی می‌پندارد: «مردم شیراز طبق آیین دیرینهٔ خود هستند. علما و ثقه عمامه می‌گذارند و عبا می‌پوشند. خاندان ترک کلاه از پوست بره می‌پوشند. به نظر می‌رسد فرهنگ ایران هنوز به شیراز سرایت نکرده است» (آزاد، بی‌تا، ص ۱۷). این سخن بیانگر آن است که پوشش در تهران به مدرنیته گرایش پیدا کرده بود، ولی شیراز همچنان پوشش سنتی خود را داشت.

آزاد فضای جالبی را از وضعیت گرمابه‌های سنتی شیراز ارائه می‌کند. طبق اظهارات وی، گرمابه‌ها بیشتر اختصاص به آقایان داشت و تنها دو روز در هفته برای بانوان قابل استفاده بود. دیگر اینکه به نظر می‌رسد گرمابه جنبهٔ تفریح نیز برای مردم داشته است. به گفتهٔ وی، آن زمان شیراز تقریباً ۲۰۰ گرمابه داشته که پیش از طلوع آفتاب تا غروب به راه می‌بود. آزاد از لحظهٔ ورود مشتری

به گرمابه، مشت و مال دادن و شست‌وشوی وی توسط دلاک حمام، قلیان کشیدن آن‌ها، حنا گرفتن و دیگر آداب گرمابه، چون هندوانه خوردن خانم‌ها در آنجا می‌گوید و اصطلاحات مربوطه، چون جامه‌دار و قدیفه را نیز به کار می‌برد. وی می‌گوید: «در شیراز تکه‌هایی خوشبو با نام «گل گل» به فروش می‌رسد که مردم با آن سر و ریش خود را می‌شویند... خانم‌ها کیسه و سنگ با خود همراه می‌برند» (همان، ص ۱۸، ۱۰۸).

کشتی از ورزش‌های باستانی ایران است که آداب آن مورد توجه آزاد قرار گرفته است. آزاد، ضمن شرح زورخانه و ارتفاع گود زورخانه و کف نرم آن، از پوشش پهلوانان زورخانه می‌گوید. بعد مجموعه تشکیل شده از افراد، وسایل و نحوه اجرای کشتی در آنجا را ذکر می‌کند. برای مثال، می‌گوید: «عمل هر دو میل دور سر گرداندن را تکبّر گویند» (همان، ص ۱۹۵). همچنین، با اشاره به فرهنگ حاکم بر زورخانه، می‌نویسد: «زورخانچی در منقل گلی جای درست کرده، به زوروزان می‌دهد. کشتی‌گیران طلب پول می‌کنند، هرکس در پول دادن پیشی گیرد، یعنی چراغ اول را دهد، خوش‌یمن است» (همان، ص ۱۰۶).

#### ارائه اطلاعات درباره وضعیت ادبیات

از آنجاکه آزاد پژوهشگری توانا در ادبیات فارسی و اردو و علاقه‌مند به نوآوری در زبان و ادبیات بود، به وضعیت ادبیات ایران آن ایام توجه ویژه‌ای مبذول می‌دارد. وی که از پیش ادبیات ایران را می‌شناسد و با اسامی و پیشینه برخی ادیبان کاملاً آشناست، گاه به قضاوت در این باره می‌پردازد. مثلاً، درباره جو ادبیاتی ایران می‌نویسد: «میرزا فروغی مدیر مترجمی دارالترجمه است. وی به زبان فرانسه مسلط است. قصیده و غزل‌های خوبی می‌گوید، اما به سبب تأثیرپذیری از فرهنگ و علوم و فنون جدید نمی‌تواند در این شعرهای کلاسیک صاحب سبک شود» (آزاد، بی‌تا، ص ۳۵). یا درجایی ضمن معرفی پسر لسان‌الملک، نویسنده ناسخ التواریخ، و توانایی وی در نثر فارسی، عدم حضور وی در دارالترجمه و دارالتصنیف را دلیل به‌کارگیری بسیار از واژگان عربی می‌پندارد (همان، ص ۳۴-۳۵).

آزاد که در شعر اردو، با راه‌اندازی مشاعره‌ها در انجمن پنجاب، مردم را به نوسرایی و الگوبرداری از شعر غرب سوق داده، اما در این سفرنامه خود را حامی شعر کلاسیک ایران معرفی کرده و تأثیرپذیری از غرب را به‌منزله هلاک سنت شعر قوی فارسی می‌شمارد: «هرچقدر فرهنگ پیش می‌رود، شعر هم پس می‌رود» (همان، ص ۳۴). در جای دیگر می‌گوید: «در کتاب‌ها خواننده بودم که سوغات

سمنان شعر است و انار» (همان ص ۳۷)؛ مطلب اخیر بیانگر آن است که در آن زمان، سمنان از مراکز شعر فارسی بوده است.

### مردم‌شناسی

سفرنامه سیر ایران در بردارنده مطالبی از شهرهای مختلف مسیر دریایی کراچی به بندرعباس و بوشهر و سپس مسیر زمینی شیراز، اصفهان، کاشان، تهران، سمنان و مشهد و روستاهای بین راه است. در ضمن ارائه اطلاعات از طول مسیر، به مردم‌شناسی هم توجه خاصی شده است. آزاد در مسیر بندرعباس، سلسله کوه‌های جاسک، گادُر و غیره را دیده و درباره ساکنان آن‌ها می‌گوید: «بلوچ در آنجا می‌زیند. ابتدا غارتگر بودند، اما دولت بریتانیا آن‌ها را تربیت کرد» (همان، ص ۷۰ - ۷۱). سپس، حکایت قابل تأملی را نقل می‌کند:

«در سلسله کوه‌های گادُر، گروه بام (انسان‌های جنگلی) زندگی می‌کنند که اکثر غارنشین‌اند. از آنجا که مردان آن ناحیه، از ضعف مردانگی برخوردارند، زنان شیفته مرد هستند و یک یا دو مسافر مرد که از آنجا عبور می‌کنند، آن‌ها را رباییده، با آن‌ها خوشگذرانی می‌کنند» (همان، ص ۷۱ - ۷۳).

همچنین، درباره وجه تسمیه کوه مبارک می‌گوید: «به سبب پیروزی عرب‌ها بر ساکنین این ناحیه کوهستانی، کوه مبارک نامیده شده» (همان، ص ۷۴). درباره ده نو در نزدیکی سیوند می‌نویسد: «روستای جنگلی ویران است. مردم سیاه و کوتاه قدی دارد. طعام به سختی در آنجا یافت می‌شود» (آزاد، بی‌تا، ص ۱۷۸). ناگفته نماند که برخی از این اطلاعات را از همراهانش در کشتی شنیده و بازگو کرده است.

### اطلاعات جغرافیایی و اقلیمی

آزاد در مسیر سفر از جاهای صعب‌العبور می‌گذرد. از رودها عبور می‌کند و گاه به سبب عدم امکانات با گرما و سرما و دیگر سختی‌های سفر مواجه می‌شود، اما اطلاعات مربوطه را با جزئیات در اختیار قرار می‌دهد. برخی از این مباحث از حیث بوم‌شناسی و کسب دانش از شرایط اقلیمی مناطق مختلف ایران اهمیت دارد. برخی شهرهایی که امروزه آن‌ها را آباد می‌یابیم، روزی ویرانه‌ای بیش نبوده یا به عکس. وی با تأسف از ویرانه‌های تربت، شاهرود، نیشاپور و شهرری می‌گوید.

آزاد از وضعیت راه‌ها و مسیرها نیز می‌گوید. به گفته وی، از مشهد دو راه برای رفتن به هندوستان وجود داشت؛ یکی یزد و کرمان به بندرعباس و سپس، از راه دریا به کراچی. آزاد این

مسیر را ریگستانی تمیز و هموار و اکثر بدون سکنه معرفی می‌کند. مسیر دوم، از راه هرات و قندهار به کویته، سپس، با قطار به لاهور می‌رفت. طبق اطلاعات وی، از مشهد به هرات هشت روز، از هرات تا قندهار ۱۲-۱۴ روز، از قندهار به کویته ۵ روز سفر به طول می‌انجامیده و از آنجاکه این مسیر از سوی افغان‌ها امن نیست، به همین سبب، تاجران از راه دریا سفر می‌کردند (آزاد، بی‌تا، همان، ص ۴۱). خود آزاد به سبب طولانی بودن مسیر بندرعباس و نیز فقدان کاروان مسیر هرات را انتخاب می‌کند (همان، ص ۴۲).

آزاد درباره تهران می‌گوید: «قبلاً اصفهان و قزوین پایتخت شاه‌نشین‌ها بود. فتحعلی شاه بنا بر مصلحت کشور در دامن کوه دماوند، شهری را آباد کرد و آن را پایتخت قرار داد. قدمت آن از ۱۰۰ سال بیشتر نیست» (همان، ص ۲۵). در توضیح بحرین می‌نویسد: «بحرین ابتدا جزو ایران بود. ۱۲-۱۳ سال پیش، سلطان جزیره‌ای به نام قطیف را به دولت انگلیس سپرد. از طرف دولت انگلیس، شیخ عیسی حاکمیت آنجا را به عهده دارد» (همان، ص ۸۴). از دیگر مطالب اثر آزاد، اطلاع از وضعیت آب‌وهوای نقاط مختلف است. برای نمونه، می‌گوید: «شیراز بعد از شوشتر گرم‌ترین شهر ایران است» (آزاد، بی‌تا، ص ۹۹).

### وضعیت اقتصادی

در کتاب سیر ایران از بیان مطالبی درباره اوضاع اقتصادی ایران چشم‌پوشی نشده که این مطالب شمایی از وضعیت اقتصادی اواسط سده سیزدهم شمسی را ارائه می‌دهد. آزاد اکثراً نرخ‌ها را براساس روپیه محک می‌زند. مثلاً، درباره حرم مطهر امام رضا(ع) می‌گوید:

املاک و روستاهایی که شاهان پیشین وقف آستانه کرده بودند هنوز اعتبار وقف ادامه دارد و هیچ پادشاهی از آن نکاسته است، بلکه افزایش آن اعتبار را سعادت می‌دانند. دخل سال حدود ۱۲۰۰۰۰۰ روپیه است و مواجهی علما و طلبا، کمک به نیازمندان و خوراک روزانه و وظیفه‌خواران از همین دخل تأمین می‌شود (همان، ص ۳۸-۳۹).

وی درباره قیمت کتاب می‌گوید: «توسط میرزا عباس، که شیرازی و دلال کتاب بود، ۲۳ جلد کتاب به ارزش ۲۷ روپیه خریدم» (همان، ص ۹۶). این مطلب آزاد که گفته «با دو و نیم روپیه روزم می‌گذشت» (همان، ص ۳۶)، گویای هزینه معیشت آن روز ایران است. اشاره مؤلف به سایر هزینه‌های زندگی در ایران، احتمالاً گویای عادی بودن وضعیت اقتصادی آن روزها است، زیرا آزاد از کمی یا بیشی آن‌ها ابراز

حیرت نمی‌کند. در جای دیگر، می‌گوید: «درحمام با ۴ یا ۵ شاهی مشت‌ومال می‌دهند. یعنی نیم قران؛ ده شاهی = یک قران؛ پانصد دینار» (همان، ص ۱۰۷). کرایه شیراز تا ملهان<sup>(۲)</sup> را ۵ تومان ذکر می‌کند (همان، ص ۱۲۰).

درباره نرخ تبادلات ارزی می‌گوید: «یک اشرفی با سیزده قرآن مبادله می‌شود. در بازار فروش اسکناس صدروپیه‌ای ده قرآن کسر می‌شود، اما به سفارش مانک جی با کسر پنج قرآن فروخته شد» (همان، ص ۳۱). مطلب دیگر وی درباره چگونگی تبادل کالا در قندهار است که به نوشته وی، «چادر نشین‌ها در قندهار به‌جای پول با تبادل کالاهای دادوستد می‌کنند» (همان، ص ۵۰).

آزاد در بین شهرهای ایران تنها به وضعیت مطلوب اقتصادی مشهد مقدس اشاره می‌کند: «این مقام مقدس [حرم امام رضا] دارای بازاریست که مرکز تجارت تجار ایران، ازبکستان، افغانستان و هندوستان است. به همین دلیل، کاروانسرا در اینجا زیاد است. اینجا فراوانی کالا است» (آزاد، بی‌تا، ص ۳۹-۴۰).

همچنین، آزاد اطلاعات تاریخی - اجتماعی مهمی از هرات بیان می‌کند:

در هرات، مسجد جامع را گوهرشاد بیگم ساخته بود. بعدها به‌سبب درگیری‌های سلاطین تیموری در سال ۹۰۴ ویران شد. سپس، میر علی ببر آن را تعمیر کرد. در آن فرامینی حک شده است: از سوی شاه ابوالغازی سردار ایوب خان در ۱۲۹۸ معاف شدن خالی خان سردار عساکر و بیگلی به‌سبب نشر علوم و عبادات و غیره، معافیت طایفه غوری از وجوه محصولات به‌سبب رسیدن نسبشان به بنده‌نواز گیسودراز و امام جعفر صادق (همان، ص ۱۵۵-۱۵۸).

### وضعیت زندگی مذهبی و علمای دینی

در سیر ایران، مباحث دینی از دو زاویه مورد توجه قرار گرفته؛ یکی فرهنگ و بینش علمای اسلام و دیگر وضعیت مکان‌های زیارتی. آزاد در جایی از سادگی علمای اسلام می‌گوید، وی در روستای کوچکی از توابع شیراز، علما و مجتهدانی را می‌بینید که خود برای گاوها علوفه می‌برند و خود لباس‌هایشان را می‌شویند. وی که متعجب شده، می‌پرسد چرا به شهر نمی‌روند؟ در ادامه، می‌گوید: «گفتند: شهر خلوت روستا را ندارد. گفتم: پسران را به دارالفنون بفرستید. با خنده پاسخ دادند: به آن‌هایی بگویند که در پی آن هستند» (همان، ص ۱۹). در جای دیگر، زمانی که مهمان نواب میرزا علی خان

است، از آداب مذهبی وی خبر می‌دهد: «هنگام ناهار، ابتدا وی سجده شکر به جا آورد، سپس نان را روی چشمانش قرار داد و بعد با مهمان‌ها شروع به غذا خوردن کرد» (همان، ص ۱۵).

هنگامی که آزاد برای زیارت در شهر مقدس حاضر می‌شود، از رسیدگی به زائران حرم مقدس احساس رضایت دارد. به گفته وی، هر زائر ۱۵ روز مهمان حضرت است و تقریباً ۳۰۰ نفر در روز آنجا اطعام می‌شوند با برنج، نان و خورش. این سخن وی که «برای یک فرد هندی محدودیت زمانی ندارد، تا هر وقت که بماند مهمان آقاست» (آزاد، بی‌تا، ص ۳۹)، بار دیگر حکایت از روابط حسنه ایران و هندوستان و یا علاقه ایرانیان نسبت به اهالی شبه‌قاره هند است.

آزاد کتابخانه حرم مقدس امام رضا<sup>(ع)</sup> را نیز از نزدیک دیده و بررسی کرده است. به گفته وی، این کتابخانه خزانه‌ای از علوم و فنون است. آزاد فهرستی از کتاب‌های آنجا را با خود به شبه‌قاره می‌برد (همان، ص ۳۹).

### ۳. نتیجه

سیر ایران، به‌عنوان یکی از نخستین سفرنامه‌ها به زبان اردو، مشتمل بر مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها و یادداشت‌های محمدحسین آزاد درباره سفرش به ایران است. مندرجات این اثر تصویری از ایران در آغاز سده چهاردهم را ترسیم می‌کند. مندرجات این سفرنامه، به سبب اطلاعاتی که به‌طور مستقیم از دیده‌ها و شنیده‌های یک سیاح جمع‌آوری شده، حائز اهمیت است. از آنجاکه این پژوهشگر ایرانی‌تبار زبان فارسی را خوب می‌دانسته و از برخی مسائل فرهنگی و تاریخی ایران آگاهی داشته، توانسته است با بینش عمیق به بررسی فضای آن روز ایران بپردازد. در نتیجه، در جمع‌آوری اطلاعات و ثبت شنیده‌ها و مشاهدات خود، کمتر دچار سقم و خطا می‌شود. بیشترین زمان سفر آزاد به دیدارها و جمع‌آوری منابع پژوهشی می‌گذرد. در حاشیه این سفر و دیدارهای آن، آنچه را می‌شنود و می‌بیند را یادداشت می‌کند. اگرچه بیشترین مجالست‌های وی با قشر فرهنگی و تحصیل‌کرده است، اما وی با عوام نیز ارتباط داشته و جویای فرهنگ و آداب‌ورسوم آن‌ها است. اگر مؤلف به سبب بیماری از تکمیل اطلاعات این سفرنامه باز نمی‌ماند، امکان افزوده‌های قابل ملاحظه و توضیحات ارزشمندتری را می‌یافت. برخی اشتباهات املائی سفرنامه، مانند مورچه‌خوار و ملهان، احتمالاً به سبب خطای نبره مؤلف (آغا محمد طاهر) در هنگام آماده‌سازی

اثر برای انتشار به وقوع پیوسته است. به هر حال، سیر ایران، به واسطهٔ محتویات اجتماعی، فرهنگی و مذہبی کہ در بر دارد، سفرنامۂ مهمی است کہ بازخوانی و تصحیح و چاپ مجدد آن لازم و مفید است.

پی نوشت

- (۱) مانکجی لیمجی ہاتریا، نامور بہ درویش خان.
- (۲) با توجہ بہ مسیر سفر وی، این واژه «اصفہان» بودہ کہ خوانندہ دچار خطا در خوانش شدہ است.

### منابع

- آزاد، محمدحسین، بی تا، سیر ایران، لاهور.
- (۱۴۳۱ق/۲۰۱۰م)، نیرنگ خیال، چاپ سوم، مرتبہ: محمد صادق، لاهور، مجلس ترقی ادب.
- آغا سلمان، باقر و مولانا محمدحسین آزاد (۲۰۱۹) سیر ایران، لاهور، ادب معلی.
- آغا محمد، باقر (بی تا)، محمدحسین آزاد، نقوش، جلد اول و دوم، مرتب: محمد طفیل، لاهور.
- اردو دائرۃ المعارف اسلامیہ (۱۳۸۴-۱۴۱۴ق/۱۹۶۴-۱۹۹۳م)، لاهور، دانشگاه پنجاب، ذیل «آزاد، محمد حسین»، (از عبدالمجید سالک).
- انور سدید (۲۰۰۴)، اردو ادب کی تحریکین، دہلی، کتابی دنیا.
- (۱۹۸۷)، اردو ادب میں سفرنامہ، لاهور، مغربی پاکستان اردو اکیڈمی.
- بیات، علی (۲۰۱۰)، «ایران میں آزادشناسی»، آزاد صدی مقالات، چاپ تحسین فراقی و ناصر عباس نیر، لاهور، شعبہ اردو، پنجاب یونیورسٹی، ص ۳۶۰-۳۷۲.
- بیگ، مرزا حامد (۲۰۱۴)، اردو سفرنامے کی مختصر تاریخ، چاپ دوم، لاهور، اورینٹل پبلشرز.
- تنہا، محمدیحیی (۱۹۲۸)، سیر المصنفین، دہلی، مکتبہ جامعہ ملیہ اسلامیہ.
- جالبی، جمیل (۱۴۳۳ق/۲۰۱۲م)، تاریخ ادب اردو، لاهور، مجلس ترقی ادب.
- جہان بانو، بیگم و محمدحسین آزاد (۱۹۴۰)، حالات زندگی، کلام و تصنیفات پر تبصرہ، حیدرآباد دکن، ادارہ ادبیات اردو.
- خشک، یوسف (۲۰۱۰)، «قصص ہند اور تاریخ نویسی کے تقاضے»، آزاد صدی مقالات، ص ۲۲۷-۲۳۶.
- ذوالفقار علی، احسن (۲۰۰۸)، اردو سفرنامے میں جنس نگاری کا رجحان (۱۹۴۷ کے بعد)، لاهور، مغربی پاکستان اردو اکیڈمی.
- سعید احمد (۲۰۱۲)، آزادی کے بعد اردو سفرنامہ (تنقید و تجزیہ)، دہلی، عرشہ پبلی کیشنز.

طوقار، خلیل (۲۰۱۰)، «مولانا محمد حسین آزاد اور دربار اکبری (ایک تہذیبی اور ثقافتی مطالعہ)»، آزاد صدی مقالات، ص ۲۱۷-۲۲۶.

فرخی، اسلم (۱۹۶۵)، محمد حسین آزاد حیات اور تصانیف، کراچی، انجمن ترقی اردو.

\_\_\_\_\_ «محمد حسین آزاد، خواندہ، شنیدہ، فہمیدہ»، آزاد صدی مقالات، ص ۱-۳۴.

قادری، حامد حسن (۱۹۴۱)، داستان تاریخ اردو، آگرہ، لکشمی نرائن اگروان.

کیومرثی جرتودہ، محمد (۲۰۱۰)، «آزاد کا سفر ایران- ایک جائزہ»، آزاد صدی مقالات، ص ۳۵۱-۳۵۹.

محمد حنیف شاہد (۲۰۰۶)، شمس العلماء، لاہور، مغربی پاکستان اردو اکی ڈی می.

محمد صادق (۱۹۷۶)، محمد حسین آزاد - احوال و آثار، لاہور، مجلس ترقی ادب.

نوری، محمد فخر الحق (۲۰۱۰)، «تخلیق شعر نظری مباحث اور محمد حسین آزاد»، آزاد صدی مقالات، ص ۱۳۹-۱۵۱.

نوٹشاہی، عارف (۲۰۱۰)، «ذخیرہ آزاد کے مخطوطات»، آزاد صدی مقالات، ص ۳۸۹-۳۹۹.

وکر، نند کشور (۱۹۸۴)، محمد حسین آزاد، نئی دہلی، ترقی اردو بیورو.

## References

Āghā Muhammad, Bāghir, (n.d), Muhammad Hussain Āzād, naqush, Vol 1&2, editor:

Muhammad Tofail, Lahore

Āghā Salmān, Bāghir, (2019), Maulānā Muhammad Hossain Āzād ka Saire-e-

Iran, Lahore: Adabe mualla, April-Jun.

Anwar Sadid, (2004), Urdu adab ki tahreken, Delhi: kitabi dunya.

\_\_\_\_\_, (1987), Urdu adab men safarnama, Lahore: Maghrebi Pakistan Urdu academy.

Āzād, Muhammad Hussain, (n.d), Sair-e Iran, Lahore

\_\_\_\_\_, (2010), Nairange-e- Khayāl, Editor: Muhammad Sadiq, Lahore, Majlese taraqi-e- adab, 3nd.

Baig, Mirzā Hamid, (2014), Urdu safarnāme ki mukhtasar Tārikh, 227- 236, 2nd , Lahore: Oriental publishers.

- Bayāt, Ali, (2010), Study of Āzād in Irān, Azad sadi maqalat, editor: Tehsin Firaqi & Nasir Abbas Nayer, Lahore: Urdu Dept, Punjab University.
- Farrukhi, Aslam, (1965), Muhammad Hussain Āzād hayāt our tasanif, 360-372, 1nd, Karachi: Anjuman Tariqi Urdu.
- Ghādri, Hamid Hasan, (1941), Dastān -e- Tārikh Urdu, Agra: lakchmi narayan agarwan.
- Jahān bānu, Beygum, (1940), Muhammad Hussain Āzād, Hālat-e- zindagi, kalām va tasanif par tabsra, Haidarabad Daccan: Idara Adabiyat Urdu.
- Jālebi, Jamil, (2012), Tārikh -e- adab-e- Urdu, Lahore: Majles-e- taraqi-e- adab.
- Khushk, Yousuf, The needs of Indiān historiogrāphy and stories, Azad sadi maghalat, 227-236
- Kiumarsi Jartude, Muhammad, Azad's travel to Iran-A look, Āzād sadi maqālāt, 351- 359
- Muhammad Hanif, Shāhid, (2006), Shamsul ulamā, Lahore: Maghrbi Pakistan Urdu academi.
- Muhammad Sādiq, (1976), Muhammad Hussain Azad- Ahval -o- āsār, : Lahore: majlas -e- tari adab, 1nd.
- Said Ahmed, (2012), Āzādi ke ba'ad Urdu safarnāma (tanqid o tajzya), Delhi: Arshiya public kishenz.
- Naushahi, Ārif, Manuscripts of Azad's reservd, Āzād sadi maghalat, 389- 399
- Nouri, Muhammad Fakhruhaq, Theory topics about creating poetry, Āzād sadi maqakat, 139- 151
- Tanhā, Muhammad Yahyā, (1982), Sairol musanefin, Delhi: Maktabeye Jame-e Melia.

Toghar, Khalil, Maulana Muhammad Hussaid Azad and darbar of Akbari, Āzad  
sadi maqalat, 217- 226


Urdu Da'ere Ma'arif Islami. Lahore:Punjab University,1384- 1414/1964- 1993,  
below "Azad,Muhammad Hussain".(by Abdulmajid)

Vakram, nind kishur, (1985), Muhammad Hussain Azadm, new Delhi,Taraqi Urdu  
biur.

Zulfaghār Ali,Hasan, (2008), Urdu safarname me jinsnegari ka rujhan (1947 ke  
ba'ad), Lahore: Maghrbi Pakistan Urdu academi. □

ارسال: ۱۴۰۲/۰۲/۰۲

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۱۷

 10.22034/nf.2025.54367

## بررسی عناصر محتوایی و سبکی نسخه خطی شرح مخزن الاسرار، تالیف قاضی ابراهیم تنوی

فاطمه کویا\* (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران،

ایران)

مهتری یعقوبی\*\* (دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، دانشکده ادبیات و

علوم انسانی، تهران، ایران)

چکیده: شرح مخزن الاسرار، اثر ابراهیم تنوی، دانشمند و قاضی شبه‌قاره در قرن یازدهم، یکی از شروح نگاشته‌شده بر مخزن الاسرار نظامی گنجه‌ای است که به دلیل احاطه مؤلف بر علوم گوناگون، از جمله آیات، احادیث، عرفان، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، طب، فلسفه، نجوم، موسیقی، لغت، دستور زبان و صنایع ادبی و اهتمام بر بیان دقایق ابیات این مثنوی، شرحی عالمانه است. وی در سال ۱۰۳۷ق این شرح را تألیف کرد و از آثاری چون صراح، قاموس، فرهنگ ابراهیمی، شرفنامه و تحفه سعادت بهره برد. این پژوهش با استفاده از شیوه سندکاوی و روش توصیفی - تحلیلی انجام یافته و ضمن معرفی اجمالی قاضی ابراهیم تنوی، به معرفی شرح مخزن الاسرار و بیان ویژگی‌های سبکی آن پرداخته است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که وفور لغات، ترکیبات و جملات عربی و در نتیجه عربی‌مآبی شارح، وجود جملات معترضه، جابه‌جایی اجزای جمله، ترکیبات وصفی و اضافی طولانی از جمله ویژگیهای زبانی این اثر است.

کلیدواژه‌ها: شرح، مخزن الاسرار، ابراهیم تنوی، ویژگی‌های محتوایی و سبکی، نظامی گنجه‌ای.

\* kouppa@yahoo.com

\*\* mehri.yaghoobi96@gmail.com

## ۱. مقدمه

مخزن الاسرار اولین مثنوی از مثنوی‌های خمسه نظامی است که در بحر سریع و به نام فخرالدین بهرامشاه بن داود، پادشاه ارزنگان، در حدود سال ۵۷۰ هجری ساخته شده است. این مثنوی گرچه اندکی پیش از چهل سالگی شاعر ساخته شده و اولین تجربه شاعر در منظومه‌سرایی به شمار می‌رود، و در نتیجه می‌بایست کم‌وکاستی‌هایی داشته باشد، اما به‌واسطه غنای صوری و محتوایی مورد توجه بسیاری از ادب‌دوستان و به‌ویژه شارحان قرار گرفته است.

زبان نظامی در این منظومه فاخر و فخیم است و اشارات فلسفی، نجومی، پزشکی و غیره در ابیات، که مبین احاطه وی بر علوم عصر خویش است، گاهی به دشواری و پیچیدگی سخن او می‌انجامد. به‌همین سبب، از دیرباز شرح‌نویسی بر این گنجینه علم و ادب و عرفان رواج داشته است، اما با وجود شروع بسیاری که در گذشته و نیز سال‌های اخیر بر این منظومه نگاشته شده است، ابیاتی از این مثنوی، به‌ویژه مقدمه آن، همچنان رازناک و تا اندازه‌ای مبهم باقی مانده است.

نیاز به شرح و توضیح این ابیات از چشم بزرگان ادبیات نیز دور نمانده است. وحید دستگردی (۱۳۹۳، ص ۱۸۰) در این خصوص می‌نویسد «برای دیوان حکیم نظامی، افاضل شروع بسیار نوشته و از جمله امیرعلی شیر نوایی و عبدالرحمن جامی بوده‌اند. مشهور است که جامی در خاتمه شرح خود نوشته پانصد یا هزار بیت لاینحل باقی است که در قیامت باید دامن نظامی را گرفته و از خودش شرح آن ابیات را بخواهیم». شرح مخزن الاسرار ابراهیم تتوی، قاضی قلعه تته در سرزمین هند، یکی از شروع نوشته‌شده بر این اثر نظامی، در قرن یازدهم هجری، است که با بررسی‌های محتوایی و مقایسه آن با شروع دیگر، به جرئت می‌توان ادعان داشت یکی از جامع‌ترین و علمی‌ترین شروع نوشته‌شده بر مخزن الاسرار نظامی است. در این پژوهش علاوه بر معرفی قاضی ابراهیم تتوی و شرح مخزن الاسرار وی و ذکر نسخ موجود از آن، به این پرسش نیز که عناصر و مؤلفه‌های سبکی این اثر و ویژگی‌های بارز این شرح چیست، پاسخ داده شده است.

## ۱-۱. پیشینه پژوهش

از گذشته تا امروز، مخزن الاسرار نظامی بارها شرح شده است. در میان شروع کهن، می‌توان از شرح‌های محمد بن قوام بن رستم بن احمد بن محمد بدر خزانه البلخی (معروف به کری)، عبدالحمید (برادر قاضی رفیع‌الدین)، عبدالعزیز بن حسن بن طاهر جونپوری، محمد بن لاد دهلوی، شمعی (به ترکی)، عبدالعزیز بن

فخرالدین سهروردی جونپوری، محمد حبیب‌الله بن عبدالحفیظ الهاشمی الحسنی الملتانی نام برد (قوجه‌زاده ۱۳۸۳، ص ۹۰-۱۰۲).

از شروع معاصر، برات زنجانی در احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی،<sup>(۱)</sup> پس از شرح حال نظامی و نیز اشاره به سبک سخنوری او به‌طور مفصل، به معنای بعضی از لغات و ترکیبات و ابیات پرداخته است. بهروز ثروتیان در شرح مخزن الاسرار نظامی گنجهای (رمزنامه)<sup>(۲)</sup> به شرح مبسوط ابیاتی منتخب همت گماشته است. مهدی ماحوزی در شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی<sup>(۳)</sup> پس از نوشتن مقدمه‌ای نسبتاً مفصل، اقدام به شرح مختصر ابیات منتخب کرده است. ناصر نیکویخت در مثنوی مخزن الاسرار نظامی گنجوی<sup>(۴)</sup> (نسخه کامل همراه با شرح گزیده آن)، پس از نوشتن مقدمه‌ای، بعضی از ابیات را شرح کرده است. رضا انزابی‌نژاد در مخزن الاسرار نظامی،<sup>(۵)</sup> کامل احمدنژاد در مخزن الاسرار نظامی گنجوی و حسن وحید دستگردی در مخزن الاسرار<sup>(۶)</sup> نیز به شرح بسیار مختصر ابیات مخزن الاسرار توجه کرده‌اند. اما این شارحان توجهی به شرح قاضی ابراهیم تتوی نداشته و از آن بهره نیافته‌اند.

## ۲. قاضی ابراهیم تتوی

یکی از شارحان مثنوی مخزن الاسرار نظامی، به استناد صفحه‌های «۵/ب» نسخه ۴۸۱۴ (ابراهیم تتوی (۱)، ۵/ب) و «۸/الف» نسخه ۱۸۱۲۹ مجلس (ابراهیم تتوی (۲)، ۸/الف)، ابراهیم تتوی است. از زندگی او اطلاع زیادی در دست نیست، اما با جستجو در برخی منابع دانسته می‌شود که ابراهیم، فرزند اسماعیل، ۱۰۷۳ق / ۱۶۶۳م، نویسنده فارسی‌نویس شبه‌قاره، در قرن یازدهم هجری پا به عرصه وجود نهاد و بالید و در دوره پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) قاضی کوت تته بود و با نام‌های تتوی، تته‌ای، تبتی، تهتوی، تهتی، تسی، تهی (انوشه ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۴۹-۵۰) و تقوی (قوجه‌زاده، ۱۳۸۳، ۸۹) شناخته می‌شد.

وی، در سال ۱۰۳۷ق/۱۶۲۷م، به خواهش دوستان خود کتابی به نام شرح مخزن الاسرار نوشت و آن را به یوسف محمدخان، حاکم سند (۱۰۴۱-۱۰۴۹ق)، اهدا کرد (نسخه دست‌نویس آن به شماره ۱۲۲۱-۱۹۵۹ m.n. در موزه ملی کراچی نگهداری می‌شود) (همان‌جا).

دیگر اثر قاضی ابراهیم تتوی «ترجمه رساله غنیه الطالبین، نوشته عبدالقادر گیلانی (۵۶۱ق/۱۱۶۶م) از عربی به فارسی است. این اثر از مجازات، استعارات، عقاید و آرای فقهی خالی است و در نوزده باب تدریس شده است. ابراهیم این ترجمه را به شاهزاده داراشکوه (۱۰۲۴-۱۰۶۹ق) اهدا کرد. نسخه دست‌نویس آن در کتابخانه حسام‌الدین راشدی در کراچی نگهداری می‌شود» (همان).

### ۳. شرح مخزن الاسرار تتوی

نسخه مورد مطالعه، شرح مخزن الاسرار تتوی، با شماره قفسه ۴۸۱۴ و با شماره ثبت ۶۴۸۸۰، به خط نستعلیق در ۱۶۲ برگ دوصفحه‌ای و در مجموع، بالغ بر ۳۲۴ صفحه و به استناد آخرین صفحه همین نسخه (ابراهیم تتوی (۱)، ص ۳۲۴)، در اواخر قرن یازدهم هجری (سال ۱۰۹۷ق) به قلم عبدالمجید کاتب کتابت شده است و در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران نگهداری می‌شود.

این نسخه دارای جلد و بدون فهرست‌بندی و صفحات آن بدون سرلوح، تذهیب، جدول و تصویر است. در حاشیه سمت چپ، بالای صفحه نخست، با خط شنگرف به صورت مورب چنین نگاشته شده است: «کتاب شرح مخزن الاسرار، تصنیف قاضی ابراهیم تتوی (تتوی)». و در قسمت وسط صفحه، به منظور بیان مالکیت نسخه، مورب آمده است: «به تاریخ ده شهر شوال در احمدآباد گجرات به جهت نورچشمی، ابوالقاسم، ابتیاع شد و أنا الفقیر الحقیق سید حمد الطباطبایی الاصفهانی فی سنة ۱۲۳۰».

کتابت نسخه از صفحه راست آغاز شده است. اولین صفحه آن، با احتساب آیه «بسم الله الرحمن الرحیم»، دارای ده و صفحات دیگر پانزده خط است. وجود رکابه در صفحات فرد (سمت راست) مؤید عدم افتادگی صفحات و کامل بودن نسخه است.

قسمت‌هایی از اغلب صفحات نسخه، به منظور محافظت بیشتر یا مرمت، دارای چسبی شفاف است که واژه‌ها و عبارات از ورای آن نیز با کمی دقت بیشتر قابل خواندن است. ابیات به رنگ شنگرف و شرح آن‌ها، بی هیچ فاصله و علامتی، با جوهر مشکی در پی هم آمده است و برای مشخص کردن مرز مصراع‌ها، بین آن‌ها فاصله کمی وجود دارد.

روی اشتباهات کاتب خط افقی با مرکب مشکی کشیده شده و عبارات و ابیات ساقطات در متن، با داشتن علامتی در محل افتادگی، در هامش همان محل به روش کتابت متن (ابیات با شنگرف و شرح آن با مرکب مشکی) به قید کتابت درآمده است. تعداد و ترتیب نعت و مقالات شرح با تعداد و ترتیب نعت و مقالات مخزن الاسرار نظامی برابر است.

شارح شرح خود را با مقدمه‌ای ادیبانه، به نثر فنی آمیخته به نظم، در پنج صفحه، آغاز کرده است. وی در این دیباچه پس از حمد خدای تعالی و نعت نبی مرسل و مدح یوسف محمدخان (۱۰۴۱-۱۰۴۹ق)، سبب تألیف شرح خود را، در خطاب به یوسف محمدخان، این‌گونه بیان می‌دارد:

معلوم این فقیر بی‌بضاعت و حقیر بی‌استطاعت، ابراهیم تهنتی، شد که در محفل منیف و مجلس شریف آن والجاه هرگونه شعری از قدا و متأخرین مذکور می‌شود و در اکثر اوقات گرامی خمسه شیخ

نظامی، قدس سره، می‌گذرد و خاطر قدسی مآثر آن خدایگانی به حلّ ابیات مخزن الاسرار بیشتر متوجه می‌باشد. بنابر آن خواست که به قدر استعداد خود، شرحی موجز برای آن کتاب منیف نویسد که در بعضی محالّ دشوار و مواضع دشخوار، معنی از امعان نظر و اعمال رؤیت باشد و به اندک توجهی که به آن واقع شود، جمله معانی از پس پرده نقوش و الفاظ آن، به عرصه‌گاه ذهن وقاد و طبیعت وهاج آن عالی‌جاه مبادرت می‌نموده باشند (۵/ب<sup>(۷)</sup>).

سپس، به رسم مدح، در عذر از گفته چنین می‌گوید:

استغفرالله، ثم استغفرالله، آن نفس قدسی را به عبارت و اشارت این کم‌فطرت چه احتیاج؟ و آن عقل مجرد را به نقش و کتاب این بی‌بضاعت چه حاجت؟ بیت:  
گرچه سخن فربه و جان‌پرورست چون که به خوان تو رسد لاغرست

غرض آن است که خود را به وسیله این بضاعت مزجات، منظور نظر عاطفت و مشمول توجه و رأفت آن والاشکوه سازد (۶/الف).

به‌طور کلی، شرح از دو نوع نثر بهره می‌برد: مقدمه شارح و شرح «تحمیدیه و نعت». مثنوی مخزن الاسرار دارای نثر فنی آمیخته به نظم است و شرح مقالات و حکایات نثری ساده دارد. به گونه‌ای که گاه یادآور نثر مرسل، با همان جملات کوتاه و واژگان کهن، همچون «مر»، و عاری از صنایع است. روش تنوی در شرح بدین شیوه است که ابیات منتخب مثنوی مخزن الاسرار را اغلب یک یک و گاه دو، سه و به‌ندرت به‌صورت چهار بیت در کنار هم بیان کرده و سپس با ثبت نحوه خوانش واژه‌های مؤثر و محل تأمل ابیات، به بیان معانی مختلف این واژه‌ها با استفاده از کتب لغت در دسترس خود پرداخته است. برای مثال، در ابتدای شرح بیت زیر:

تربتش از دیده جنایت‌فشان غربتش از مکه جیابت‌ستان

می‌نویسد:

الجنایت، به کسر الجیم و النون مع الیاء المثناه التحتانیه، گناه. و الجیابت، به کسر الجیم و باء الموحده، خراج (۲۴/الف). توجه به معانی گوناگون و نقش دستوری واژه‌ها و ترکیبات سبب شده است که برای اکثر ابیات بیش از یک معنا و مفهوم، یعنی دو، سه و در مواردی چهار معنا استخراج کند. برای نمونه:

\* توجه به معانی گوناگون واژه «نیفه»:

در شرح بیت «نیفه روبه چوپلنگی به زیر / نافه آهو شده زنجیر شیر» می‌نویسد:

«نیفه: پوستین، و آن را زیر پا اندازند، و مراد از نافه آهو: زلف محبوب و از شیر: عاشق... و تقریر دیگر آنکه نیفه روباه پنبه را گویند که در حلق شیشه کنند و از قطرات می، رنگ گرفته بود و منقوط همچو پوست پلنگ گشته...» (۹۵/ الف).

\* توجه به دریافت‌های گوناگون واژه‌های «حرم» و «عصمتیان»:

در شرح بیت «عصمتیان در حرمتش پردگی/ عصمت ازو یافته پروردگی» می‌نویسد:

مراد از حرم روضه آن سرور است و از عصمتیان حضرت صدیق و فاروق که در آن روضه آسوده‌اند... و روا بود که مراد از عصمتیان ازواج طاهرات باشند و از حرم خانه. و تواند بود که مراد از حرم حیطة شرع شریف و ملت حنیف باشد و از عصمتیان احرار و ابراری که همواره در زاویه خمول و گوشه انزوا مستورند. و انتظام عالم به وجود آن‌ها منوط است، از نقبا و نجبا و اوتاد و ابدال و امثال ایشان. و روا بود که از پردگی دربان اراده کرده شود و از عصمتیان ملائکه (۲۴/ الف).

\* توجه به نقش دستوری واژه:

در شرح بیت‌های «من که درین دایره دهر بند/ چون گره نقطه شدم شهر بند»، «فرق به زیر قدم انداختم/ وز سر زانو قدمی

ساختم» می‌نویسد: «لفظ «من»

با متعلقات خود، به منزله مبتداست. و «فرق به زیر قدم انداختم»، به منزله خبر آن» (۵۴/ ب).

سپس، به شرح مبسوط و جامع نکات و اصطلاحات علمی، ادبی، وقایع تاریخی و دیگر موارد موجود در ابیات مخزن الاسرار می‌پردازد. نکات و مباحثی همچون اصطلاحات و مباحث عرفانی (۶۸/ الف، ۸۰/ ب)، مشروح تلمیحات قرآنی (وقایع زندگی حضرت ابراهیم (۵۰/ الف)، حضرت موسی و طور سینا (۵۱/ ب)، وقایع تاریخی (پیامبر و کعب ابن زهیر (۶۶/ ب)، پیامبر و ابوطالب (۱۳۰/ ب)، رسوم ادیان (قوم جهود و رقعۀ زردقبا (۸۹/ ب)، اعتقادات عامۀ مردم (پهلوانان و دستنبوی (۸۷/ الف)، قصه شیرگیری (۹۵/ ب)، گوهر شبتاب و گاو عنبرین (۲۸/ الف)، مباحث مربوط به علم فلسفه (۳۶/ ب)، ستاره‌شناسی (۳۴/ الف، ۸۴/ ب)، گیاه‌شناسی (۸۳/ ب، ۸۹/ الف)، جانورشناسی (۸۵/ الف، ۱۵۰/ ب)، طب (۷۳/ ب، ۱۵۰/ ب، ۱۳۷/ الف)، خواص سنگ‌ها (۸۳/ ب) آرایش نظامی (۶۶/ الف، ۷۲/ الف) و اصطلاحات موسیقی (۵۰/ ب) در سراسر شرح به چشم می‌خورد.

بیان آیات (۶۶/ ب، ۶۷/ الف)، احادیث (۶۵/ ب، ۶۶/ الف، ۷۶/ ب)، نکات و دقایق بلاغی (۶۵/ ب) و

دستوری، به‌ویژه مشخص کردن نقش نحوی اجزای ابیات، از دیگر رویکردهای این شارح است.

در ادامه، به توضیح مفهوم ابیات می‌پردازد. تمام تلاش وی بر تسهیل درک مفهوم سخنانش از سوی مخاطب مقصود است. بنابراین، هر زمان که می‌پندارد کلامش به اندازه کافی روشن و رسا نیست و مخاطب

غایبش در درک سخن ممکن است با مشکل مواجه گردد، گرچه زبانش در شرح بسیار ساده و روان است، به صورت مکرر با آوردن واژه «آی: یعنی» شرح خود را بسط می‌دهد و مفهوم را روشن‌تر می‌سازد. گاه تا به این حد نیز اکتفا نکرده و با آوردن عبارت «با زیادتی آن که» (الف/۳۰) سعی در روشن‌تر کردن مفهوم کلام خود دارد.

گاه در حین شرح خود، قول منابع دیگر، همچون شرح محمد بلخی، مدار الافاضل و دیگر منابع را بیان می‌کند. بعضی از آن‌ها را می‌پذیرد و از پذیرش دسته‌ای دیگر، با آوردن عباراتی همچون عبارات زیر، امتناع می‌ورزد:

- و بر صاحب فراست ضعف این وجوه ظاهر است. و این معانی از طبیعت دقیقه‌شناس به‌غایت بعید است (الف/۳۱).
  - این کلام، به نزد این حقیر، از حلیه دلالت بر معنی عاری است و از متن مغلق‌تر (ب/۶۸).
  - و هیچ معلوم نمی‌شود که باعث این تکلفات بی‌طایل چیست و مع‌ذلک تقریر دوم هیچ معنی صحیح ادا نمی‌کند و عجب از شارح آن که به نقد این قلب پرداخته، بعد از این تقریر چنین افاده نموده است (الف/۱۲۴).
  - و رکاکت این مقال بر ارباب حال مستور نیست (ب/۱۳۰).
  - و با وجود استغنا از این تکلف، ارتکاب آن خالی از سماجت نیست (ب/۱۳۵).
  - نزد صاحب هوشمندی، ارتکاب این توجیه مضحک، کم از بت‌پرستی و زرپرستی نیست (ب/۱۴۴).
- اما در اکثر مواقع، با نوشتن عبارت «بیت از این توضیح است» از پذیرش شرح شارحان دیگر امتناع می‌ورزد. در بعضی موارد که در مورد شرح آن شارحان ابهام داشته، عبارت «والله اعلم بالصواب» یا «والله اعلم بحقیقة الحال» را می‌نگارد (برای نمونه، نک. الف/۹۴، ب/۹۴، الف/۹۶، ب/۹۵، الف/۱۳۶، ب/۱۳۷، الف/۱۴۴، ب/۱۴۶ و...).

در شرح ابیاتی که خود با آوردن عباراتی نظیر «این بیت صعب‌الحل می‌نماید»، به مغلق بودن بیت اذعان دارد. پس از بیان شرح مبسوط بیت و ارائه نظرهای گوناگون شارحان دیگر، آن زمان که احساس می‌کند شاید حق مطلب را به اندازه کافی ادا نکرده یا ممکن است که مفاهیم دیگری مد نظر شاعر بوده باشد که مغفول مانده است، به ذکر جمله‌های «والمعنی فی بطن الشاعر» یا «لیکن تکلف تمام است» (ب/۲۷) می‌پردازد. طبق بررسی‌های به‌عمل آمده، بیشترین اشاره شارح به شرح محمد بلخی و پس از آن مدار الافاضل است. جدول ذیل میزان مراجعات شارح را به کتب و شروح مختلف بیان می‌کند.

جدول ۱ بسامد مراجعات تتوی به کتب و شروح مختلف در شرح مخزن الاسرار

تتوی	تتوی و کتب	بلغ	شرح محمد	الإفغان	مدار	حل لغات	مؤید	سکندری	ادوات الفضلا	الجمعا	طبع	بواهر الاسرا	الحکایت	جامع	شرفنامه	کشاف	غالبه	مصنفات
تعداد	۵۰	۲۱	۵	۴	۳	۲	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

نیز هر جا که ضروری بدانند، با آوردن واژه‌هایی همچون مصراع، بیت، شعر، نظم و قطعه، شواهدی از دواوین شعرای دیگر را، با آوردن نامشان، نقل می‌کند (۶۹/الف، ۷۹/ب، ۹۶/ب). جدول زیر گویای تعداد ابیات منقول از دواوین شاعران مختلف است.

جدول ۲ بسامد مراجعات تتوی به دواوین شعرا در شرح مخزن الاسرار

شاعر	امیر خسرو	انوری	جامی	حافظ	خاقانی
تعداد	۱	۱	۱	۱	۳

و در نهایت، با آوردن عباراتی نظیر «و معنی بیت آن است که» (۹/الف) و «یعنی» (۱۳/ب) به ثبت معنای ابیات اقدام می‌کند. در پایان شرح بعضی از ابیات، به ضبط ابیات مخزن الاسرار در نسخ دیگر، بدون ذکر نسخه و کاتب آن، اشاره می‌کند. برای مثال، در پایان شرح بیت «چرخ کمان‌پشت ظفرساز توست / نه شکم آستن یک ناز توست» می‌نویسد:

– و در بعضی نسخ به جای «کمان‌پشت»، «که یک پشت» واقع است. و یک پشت بنابر آن گفته که افلاک با یکدیگر متصل‌اند، تویر تو، مانند برگ‌های پیاز (۵۸/الف).

او خود، در دیباچه نسخه، به روش شرح خود این‌گونه اشاره می‌کند:

لاجرم، اولاً، تتبع لغات فارسی و تازی آن کتاب از کتب مشهوره لغت، مثل صراح و قاموس و فرهنگ ابراهیمی و شرفنامه و تحفة السعاده و غیرذلک نمود. و بعد از احراز نصیب لغت، نقد آن معانی کرده و ربط و تطبیق را ملحوظ داشته، شرح هر بیت مشکل را به عبارتی لایق در ذیل آن نگاشت. و در ایام معدوده از این شغل پرداخت. و شرحی ترتیب داد که مُنصف از مطالعه آن مسرور گردد و متعسف محزون (۶/الف).

نگاهی اجمالی به شرح تئوی نشان می‌دهد که وی در علوم گوناگون یکی از سرآمدان عصر خود بود. با تمام این احوال، فروتنانه و بدون هیچ ادعایی، در سراسر نسخه از خود با عنوان «فقیر»، «حقیر»، «بی‌بضاعت»، «بی‌استطاعت» و غیره یاد کرده و ذهن خود را سست انگاشته است: «معلوم این فقیر بی‌بضاعت و حقیر بی‌استطاعت، ابراهیم تئوی، شد که...» (۵/ب). «آنچه به خاطر فاتر این فقیر می‌رسد این است که...» (۳۴/ب)، «آن عقل مجرد را به نقش و کتاب این بی‌بضاعت چه حاجت» (۶/الف) و از مخاطبان خاص خود خواسته است که با نگاه نقد به کار او بنگرند و در جهت اصلاح و تصحیح آن قدمی بردارند: «توقع از اصحاب افکار صائبه آنکه اگر بر زلتی و هفتوی اطلاع یابند، در اصلاح کوشند» (۶/الف).

#### ۴. نسخ شرح تئوی

جلد سوم فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، تعداد ۲۰ نسخه از شرح تئوی را در شهرهای مختلف پاکستان و ایران معرفی کرده که قدیم‌ترین آن در کتابخانه آصفیه، به شماره ۱۸۳، کتابت سال ۱۰۶۸ق، به خط نستعلیق صاف، در ۱۷۵ برگ، و جدیدترین آن در سده ۱۴ق، در ۱۸۶ صفحه، به خط نستعلیق موجود است که کاتب نسخه اخیر شکارپور، گرهی یاسین مولانا محمد ابراهیم ناظر است (منزوی ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۱۶۶؛ قس: قوجه‌زاده، ۱۳۸۳، صص ۱۰۰-۱۰۱، که ۲۲ نسخه برای این شرح معرفی کرده است). سه نسخه نیز در ایران وجود دارد. دو نسخه در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود؛ یکی به شماره ۴۸۱۴، خط نستعلیق، سال ۱۰۹۷ق، کتابت عبدالمجید کاتب، در ۱۶۲ برگ دو صفحه‌ای (ابراهیم تئوی (۱)) و دیگری در کتابخانه مجلس به شماره ۱۸۱۲۹، بدون تاریخ کتابت در ۱۳۳ برگ، بدون افتادگی (ابراهیم تئوی (۲)). نسخه سوم هم در «بلوچستان، خط نسخ و نستعلیق پخته، سده ۱۱ق، ۳۴۰ صفحه، بدون شماره ثبت، وجود دارد که آغاز در دیباچه افتاده است و به مستونگ، شمس‌آباد، میرزا عبدالقیوم نسبت داده شده است» (منزوی ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۱۶۶؛ قوجه‌زاده، همان‌جا).

علاوه بر این نسخ، نسخه‌ای با عنوان شرح مخزن الاسرار جامی، شماره ۹۸۴۱، سال ۱۲۱۰ق، ۲۱۸ ص، در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ابراهیم تئوی (۴)) یافت گردید. عنوان نسخه حاکی از انتساب شرح به جامی است؛ اما پس از مقایسه متن آن با چند نسخه شرح تئوی، از جمله دو نسخه موجود در کتابخانه مجلس، نسخه‌های ۱۶۹۰ (ابراهیم تئوی (۳)) و ۸۹۳۴ کتابخانه گنج‌بخش (ابراهیم تئوی (۵)) مشخص شد که این نسخه نیز یکی دیگر از نسخ شرح تئوی است که به اشتباه به جامی نسبت داده شده است.

## ۵. ویژگی‌های سبکی

## خصایص زبانی

زبان این شرح جدا از زبان دیگر آثار فارسی این عهد، یعنی قرن یازدهم هجری، نیست. به این معنا که به‌نحو قابل‌توجهی از قواعد زبانی و ترکیب‌بندی و واژه‌های آن عصر پیروی می‌کند. ویژگی‌هایی همچون توجه تامّ شارح به استفاده از واژه، ترکیب، عبارات و جملات عربی، آوردن «ال» در ابتدای کلمات دخیل عربی، پیروی از قواعد دستور عربی به هنگام جمع بستن واژه‌ها و نیز مطابقت صفت با موصوف - هرچند موصوف فارسی باشد - (ستاره مذکوره (۲۵/الف))، جابه‌جایی اجزای جملات در اکثر قریب به اتفاق موارد، حذف فعل ربطی بنا به قرینه لفظی در سر تاسر کتاب، به کار بردن «ی» به جای «می» استمراری در افعال زمان ماضی استمراری و استفاده از ضمیر شخصی برای غیراشخاص در این شرح دیده می‌شود. به‌جز این موارد، می‌توان به موارد زیر نیز اشاره کرد:

- استفاده از جملات بدون فعل در بیان معانی لغات و عبارات، در سراسر کتاب، در اکثر موارد: «دوده، بالضم، فرزند و دود چراغ» (۱۴۲/ب).

- بیان نحوه تلفظ واژه‌ها: «سعد و اخین، به فتح الهمزه و سکون الخاء المعجمه و کسر الباء الواحده و فتح الیاء المشاه التحتانیه، هر دو منازل قمرند» (۱۸/ب).

- کاربرد خاص فعل در زمان‌های مختلف: «خواهد دعوت کرد» (۲۳/الف)، «داشته خواهد بود» (۱۴۶/الف)، کشیده می‌گرفت (در معنای به اجبار بردن) در این جمله: «مُرور او (حضرت ابراهیم) به یکی از جبابره افتاد که حَرَم مردم را متعرض می‌شد و از شوهران، ازواج را جدا کرده، کشیده می‌گرفت» (۵۰/ب).

- استفاده از «ی» به جای نقش نمای اضافه

(در هوس‌آبادی این دو سه ویرانه ده، که اقالیم سبعة باشد، کار گره بر گره بود (۱۱/ب)).

- استفاده از «مر» به‌شیموه پیشینیان در جملات: «اثبات قدم مر خاک را مبنی بر تشبیه خاک است، به کسی که پای داشته باشد و بر پای او گره‌ها مستحکم زده باشند» (۱۲/الف).

- استفاده از الفاظ عامیانه «وا» در معنای «باز» و «پُف کردن» در معنای «خاموش کردن»:

«یعنی چون آدم خواست که گندم را خورد، سراپا دهن را وا کرد که او را بخورد» (۱۰۹/الف).

«برخیز و بفرمای اسرافیل را که این دو سه قنديل را بدمد. آئی: پُف کند، یعنی نفخ صور کند تا جمله افلاک و کواکب را رونق

و تابش نماند» (۴۶/ب).

- استفاده از ترکیبات طولانی: پنج بانگ نماز پنج‌گانه اوقات (۴۲/ب)؛ نور خیالات شب خلوت (۱۰۴/ب)

علاوه بر ویژگی‌های یادشده، آوردن جملات معترضه به میزان قابل توجه در سراسر شرح، به گونه‌ای که گاه در بین جمله معترضه، جمله معترضه دیگری آورده می‌شود، ویژگی‌ای است که در کمتر اثری در آن عصر می‌توان مشاهده کرد. در شرح بیت «با قلم از پوست برون‌خوان‌تری/ با خرد از مغز درون‌دان‌تری» می‌نویسد:

یعنی آن حضرت نسبت به علوم ظاهری، که مبین احکام ظاهر شرایع می‌باشند و قلم آن علوم را می‌خواند - و خواندن قلم کنایت از نوشتن است - کمالی دارد که اگر حال او را با حال قلم بسنجند، هر دو را در آنچه بیرون حجاب است - آی: ظاهر است - در اصل خوانایی شریک یابند و آن حضرت را بر قلم فایق. پس قلم و آن حضرت از پوست، برون‌خوان باشند، اما آن حضرت از پوست برون‌خوان‌تر باشد. و همچنین، آن حضرت نسبت به علوم باطنی، که مبنای آن به شهود و مکاشفه است و عقل نیز، از طریق استدلال و نظر، پی به آن تواند برد، کمالی دارد که اگر حال او را با حال عقل بسنجند، هر دو را در دانایی آنچه از مغز درون است - آی: در پرده بطون و حجاب و استتار است - شریک یابند (۵۴/الف).

### خصایص ادبی

«آثار نثر عرفانی با وجود آنکه عموماً جنبه تعلیمی داشته، گاه از تصنعات و تکلفات و عبارت‌پردازی‌های منشیانه نیز به‌دور نبوده است» (مردانی ۱۳۹۷، ص ۸). گرچه «در آثاری همچون کشف المحجوب، اسرار التوحید و تذکرة الاولیا انشای روان و سبک کهن عهد سامانی مشهود است، اما آثار نثر صوفیانه، به‌کلی از موازین فنی و عناصر زیبایی‌شناسی عاری نیست» (بهار ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۵۴-۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۸، ۲۰۵)، بلکه «در بسیاری از آن آثار، نمونه‌های فراوانی از اختصاصات نثر فنی، مانند تکلفات لغوی، استعمال مفردات و ترکیبات عربی، بهره‌گیری از امثال و اشعار عربی، به‌ویژه استناد به آیات، احادیث، کاربرد اصطلاحات فلسفی، کلامی، نجوم و غیره به چشم می‌خورد» (غلامرضایی ۱۳۸۸، ص ۶۲-۶۳، ۲۴۹-۲۵۰-۲۷۳-۲۸۲، ۲۸۵). ویژگی ادبی این شرح نیز از قاعده فوق برکنار نیست. «دیباجه» شارح مشحون از انواع صنایع لفظی و معنوی است. وجود تشبیه (پرده نقوش و الفاظ (۵/ب))، استعاره (۶/الف)، انواع جناس (۴/الف، ۴/ب)، انواع سجع (۵/الف، ۴/ب، ۴/الف)، ابیات سروده شارح (یگانه‌ای که در هشت خلد در چل سال/ به چهار حد جهان باز کرد، احمد بود (۴/ب))، تضاد (دل‌های مشتته و متوزعه به اطمینان و سکنه انجامیده (۵/ب))، تلمیح (۷/ب)، تناسب (۵/الف)،

واج‌آرایی (آن مسندنشین مصر ایالت، چون یوسف کنعانی، سرکرده هر نوع و سر سلسله هر صنف سکنه این دیار را اسیر کمند عاطفت و رهین منت خود فرموده (۵/الف))، اشتقاق (به حلیه قبول آن خداوندگار متحلی خواهد شد. (۶/الف))، تسیق الصفات و تنایع اضافات (مرفوع ضمیر منیر ارباب بصیرت و عقول (۵/الف)) از ویژگی‌های این دیباچه است. اما از آنجاکه هدف از نگارش این کتاب شرح ابیات مشوی مخزن الاسرار بوده، در متن اثر به جز چند تشبیه همچون «گنج خلوت» (۵۴/ب)، دیگر صنایع مورد توجه او قرار نگرفته است. بنابراین، زبان متن، در عین زیبایی و آراستگی به آیات، احادیث، لغات و ترکیبات ابداعی بدیع، ابیات دواوین شعرای برجسته پیشین، عاری از صناعات ادبی است، اما شرح صنایع موجود در ابیات مخزن الاسرار باعث شده است که اثر در متن نیز مشحون از شگردهای بلاغی و صنایع لفظی و معنوی به نظر آید:

- تتوی، در شرح بلاغی ابیات، بیش از هر چیز به کنایه توجه داشته است. کنایاتی همچون:

برآوردن روز، کنایت از آماده ساختن اسباب معاش است (۹/الف). هفت گره بر خاک زدن، کنایت از ثابت داشتن خاک است از حرکت (۱۱/ب). باد را زیرتر از خاک نشانیدن، کنایت از بر هم زدن و زیروزبر ساختن عالم عناصر است (۱۸/ب). علم پیش بردن، کنایت از شهرت خواهد بود (۲۲/ب). خرقة انداختن، کنایت از وجد و اهتزاز است (۲۶/ب).

- در میان آرایه‌های بدیعی، تلمیح بیشترین بسامد را در شرح مذکور دارد. بسیاری از این تلمیحات داستان‌های قرآنی چون داستان حضرت آدم (۴۹/الف)، نوح (۴۹/ب)، ابراهیم (۵۰/الف)، داوود (۵۰/ب)، یوسف (۵۱/الف)، خضر (۵۱/ب)، موسی (۵۱/ب) و به‌ویژه وقایع زندگی نبی اکرم (ص)، همچون شب معراج (۲۳/الف، ۲۵/الف)، پیشکش بزغاله زهرآلود به ایشان (۲۹/ب) و غزوه احد (۳۶/ب، ۳۷/الف) است که تتوی اغلب به‌طور کامل آن‌ها را بیان کرده است.

به‌جز این، اشاره‌هایی متعدّد به آیات، احادیث و وقایع تاریخی را در شرح تتوی می‌توان مشاهده کرد و نیز به ابیاتی از شاعرانی چون امیر خسرو، انوری، جامی و حافظ استشهد کرده است.

- از دیگر صنایع و ویژگی‌های ادبی متن که تتوی به واکاوی و تشریح آن‌ها در شرح ابیات پرداخته است، می‌توان به این موارد اشاره کرد: تشبیه (۹/الف، ۱۲/الف، ۱۳/ب، ۱۴/ب، ۱۴۸/ب)، استعاره (۱۰/ب، ۱۱/الف، ۳۷/الف)، تجرید (۹۴/ب)، تجنیس (۱۵۵/الف)، استفهام انکاری (۱۰۴/الف)، لف‌ونشر مرتّب (۵۷/الف)، لف‌ونشر مشوّش (۹۵/الف، ۹۹/الف)، تناسب (۱۵/الف) و التفات (۷۲/الف).

### ویژگی های رسم الخطی نسخه

نکاتی که در باب قواعد نگارش واژه‌ها و ترکیبات در این نسخه رعایت شده، در دیگر نسخ نوشته شده در آن عصر نیز قابل مشاهده است. از ویژگی های نوشتاری این نسخه می توان بدین موارد اشاره کرد: سرهم نویسی کلمات و ترکیبات (۲۷/الف، ۸۲/ب) و اتصال «است» به واژه پیش از خود با حذف همزه (۲۲/الف)، نگاشتن «ک» به جای «گ» (کرائیده ۵/ب)، نگارش «ذ» به جای «د» (۲۲/الف)، نوشتن «ژ» به جای «ز» (آژرم ۱۲۰/ب)، بدون سرکش نوشتن حرف «آ» در اغلب موارد (۴۲/الف)، استفاده از «چ» به جای «ج» (۱۱۵/الف)، و به کار بردن «ج» به جای «چ» (جنانجه ۲۳/الف).

- حذف «ی» پس از کسره در اغلب موارد: بانچز (به آن چیز، ۳۹/الف)، هج چیزی (هیچ چیزی، ۳۹/الف)  
- انفصال «نه» از فعل که به دو صورت نوشته شده است: الف) بدون فاصله: نه پسندند (۳۴/ب) و نه خورند (۴۱/الف)؛ و ب) با فاصله یک یا چند واژه: «خاصیت توتیا، نه از باد صبا یافته است» (۱۹/ب).  
- واژه «خُرد» به معنای کوچک، به صورت «خورد» نوشته شده است: «تورا به علت خوردسالی، شیرخوار گوید» (۱۵۰/ب).

### ۶. نتیجه گیری

ابراهیم تتوی از نویسندگان فارسی نویسی شبه قاره، در قرن یازدهم هجری، است. وی در سال ۱۰۳۷ق به خواهش دوستان خود به شرح ابیات مبهم مخزن الاسرار نظامی پرداخته و آن را به یوسف محمدخان، حاکم سند (۱۰۴۱-۱۰۴۹ق)، اهدا کرده است. او در این شرح، چنان که خود اشاره کرده، از آثاری همچون صراح، قاموس، فرهنگ ابراهیمی، شرفنامه و تحفه سعادت بهره برده و نیز آثاری همچون شرح محمد بلخی و مدارالافاضل را پیش رو داشته است، گرچه در بسیاری موارد با نویسندگان آن کتابها موافقت نداشته است. او با احاطه بر آیات، احادیث، قصص قرآنی، عرفان، گیاه شناسی، جانورشناسی، طب، فلسفه، ستاره شناسی، موسیقی، اعتقادات عامه مردم، آرایش نظامی، لغت، دستور زبان و صنایع بلاغی، و با بیان دقیق و ظرایف و مفاهیم گوناگون ابیات مثنوی مخزن الاسرار، از ابهامات و گره های آن به میزان زیادی کاسته است. از مهم ترین ویژگی های زبانی شرح او می توان به آوردن لغات، ترکیبات و جملات عربی، جابه جایی اجزای جمله، خلق ترکیب های طولانی و به ویژه نگارش جملات معترضه اشاره کرد. به لحاظ ادبی، شرح تتوی از دو نوع نثر بهره می برد: نثر دیباچه، نثر فنی آمیخته به نظم است. و شرح مقالات و حکایات مثنوی مخزن الاسرار به دلیل معنما محور بودن و به جهت داشتن جنبه تعلیمی فاقد آرایه پردازی است.

## پی‌نوشت

- (۱) زنجانی، برات (۱۳۹۴)، احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، تهران، دانشگاه تهران.
- (۲) ثروتیان، بهروز (۱۳۸۹)، شرح مخزن الاسرار نظامی (رمزنامه)، تهران، مهتاب.
- (۳) ماحوزی، مهدی (۱۳۹۲)، شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، تهران، زوار.
- (۴) نیکویخت، ناصر (۱۳۸۱)، مثنوی مخزن الاسرار نظامی گنجوی، تهران، چشمه.
- (۵) انزایی‌نژاد، رضا (۱۳۷۴)، احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، تهران، دانشگاه پیام نور.
- (۶) نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۹۹)، مخزن الاسرار، به کوشش حسن وحید دستگردی، تهران، ارمغان.
- (۷) در تمامی ارجاعات به شرح مخزن الاسرار توی از نسخه خطی شماره ۴۸۱۴، متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران، استفاده شده است.

## منابع

## قرآن کریم

- انوشه، حسن (۱۳۸۰) [سرپرست]، دانشنامه ادب فارسی در شبه‌قاره هند، پاکستان، بنگلادش، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- بهار، محمدتقی (۱۳۶۹)، سبک‌شناسی (تاریخ تطور نثر فارسی)، تهران، امیرکبیر.
- تتوی، ابراهیم (۱)، شرح مخزن الاسرار، نسخه ش ۴۸۱۴، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۲)، شرح مخزن الاسرار، نسخه ش ۱۸۱۲۹، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۳)، شرح مخزن الاسرار، نسخه ش ۱۶۹۰، کتابخانه گنج‌بخش.
- \_\_\_\_\_ (۴)، شرح مخزن الاسرار، نسخه ش ۹۸۴۱، کتابخانه گنج‌بخش.
- \_\_\_\_\_ (۵)، شرح مخزن الاسرار، نسخه ش ۸۹۳۴، کتابخانه گنج‌بخش.
- غلامرضایی، محمد (۱۳۸۸)، سبک‌شناسی نثرهای صوفیانه، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- قوجه‌زاده، علیرضا (۱۳۸۳)، «شروح مخزن الاسرار»، آینه میراث، سال دوم، ش ۲، تابستان، ص ۹۰-۱۰۷.
- مردانی، فیروز (۱۳۹۷)، «معرفی شیخ بابا نخبجوانی و بررسی عناصر سبکی و محتوایی نسخه خطی شرح گلشن راز»، نثرپژوهی ادب فارسی (ادب و زبان)، سال بیست و یکم، ش ۴۳، زمستان، ص ۱۶۲-۱۸۳.
- منزوی، احمد (۱۳۶۵)، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان (۱۳۶۵)، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- وحید دستگردی، حسن (۱۳۹۳)، «مقدمه» مخزن الاسرار نظامی گنجوی، تهران، ارمغان.

## References

- Anūsheh, Hasan (2001/1380 Sh). *Dāneshnāmah-yi Adab-i Fārsī dar Shībh-i Qārah-yi Hind, Pākistān, Banglādesh*, vol. 4. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Bahār, Mohammad-Taqī (1990/1369 Sh). *Sabk-shināsī (Tārīkh-i Ṭaṭavvur-i Nasr-i Fārsī)*. Tehran: Amīr Kabīr.
- Ghulam-Rezā'ī, Moḥammad (2009/1388 Sh). *Sabk-shināsī-yi Nasrhā-yi Sūfiyānah*. Tehran: Shahīd Beheshtī University.
- Mardāni, Firuz. (2018/1397 Sh). “Mu‘arrifī-yi Shaykh Bābā Nakhjavānī va Barrasī-yi ‘Anāsir-i Sabkī va Maḥtavā’ī-yi Nuskha-yi Khaṭṭī-yi *Sharḥ-i Gulshan-i Rāz*.” *Nasr-pajūhī-yi Adab-i Fārsī*, 21(43): 162–183.
- Monzavi, Ahmad. (1986/1365 Sh). *Fihrist-i Mushtarak-i Nuskha-hā-yi Khaṭṭī-yi Fārsī-yi Pākistān*, vol. 3. Islamabad: Markaz-i Taḥqīqāt-i Fārsī-yi Īrān va Pākistān. Safā, Zabih Allāh. (1990/1369 Sh). *Tārīkh-i Adabiyyāt dar Īrān*, vol. 5. Tehran: Firdaws.
- Tattavi, Ibrāhīm. (11th c. AH). *Sharḥ-i Makhzan al-Asrār*. Various MSS (Majlis Library, MS 4814; MS 18129; Ganj Bakhsh Library, MS 1690; MS 9841; MS 8934).
- Qujehzādah, ‘Ali-Rezā. (2004/1383 Sh). “Shurūḥ-i Makhzan al-Asrār.” *Ā’īnah-yi Mīrāth*, 2(2): 99–101.
- Qur’ān al-Karīm. (2008/1387 Sh). Trans. Moḥammad Šādiqī Tehrānī. Qom: Uswah
- Vahid Dastgerdī, Hasan (2014/1393), *Muqaddima-yi Makhzan al-asrar-I Nizami-yi Ganjavi*, Tehran, Armaghan. □

ارسال: ۱۴۰۳/۱۲/۰۲

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۰۱



10.22034/nf.2025.540742.14

## محدثم بدخشی و نقش و جایگاه آثار او در تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره

هدی سیدحسین زاده\* (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران)

**چکیده:** میرزا محمد رستم حارثی بدخشی (درگذشته: ۱۱۶۱ق) از دولتمردان، مورخان و رجال برجسته بدخشانی تبار شبه قاره بود. در میان آثار او که به زبان های فارسی و عربی نوشته شده است، دو کتاب فارسی تاریخ محمدی و عبرت نامه از جایگاه ویژه ای برخوردارند. این پژوهش با هدف شناسایی چهره این مورخ کمتر شناخته شده و بررسی و تحلیل ساختار و محتوای این دو اثر معروف او و جایگاه آنها در تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره صورت گرفته است. دستاورد پژوهش حاکی از آن است که اشراف مؤلف به منابع، روش هدفمند و اصولی در تألیف، تعهد او به خلق آثاری جامع و بدون خطا، مناصب دولتی که این امکان را به او می داد تا از نزدیک شاهد بسیاری از رویدادهای این دوره باشد، استفاده از منابع شفاهی موثق، نگاه چند بعدی او به مسائل پیرامونش که این آثار را برای مطالعات ادبی، زبانی، جامعه شناسی، مردم شناسی و جغرافیایی نیز مفید می سازد و به ویژه کمبود منابع تاریخی برای این دوره از مواردی هستند که این آثار را منحصر به فرد می کنند. در کنار این ویژگی ها نثر شیوا و روان فارسی و استفاده از واژه های هندی، اردو، عربی و حتی ترکی نیز که بر تسلط مؤلف بر این زبان ها صحنه می گذارد، نشان از تلفیق فرهنگ های مختلف در این دوره از تاریخ نویسی شبه قاره دارد.

**کلید واژه ها:** حارثی بدخشی، تاریخ محمدی، عبرت نامه، زبان فارسی، تاریخ نویسی، شبه قاره.

### مقدمه

میرزا محمد رستم حارثی بدخشی (۱۰۹۸-۱۱۶۱ق/۱۶۸۷-۱۷۴۸م) از دولتمردان، مورخان و رجال برجسته شبه قاره برجسته در دوره اورنگ زیب (حک: ۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) ششمین پادشاه تیموریان بابرین بود. او سال های زیادی از عمر خود را در خدمت دستگاه دولتی بابرین سپری کرد و با علاقه ای که به

---

\* hodahoseinzadeh@yahoo.com

نویسندگی و به ویژه تاریخ‌نویسی داشت، آثاری را به فارسی و عربی نگاشت. از میان این آثار دو اثر فارسی او تاریخ محمدی و عبرت‌نامه بعدها نه تنها سبب شهرت و زنده ماندن نام او شدند که به عنوان منابع مهم و دست اول این دوره از شبه قاره محسوب می‌شوند.

ضرورت پژوهش حاضر از آنجا نشأت گرفت که با وجود نقش مهم بدخشی در خلق آثاری به فارسی، به ویژه در حوزه تاریخ‌نویسی در شبه قاره، تاکنون چنان که باید چهره علمی او در ایران شناخته شده نیست و به همین سبب در پژوهش‌های تاریخی و ادبی و دیگر رشته‌های مرتبط مانند مطالعات زبانی، فرهنگی و اجتماعی، به سبب جامعیت موضوعاتی که او بدان‌ها پرداخته (نک: ادامه مقاله) آثار او کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

هدف از این پژوهش معرفی چهره این مورخ و عالم و خدمات او و نشان دادن جایگاه و اهمیت دو اثر مهم پیشگفته او در تاریخ‌نویسی شبه قاره همراه با تحلیل و بررسی محتوایی آنها است تا از این طریق به جز پژوهشگران مطالعات تاریخی، پژوهشگران دیگر رشته‌های علوم انسانی نیز که در جستجوی منابع دست اول برای تحقیقات خود هستند، از آن بهره ببرند.

حاصل جستجو در خصوص پیشینه تحقیق حاکی است که به جز مقدمه‌هایی که در دو تصحیح عبرت‌نامه و تاریخ محمدی درباره بدخشی نوشته شده و چند مقاله در قالب دانشنامه‌ای، تاکنون پژوهش مستقل دیگری درباره این شخصیت و آثارش به چاپ نرسیده است. پژوهش‌های انجام گرفته فوق عبارتند از: مقدمه‌ای کوتاه با عنوان «عرض مصحح» در آغاز تصحیح بخشی (حصه ششم) از مجلد دوم تاریخ محمدی به قلم امتیازعلی عرشی (نک: عرشی، ۱۹۶۰، ص ۴-۵) که در معرفی و چگونگی تصحیح این اثر نوشته شده است. پژوهش دیگر پیشگفتار سیده فاطمه بلقیس حسینی (نک: حسینی، ۱۳۸۰، ص یازده- بیست و هشت). در تصحیح عبرت‌نامه است که مصحح با نگاهی اجمالی به اوضاع اجتماعی هند و علما و دانشمندان آن به شرح حال مختصر بدخشی و آثار او پرداخته و در نهایت روش تصحیح خود را شرح داده است.

پژوهش‌های دیگر در این باره مقالات «بدخشی، محمد بن رستم» (نک: نوشاهی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۷۷-۴۷۸) و مقاله «بدخشی (بدخشانی)، میرزا محمد» (نک: سیدحسین‌زاده، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۸۲۱-۸۲۳) است که با توجه به اینکه هر دو در قالب مقالات دانشنامه‌ای با ساختار و چارچوب و محدودیت‌های خاص این نوع از مقالات نوشته شده‌اند، بدیهی است مجالی برای تفصیل و بررسی این موضوع نداشتند. در یک

جمع‌بندی از این مختصر می‌توان گفت پژوهش حاضر برای نخستین بار با تمرکز بر معرفی این شخصیت علمی و ادبی و آثار او و سپس با رویکرد تحلیل محتوایی و جایگاه دو اثر معروف فارسی او یعنی تاریخ محمدی و عبرت‌نامه انجام می‌شود.

### شرح زندگی بدخشی

بدخشی در روز جمعه ۲۱ ماه جمادی الاول سال ۱۰۹۸ق در بلده جلال‌آباد از مضافات صوبه کابل زاده شد (بدخشی، ۱۳۸۰، ص ۱-۲). خاندان او که اصالت بدخشانی داشتند (همو، ص ۱۸)، پس از مهاجرت و اقامت در شبه‌قاره در زمره بزرگان و دانشمندان و صاحب منصبان دوره خود در آمدند. در گذر زمان بسیاری از اعضای این خاندان به عنوان امرا و دولتمردان روزگار خود شهرت یافتند، چنانکه بدخشی بارها از این خویشاوندان و مناصب آنها در آثارش یاد کرده است (به عنوان نمونه نک: بدخشی، ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۲، ۲۶، ۴۰، ۴۸؛ همو، ۱۳۸۰، ص ۲).

پدر بدخشی، میرزا رستم مشهور به «معمدخان» (درگذشته: ۱۱۱۷ق) در هند زاده شده بود و از دولتمردان و نظامیان برجسته دوره پادشاهی اورنگ‌زیب به شمار می‌رفت. او جامع علوم متداول و یگانه عصر خود بود و به جز مهارت در ریاضیات، تبحر کامل در لغت، زبان عربی و زبان یونانی، در علوم قرائت، تفسیر، حدیث، فقه، اصول، کلام و شعر و ادب نیز مرتبه استادی داشت (بدخشی، ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۱۸-۱۹؛ همو، ۱۳۸۰، ص ۳؛ قس نوشاهی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۷۷ که گفته است معمدخان مترجم آثاری از زبان پرتغالی به فارسی نیز بود).

با این پیشینه خانوادگی بود که بدخشی از کودکی تحت آموزش‌های متداول زمان خود قرار گرفت و در علوم معقول و منقول، ریاضیات و علوم، تفسیر، حدیث، فقه، اصول و کلام تبحر یافت. او به جز تسلط به زبان‌های فارسی و عربی، به زبان یونانی نیز آشنایی داشت که به نظر می‌رسد این زبان را از پدر خود آموخته بود (نک: بدخشی، ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۱۸؛ حسینی، ۱۳۸۰، ص هفده). جایگاه خانوادگی و خوشنامی این خانواده وقتی با توانایی‌های علمی بدخشی در هم آمیخت، به روال معمول زمانه، مسیر او را برای راه یافتن به سازمان و دستگاه دولتی هموار کرد. پس از اینکه پدرش معمدخان در ۲۵ جمادی الثانی ۱۱۱۷ق در یکی از لشکرکشی‌های اورنگ‌زیب به دکن کشته شد، بدخشی به همراه برادرش میرزا عبدالرحمن و با وساطت نواب روح‌الله‌خان بخشی دوم (نک: شاه‌نوازخان، ۱۸۹۰، ج ۲، ص

۳۰۹-۳۱۵) به دربار اورنگ‌زیب معرفی شدند و بدخشی ضمن دریافت خلعت، نخست به منصب صد و پنجاهی و پس از اندکی به منصب چهارصدی<sup>(۱)</sup> پنجاه سوار نائل آمد (بدخشی، ۱۳۸۰، ص ۲-۴، ۹؛ قس: استوری (Story, 1970, vol. 1(1), p. 141) که سال بار یافتن بدخشی نزد اورنگ‌زیب را در ۱۱۱۵ق نوشته که صحیح نیست زیرا بدخشی خود تأکید کرده پس از کشته شدن پدرش (۱۱۱۷ق) به خدمت اورنگ‌زیب رسیده بود (بدخشی، ۱۳۸۰، ص ۲-۳). از آن پس او بیشتر عمر خود را به عنوان منصب‌دار در خدمت اورنگ‌زیب و سپس جانشینان او گذراند و در سال ۱۱۳۰ق چنانکه خود نوشته: «امینی و فوجداری چهل و دو لک دام از پرگنه اروک عرف راهون دو آبه بست جالندهر صوبه پنجاب» بدو تفویض شد (همان، ص ۲۲۲، ۲۰۶).

بدخشی پس از به قدرت رسیدن فرخ‌سیر در دستگاه او نیز خدمت کرد و بارها به عنوان مأمور ضبط اموال دولتمردان به نواحی مختلف گسیل شد (بدخشی، ۱۳۸۰، ۱۷۱-۲۷۶-۲۷۷). از زندگی بدخشی اطلاعاتی بیش از این در دست نیست، اما به مدد آنچه در تاریخ محمدی نوشته، می‌توان دریافت که او تا آغاز دوره پادشاهی محمد شاه (حک: ۱۱۳۱-۱۱۶۱ق) در قید حیات بود و سرانجام در ۱۱۶۱ق درگذشت.

بدخشی در کنار انجام وظایف دولتی به نویسندگی نیز علاقه‌مند بود و با توجه به منابعی که برای تألیف کتاب‌های خود مطالعه و استفاده کرده بود، می‌توان حدس زد به سبب جایگاه شغلی و نزدیکی به دربار و افراد سرشناس به کتابخانه‌های معتبر و بزرگ پایتخت نیز دسترسی داشت. او به زبان‌های فارسی و عربی آثاری را از خود به یادگار گذاشت و در حوزه ترجمه نیز فعال بود و گویا آثاری را از عربی و یونانی به فارسی ترجمه کرد (حسینی، ۱۳۸۰، ص، هفده) که تاکنون اثری از این ترجمه‌ها به دست نیامده است. از آنجا که محور این پژوهش دو اثر معروف بدخشی به نام‌های تاریخ محمدی و عبرت‌نامه است، در اینجا اشاره‌ای کوتاه به دیگر آثار او می‌شود و سپس دو اثر مهم پیشگفته او به تفصیل مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. رد البدعه فی معتقد اهل السنه اثری است به فارسی که بدخشی آن را در سال ۱۱۱۸ق نگاشت و به اورنگ‌زیب تقدیم کرد (نوشاهی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۷۷). نسخه‌ای از این اثر به شماره ۴۱۸ب در کتابخانه رضا رامپور موجود است (فهرست فهرست رامپور...، ۱۳۷۵، ص ۸۴). جنات الفردوس نام اثری است به فارسی که در تعلق او به بدخشی تردید وجود دارد. برخی آن را جزو آثار منسوب به بدخشی دانسته‌اند (Story, 1970, vol. 1(1), P 135). بر روی دست‌نوشته‌ای از این اثر که به شماره ۱۴۴ Or در کتابخانه موزه بریتانیا نگهداری می‌شود

(Rieu, 1966, vol. 1/ p 138) نام میرزا محمد به عنوان مؤلف درج شده که در سال ۱۱۲۶ق این کتاب خود را تألیف کرده است و به همین سبب نمی‌توان به قطعیت مشخص کرد که این اثر نوشته بدخشی است یا از مؤلفی دیگر. گفتنی است الیوت در تاریخ هند<sup>۱</sup> خود این کتاب را با عنوان جنان الفردوس و نوشته میرزا محمد یوسفی معرفی کرده و شرح مفصلی نیز در باره آن نوشته است (نک: Elliot, 1990, vol. 8, P 413-414). تحفة‌المحبین به مناقب الخلفاء الراشدين به زبان عربی که در سال ۱۱۲۵ق نگاشته شد و نسخه‌ای از آن به شماره ۱۷۷۴ در کتابخانه ندوةالعلماء نگهداری می‌شود (فهرست ندوةالعلماء، ص ۵۸۱). در خور اشاره است که رضی‌الدین احمدبن محمد شرحی فارسی با عنوان هدیه‌الشایقین بر این کتاب نگاشته است (Khuda Bakhsh, 1977, Vol. 31, P 16-17). تراجم الحفاظ به عربی که گزیده‌ای است از الانساب سعمانی و بدخشی آن را در هفتم ربیع الاول سال ۱۱۴۶ق در دهلی نگاشت و خود نیز مطالبی بر آن افزود. نسخه‌ای از این اثر به شماره ۴۷۷ در کتابخانه ندوةالعلماء و نسخه‌ای دیگر به شماره‌های 252-253 در کتابخانه بوهار نگهداری می‌شود (فهرست ندوةالعلماء، ۱۳۶۵، ص ۱۷۰؛ Hidayat Husain, ۱۹۲۳, Vol. 2, P 285-288). نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار(ع) کتاب دیگر بدخشی است به زبان عربی که مؤلف نگارش آن را در سال ۱۱۲۶ق آغاز کرد و احادیث موثق را در آن آورد. این کتاب به تصحیح محمد هادی امینی در ۱۳۶۲ش در اصفهان به چاپ رسیده است. مفتاح النجاء فضائل آل العبا نیز به عربی و در سال ۱۱۲۴ق در لاهور نوشته شد و بدخشی احادیث موثق و غیر موثق را در این اثر خود گرد آورد. نسخه‌ای از این اثر به شماره ۱۸۰۱ در کتابخانه ندوةالعلماء لکهنو موجود است (فهرست ندوةالعلماء، ۱۳۶۵، ص ۶۰۲-۶۰۳).

چنانکه اشاره شد از میان آثار فوق دو کتاب تاریخ محمدی و عبرت نامه از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای در تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره برخوردارند و به همین سبب محوریت پژوهش حاضر به این دو اثر اختصاص یافته است.

#### معرفی تاریخ محمدی و عبرت‌نامه

تاریخ محمدی مشتمل است بر تاریخ اسلام از زمان پیامبر(ص) تا روزگار مؤلف و اضافاتی بر آن که در ذیل بدان اشاره خواهد شد. بدخشی خود در وجه تسمیه این کتاب نوشته: «از آنجا که این کتاب

1. The History of India.

مستطاب محتوی بر احوال اکابر امه مرحومه محمدیه و دولت یافته زمان ظهور آن حضرت است و ذکر امم دیگر را شامل نیست و جامع این اوراق پریشان نیز به اسم سامی حضرت خیرالانامی سعادت تسمی دارد، این کتاب والا انتساب را بدین دو مناسبت تاریخ محمدی نام نهاده شد» (بدخشی، ۱۹۶۰، ج ۲، (۶)، ص ۱۴).

ریو سال اتمام تاریخ محمدی را ۱۱۹۰ ق نوشته (Rieu, 1966, vol.3, p.895)، اما به نظر عرشی (۱۹۶۰، ص ۵) از آنجا که بدخشی وقایع تاریخی را تا سال ۱۱۶۱ ق آورده، به ظن قوی خود در اواخر همین سال یا در آغاز سال بعد وفات یافته است و وفیاتی که در دو نسخه «موزه بریتانیا» پس از این سال (۱۱۶۱ ق) آمده، افزوده‌هایی است از افراد دیگر که در طی سال‌های پس از درگذشت نویسنده آمده‌اند. با توجه به این مهم، سال تألیف تاریخ محمدی را باید در فاصله سال‌های ۱۱۶۱-۱۱۲۴ ق دانست (قس: منزوی (۱۳۶۷، ج ۱۰، ص ۱۲۸) که سال تألیف را ۱۱۲۴ ق و خاتمه کتاب را ۱۱۹۰ ق نوشته و احتمالاً این اطلاعات را از ریو اخذ کرده است).

از آنجا که بدخشی در زمره رجال مذهبی دوره خود نیز محسوب می‌شد، اعتقادات مذهبی او در نگاه و زاویه دیدش نسبت به علم تاریخ بسیار تأثیرگذار بود و بر اساس همین دیدگاه بود که خود در دیباچه تاریخ محمدی نوشت: «علم تاریخ که سبب اطلاع بر مجاری احوال انبیاء و ملوک و وقوف بر مقام و مقال علماء و اهل سلوک است، هنرست شریف و کارنامه ایست لطیف - مفاخرش زیاده از حد توصیف است و مآثرش بیرون از احاطه تعریف - نوادر وقائعش تجربه آموز اهل دانش است و غرائب بدائعش خرد اندوز ارباب بینش - قرآن عظیم محتوی است و احادیث نبی کریم مملو است از آن» (۱۹۶۰، ج ۲، (۶)، ص ۷).

همین نوع نگرش سبب شد او که به منابع مختلف احاطه داشت، وقتی مشاهده کرد نام بسیاری از بزرگان، مشایخ، علماء، فضلاء، شعرا و مشاهیر در این منابع و از جمله در جامع التواریخ خواندمیر هروی و منتخب التواریخ حسن بیگ خاکی خالی است و به نوشته خود بدخشی «آنهایی که از قلم این دو بزرگ جسته‌اند، زیاده‌اند از آنهایی که به قید قلم آمده‌اند» (۱۹۶۰، ج ۲، (۶)، ص ۷) در صدد رفع این خلاء برآمد و به نوشته خودش «از ابتدای سن وقوف، خاطر فاطر این ملهوف شعف تمام به مطالعه کتب این علم شریف داشت و همواره نقوش این نگارخانه منیف بر لوح دل می‌نگاشت. اما کتابی که احوال جمیع طبقات سلاطین عظام و علمای اعلام و اولیای عالی مقام و شعرای شیرین کلام و دیگر مشاهیر طوائف انام را محیط باشد به نظر نرسید» (همان‌جا). پس ضرورت نوشتن کتابی را که جامع اطلاعات و بدون لغزش باشد احساس کرد و چنانکه در این

خصوص در دیباچه تاریخ محمدی نوشت: «به خاطر فاطر رسید که نسخه جامعی ترتیب باید داد که حاوی باشد مجمل وقایع دولت ملت حنفیه محمدیه و ذکر هر کسی را که علم این نحیف به تعین سال فوت وی محیط است» (همان جا).

بدین ترتیب بدخشی در روز دوشنبه ۲۷ جمادی الاخره سال ۱۱۲۴ق تألیف تاریخ محمدی را آغاز کرد. او در مقدمه کتابش تأکید کرد که تاریخ هجری قمری را برای ذکر وقایع خود برگزیده است (همان جا). تأکید او بر استفاده از تاریخ هجری که با موضوع کتاب نیز همخوانی داشت، نشان می‌دهد که برخی نویسندگان این دوره به ویژه آن دسته که با دربار و حکومت در ارتباط بودند، گاه در نوشته‌های خود از تاریخ جلوس پادشاه وقت یا حتی در برخی موارد تاریخ هجری شمسی نیز استفاده می‌کردند.

حجم بالای اطلاعاتی که بدخشی برای تاریخ محمدی در نظر گرفته بود، او را بر آن داشت تا مطالب را در دو مجلد ارائه کند و بنابر این هر ۶۰۰ سال را به یک جلد اختصاص داد (بدخشی، ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۶). جلد اول که همراه با مقدمه نویسنده است از هجرت پیامبر (ص) آغاز و تا سال ۶۰۰ ق ادامه می‌یابد و در جلد دوم نیز وقایع سال‌های ۶۰۱ ق آغاز تا سال ۱۱۹۰ ق نوشته شده است.

از این کتاب چندین نسخه در کتابخانه‌های مختلف نگهداری می‌شود که از آن میان می‌توان به نسخه موزه ملی کراچی به شماره ۹۲ - N.M. ۱۹۵۹ اشاره کرد (نوشاهی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۷۱۵؛ برای اطلاع از دیگر نسخ نک: منزوی، ۱۳۶۷، ج ۱۰، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ Story, 1970, vol. 1(1), P 141, 142).

لازم به ذکر است که جلد دوم از حصه ششم تاریخ محمدی به تصحیح امتیاز علی عرشی در علیگر سال ۱۹۶۰ و حصه هفتم به تصحیح نثار احمد فاروقی از سوی کتابخانه رضا رامپور هند در ۱۹۹۶م/۱۴۱۶ق به چاپ رسیده است.

عبرت‌نامه از دیگر آثار مهم بدخشی در تاریخ است که با وقایع سال ۱۱۱۷ق که او در ملازمت اورنگ‌زیب بود، آغاز و تا وقایع دستگیری و درگذشت فرخ سیر (حک: ۱۱۲۴-۱۱۳۱ق) پسر و جانشین اورنگ‌زیب و جلوس ابوالبرکات سلطان شمس‌الدین رفیع الدرجات (۱۱۳۱ق) را پوشش می‌دهد. بدخشی نامی برای این اثر برنگزیده بود، اما از آنجا که در متن بارها از خود با عنوان «راقم این عبرت‌نامه» یاد کرده، این اثر به عبرت‌نامه شهرت یافت. نکته قابل ذکر اینکه در خاتمه نسخه این کتاب در کتابخانه خدا بخش پتنه در هند (شماره 623) از این کتاب با عنوان تواریخ عالمگیری نیز یاد شده (نک: Khuda Bakhsh 1977, vol 7, p 167-168) که با توجه به اینکه در نسخه «دیوان هند»

(شماره. ۳۹۲) این عنوان به چشم نمی خورد (Ethe, vol. 1, p 146). می توان حدس زد چون بیشتر مطالب کتاب تاریخ دوره اورنگ زیب ملقب به «عالمگیر» را در بر می گیرد و در دوره او نیز تألیف آن آغاز شده بود، بعدها این نام را کاتب یا کاتبان بدان داده باشند.

عبرت نامه مشتمل است بر ۷۱ عنوان که نخستین آن «وقایع سال یک هزار و یک صد و شانزده هجری و رحلت والد ماجد راقم سطور معتمد خان مرحوم» نوشته شده اما در واقع از ۱۸ جمادی الثانی سال ۱۱۱۷ ق آغاز می شود. آخرین عنوان نیز «کیفیت دستگیر کردن سادات پادشاه محمد فرخ سیر را و بر آوردن شاهزاده محمد رفیع الدرجات و پادشاهزاده محمد رفیع الشأن را به تخت سلطنت بر طبق آنچه مسموع گشته، مرقوم می گردد و العهد علی الروای» است.

از ویژگی های این اثر طولانی بودن عناوین به نسبت حجم اطلاعات ذیل آن است تا حدی که گاه هر عنوان تقریباً چکیده و خلاصه ای از محتوای همان بخش است (برای نمونه بنگرید: بدخشی، ۱۳۸۰، ص ۵۲، ۶۰، ۶۵، ۱۶۹). گفتنی است اهمیت تاریخی عبرت نامه موجب شد تا بعدها محمد بخش آشوب در تاریخ محمدشاهی از این کتاب بسیار استفاده کند (نوشاهی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۷۷).

دست نوشته های متعددی از عبرت نامه در کتابخانه های مختلف موجود است که این تعداد خود نشان از اهمیت و شهرت این اثر تاریخی دارد. از میان این دست نوشته ها می توان به نسخه شماره 699 در مجموعه «انجمن آسیایی بنگال»<sup>۱</sup> اشاره کرد (Ivanow, 1926, p. 461-461؛ برای اطلاع بیشتر بنگرید: منزوی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۲۹۹؛ همان، ۱۳۶۷، ج ۱۰، ص ۱۲، ۱۹۴۷؛ Storey, 1970, vol. 1(1). P 606).

عبرت نامه نخستین بار به تصحیح سیده خورشید فاطمه حسینی در دهلی ۱۳۸۰ ش/ ۲۰۰۱ م به چاپ رسید. این چاپ با دو تقریظ به قلم سید امیر حسین عابدی و حسین فقیهی آغاز شده است و مصحح در پیشگفتاری که با عنوان «وضع اجتماعی هند و سرپرستی علما و دانشمندان» نگاشته به بررسی اجمالی فرهنگ و تمدن هند در دوره بابریان (حک: ۹۳۲-۱۲۷۴ق) که بسیار تأثیر پذیرفته از فرهنگ و تمدن ایران بود با تأکید بر دوره پادشاهی اورنگ زیب پرداخته است.

ذکر چند نکته در باب این تصحیح خالی از فایده نیست. بر اساس یادداشت مصحح، او نسخه اساس را نسخه کتابخانه خدا بخش قرار داد که بدون تاریخ و احتمالاً متعلق به اوایل سده ۱۳ق/ ۱۹م و قدیمی تر از دو نسخه «دیوان هند» و بدون تاریخ است (حسینی، ص، بیست و هفت). بر اساس جستجویی

1) Asiatic society of Bengal.

که در خصوص نسخه‌های این اثر انجام گرفت، معلوم شد که در فهرست ایوانف نسخه دیگری از عبرت‌نامه معرفی شده که در مجموعه کرزن در «انجمن آسیایی بنگال» (شماره ۶۹۹) هند وجود دارد (Ivanow, 1926, p 461-462) و می‌توانست در تصحیح مورد استفاده قرار گیرد. نکته دیگر اینکه با وجود تلاش مصحح، برخی از تفاوت‌های میان نسخ یا معادل فارسی لغات هندی، اردو، عربی، اعلام جغرافیایی و معرفی شخصیت‌های تاریخی مذکور در کتاب و سرانجام ترجمه آیات در تصحیح و تعلیقات از قلم افتاده است.

در خور توجه است استوری در تاریخ ادبیات خود خاطر نشان کرده اینکه برخی ترجمه عبرت‌نامه به انگلیسی را که به وسیله جانانان اسکات<sup>۱</sup> در سال ۱۷۸۶ انجام شده، همین اثر بدخشی دانسته‌اند، صحیح نیست و خطایی است که از درهم آمیختگی عبرت‌نامه بدخشی با تاریخ ارادت خان واضح روی داده است (Storey, 1970, vol, 1(1), p 606؛ نیز نک: نوشاهی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۷۷).

#### روش تاریخ نویسی و سبک بدخشی در تاریخ محمدی و عبرت‌نامه

در مقایسه با تواریخ دیگر این دوره، نگاشته‌های بدخشی به جهات مختلف متمایز است. بدخشی از همان آغاز نگاشتن تاریخ محمدی به شیوه روشمند پایبند بود و تاریخ خود را با طرح و تقسیم‌بندی هوشمندانه نگاشت. او خود در باره این طرح چنین نوشته است: «در تحت هر سال وقایعی که در آن سال در اقطار آفاق و اطراف عالم روی داده به طریق اجمال به قید قلم در آوردم و بعد از آن هر کسی که در آن سال فوت شده از خلفا و ملوک و سلاطین و مشایخ و علما و مشاهیر، هر طایفه اسم آن شخص در ذیل آن مرقوم نمودم و بر زیر اسم هر شخص علامت کتابی که وفات او را از آن جا نقل نموده‌ام به سرخی مرقوم ساختم تا اگر کسی خواهد که صحت قول مرا معلوم نماید یا اراده اطلاع بر تفصیل احوال آن شخص داشته باشد، رجوع به آن کتاب نماید» (۱۹۶۰، ج ۲، ص ۷-۸).

سبک بدخشی در نثر این دو اثر نیز حائز اهمیت است. با توجه به پیشینه آموزش‌ها و مهارت او در زبان فارسی و عربی می‌توان با اطمینان گفت او این قابلیت و توانایی را داشته تا مانند برخی از تاریخ‌نگاران این دوره، تاریخ خود را به نثری پیچیده با آرایه‌های ادبی و فنی بنویسد، اما آگاهانه نثری روان را برگزید که خود آن را «بی تکلف صاف و ساده» (بدخشی، ۱۳۸۰، ص ۱) توصیف کرد تا برای مردم قابل فهم بوده و از این طریق نوشته‌هایش منحصر به قشر خاصی از اهل قلم نباشد.

1) Jonathan scott.

### اهمیت و جایگاه آثار بدخشی در تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

از آنجا که بدخشی در زمره صاحب‌منصبان دستگاه دولتی اورنگ‌زیب بود از نزدیک بسیاری از وقایع مهم تاریخی و سیاسی این دوره به‌ویژه سال‌های پایانی پادشاهی اورنگ‌زیب و سپس درگیری‌های جان‌شینان او را مشاهده و با دقت خاص به رشته تحریر در آورد. گفتنی است به سبب محدودیت و کمبود منابع تاریخی این دوران در خصوص درگیری‌های میان شاهزادگان و جبهه‌بندی امرای طرفدار هر یک از آنها که برای دستیابی به قدرت با یکدیگر در رقابت بودند، حضور شاهدی زنده که خود از دولتمردان حاضر در این میدان بود و در جریان کشاکش‌های سیاسی خانگی قرار داشت، بسیار ارزشمند است.

از دیگر ویژگی‌های بدخشی که در نگارش تاریخ او انعکاس یافته، جسارت بیان و اظهار نظر او نسبت به مسائل پیرامون است که به عنوان نمونه می‌توان به شرح قتل شیخ قدرت‌الله اله‌آبادی در سال ۱۱۲۵ق که هم‌زمان با دوره حکمروایی فرخ‌سیر بود، اشاره کرد. با اینکه بدخشی از صاحب‌منصبان این دوره است، اما از نقد اعمال اشتباه و ناعدالتی که نسبت به برخی بزرگان این دوره می‌شود، ابایی ندارد. چنانکه این قتل را «از جمله قضایای نامستحسن که در ایام سلطنت پادشاه محمد فرخ‌سیر واقع شد» (بدخشی، ۱۳۸۰، ص ۵۳-۵۶) دانسته و ضمن شرح دقیق و زمینه‌های فراهم شدن این عمل با دقت به موشکافی آن پرداخته است. گرچه پس از تفصیل ماجرا این قتل را بدون دستور پادشاه نوشته و به نوعی او را در این امر بی‌تقصیر معرفی کرده، اما موفق شده با شرح این واقعه، خواننده را در جریان اوضاع سیاسی آشفته این دوره نشان می‌دهد.

از دیگر مزایای تاریخ عبرت‌نامه بدخشی این است که به تناسب سخن و مقتضای کلام به شجره و زندگی‌نامه برخی از بزرگان و صاحب‌منصبان برجسته این دوران نیز پرداخته است که در میان آنها نام ایرانی تبارهایی چون نواب آصف‌الدوله اسدخان (وفات: ۱۱۲۸ق) که از ترکمانان قره‌قویونلوی مهاجر به شبه‌قاره بودند و بدخشی تاریخ دقیق درگذشت او را که در برخی منابع در باره آن اختلاف است (نک: شاه‌نوازخان، ج ۱، ص ۳۱۸؛ خافی‌خان، ج ۲، ص ۷۷۱-۷۷۲؛ قریشی، ج ۱، ص ۷۷) مشخص کرده است (بدخشی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۹-۱۲۲) و محمداسحاق مشهور به «مکرم‌خان» (وفات: ۱۱۲۹ق) و پدرش نواب شیخ میرخانی سپه‌سالار اورنگ‌زیب که در اصل از سادات خواف در خراسان بودند و در دوره پادشاهی

شاهجهان (حک: ۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) وارد مناصب دولتی و نظامی شدند، نیز به چشم می‌خورند (همان، ص ۱۳۰-۱۳۱) که در نوع خود بسیار ارزشمند است.

بدخشی که بخشی از عمر خود را به عنوان مأمور دولتی در سفر به نقاط مختلف سپری کرده بود، گزارش سفرهایش را که شامل مشاهدات دقیق اوست، به تفصیل در عبرت‌نامه آورده است. او در زمره صاحب‌منصبانی بود که فقط به انجام مأموریت‌های خود بسنده نکرد و از زاویه دید یک مشاهده‌گر علاقه‌مند به مسائل اجتماعی و فرهنگی با تعلق که به قشر متوسط و عامه مردم داشت، هر آنچه توجهش را جلب می‌کرد به رشته تحریر درآورد و به همین سبب است که امروز آثارش می‌تواند به جز اطلاعات تاریخی، اطلاعات مهم دیگری در حوزه سازمان‌های دولتی، ساختار حکومتی، تقسیمات کشوری، مناطق جغرافیایی، محیط زیستی، جامعه‌شناسی و فرهنگی این دوره از تاریخ شبه‌قاره در اختیار پژوهشگران قرار دهد که در منابع دیگر کمتر به چشم می‌خورد. از جمله مطالب مرتبط با فرهنگ، آیین و رسوم جامعه می‌توان به نمونه‌ای که مراسم برگزاری جشن حنابندان و عروسی میان پادشاه (فرخ‌سیر) با دختر یکی از راجه‌های هند در سال ۱۱۲۷ق بود و مؤلف خود نیز در این مراسم که با نام «شادی» از آن یاد کرده، حضور داشت، اشاره کرد (نک: بدخشی، ۱۳۸۰، ص ۷۴-۷۵).

اشراف بدخشی به منابع مختلف و دسترسی بدان‌ها نیز بسیار حائز اهمیت است. او در دیباچه تاریخ محمدی از این منابع که تعداد آنها ۶۷ کتاب با موضوعات متفاوت اعم از تاریخ، تذکره شعرا و تذکره در احوال مشایخ و عرفا و کتاب در انساب با ذکر عنوان و نویسنده‌های آنهاست، نام برده و برای هر کدام اختصاری تعیین کرده که در نوع خود در منابع تاریخی این دوره کم‌سابقه است. به عنوان نمونه یکی از منابع او نفحات الانس جامی است که برای معرفی آن از علامت اختصاری «فح» استفاده کرده است. همچنین از کتاب اخبار الاخیار عبدالحق محدث دهلوی با علامت اختصاری «خب» استفاده کرده است (نک: بدخشی، ۱۹۶۰، ج (۶)، ص ۸-۱۳).

به جز آثاری که خود در این کتاب از آنها نام برده او کتب دیگری را نیز برای بالا بردن اطلاعات خود پیرامون موضوع مورد بحث مطالعه کرده بود، چنانکه خود نوشته «سوی این کتب، بعضی اعیان کتب دیگر هم بسیار در نظر بوده و در تصحیح نقل مهما ممکن از خود راضی نشدم» و به همین سبب بود که

برای اطمینان خاطر از منابع شفاهی و آنچه از زبان اهل مورد اعتماد و قابل استناد شنیده بود، نیز استفاده کرد (بدخشی، ۱۹۶۰، ص ۱۳).

از دیگر نکته‌های مهم نگاشته‌های بدخشی تلفیق فرهنگ ایران و هند است. گرچه او به زبان مادری خود فارسی می‌نوشت و حتی از واژه‌های فارسی مانند «خورد» (به معنای کوچک که در خراسان بزرگ استفاده می‌شد) استفاده می‌کرد، اما از فرهنگ واژگانی شبه‌قاره نیز غافل نبود و از واژه‌های هندی و اردو بسیار بهره برد که به عنوان نمونه می‌توان از کلماتی مانند «پهر» (به معنی قسمتی از شبانه روز، یک حصه از چهار حصه روز یا از چهار حصه شب) در این جمله: «در روز یک پهر بر آمده بود» (بدخشی، ۱۳۸۰، ص ۳) و «چهری» (به معنی باران پیاپی) در این جمله: «باز باران شروع تا یک پهر روز مانده از سه شبه نهم ماه مذکور به همان منوال سابق علی‌الاتصال سابق چهری بود» (همان، ص ۷۳) اشاره کرد. قابل ذکر است واژه‌های عربی مانند: «وجنات» (به معنی چهره) در «پرتو عنایت آن پادشاه خلد آرامگاه پیش از جمع راجپوتان بر وجنات احوالش یافت» (همان، ص ۱۰۸) یا «غشاه» (به معنی پرده) در این جمله «بعد از آنکه اقبال از جهاندار برگشت و محمد فرخ سیر مظفر و منصور شد، غشاوت قضا چشم امیرالامرا را از همه سو پوشیده» نیز در میان نوشته‌های او به چشم می‌خورد که البته امری متداول در میان نویسندگان مسلمان این دوره از تاریخ شبه قاره بود.

در نهایت اینکه گرچه تألیف تاریخ محمدی مفصل شد و مشقت بسیار برای آن کشید، اما نتیجه کار چندان برایش رضایت‌بخش بود که در این باره نوشت: «هر چند این نسخه بدیع در نهایت اجمال و اختصار واقع شده و در روانی عبارت و سلاست الفاظ به تصانیف استادان نمی‌رسد اما من حیث‌الجامعیت توان گفت که نسخ تواریخ سابقه است» (همان، ص ۱۴). در همین ارتباط امتیاز علی‌عربی مصحح بخشی از تاریخ محمدی نیز درباره این کتاب آورده: «این کتاب دایره‌المعارفی است ذقیمت و نفیس که وفیات چندین هزار اشخاص را دارا است و می‌توان گفت از حیث جامعیت از بسیار کتب تاریخ و تذکره مستغنی و بی‌نیاز می‌سازد» (عربی، ۱۹۶۰، ص ۴).

## نتیجه‌گیری

میرزا محمد رستم حارثی بدخشی که در کنار وظایف دولتی به مطالعه کتب مختلف به ویژه تاریخ و نویسندگی علاقه داشت، در طول عمر پر بار خود آثاری را به فارسی و عربی نوشت و ترجمه‌هایی نیز از عربی و یونانی به فارسی انجام داد.

دامنه وسیع مطالعات بدخشی و شناختی که به منابع مختلف داشت، سبب شد تا او به خطاهای فاحش و اطلاعات ناقص نویسندگان پیش از خود آگاه شود و همین او را بر آن داشت تا خود دو اثر مهم تاریخی تاریخ محمدی و عبرت‌نامه را تألیف کند.

نگاه جامع و تک‌بعدی نبودن بدخشی سبب شد تا او در این آثار فقط به ثبت وقایع تاریخی و سیاسی بسنده نکرده و از آنجا که به ضرورت شغل خود به سفرهای بسیار رفته بود، مشاهدات خود از جامعه و مردم را نیز به ثبت رساند و به همین سبب است که این دو اثر نه تنها در زمره منابع اصلی تاریخی شبه‌قاره قرار دارند که برای مطالعات ادبی، زبانی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و جغرافیایی نیز می‌توانند مفید واقع شوند. اشراف مؤلف به منابع و تعهد او به تألیف آثاری دقیق و بدون خطا از یک سو و منصب و جایگاهی که داشت و از نزدیک می‌توانست شاهد بسیاری از وقایع تاریخی دوران خود باشد، از سوی دیگر سبب اعتبار این دو اثر او می‌شود، ضمن اینکه وسواس او برای تکمیل نوشته‌هایش او را بر آن داشت، برای اطمینان خاطر از تاریخ شفاهی نیز بهره برد و از راویان موثق و قابل اعتماد برای صحت ثبت وقایع استفاده کند.

از دیگر ویژگی‌های خاص این دو اثر بدخشی، روش هدفمند و اصولی او در تألیف و معرفی منابع مورد استفاده و تعیین اختصارات برای آنها در تاریخ محمدی است که در دیگر آثار تاریخی این دوره کمتر به چشم می‌خورد. در کنار این ویژگی‌ها، نثر شیوا و روان فارسی که مؤلف آگاهانه برای خود برگزیده بود تا آن را قابل فهم و استفاده برای عموم سازد؛ استفاده از واژه‌های هندی، اردو، عربی و حتی ترکی که بر تسلط او بر این زبان‌ها صحه می‌گذارد و نشان از تلفیق فرهنگ‌های مختلف در این دوره از تاریخ شبه‌قاره دارد، از عواملی هستند که در منحصر به فرد بودن این آثار نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند.

## پی‌نوشت

(۱) سلسله مراتبی در ساختار دولتی دوره بابریان که صاحب‌منصب در رده‌بندی خاص خود با توجه به تعداد اسب، فیل، شتر و غیره که برای او تعیین شده بود از مزایا و حقوق مشخصی برخوردار می‌شد (برای تفصیل بنگرید به: بختاورخان، ۱۹۷۹، ج ۲، ص ۷۰۵-۷۰۶).

#### منابع

بختاورخان، محمد (۱۹۷۹)، مرآة العالم: تاریخ اورنگ‌زيب، به تصحيح و مقدمه و حواشی ساجده س- علوی، لاهور، اداره تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب لاهور.

بدخشی، میرزا محمد حارثی (۱۹۶۰)، تاریخ محمدی، تصحيح امتیاز علی عرشی، علی‌گره، کتابخانه رضا رام پور (هند).

\_\_\_\_\_ (۲۰۰۱/۱۳۸۰)، عبرت نامه، با تصحيح و حواشی سیده خورشید فاطمه حسینی، دهلی، بخش فارسی دانشکده هنر دانشگاه دهلی.

حسینی، سیده خورشید فاطمه (۲۰۰۱/۱۳۸۰)، پیشگفتار عبرت‌نامه (بنگرید همین منابع: حارثی بدخشی، عبرت‌نامه). خافی خان، محمد هاشم خان (۱۸۷۴)، منتخب اللباب، به اهتمام کبیرالدین احمد صاحب، کلکته، آسیاتیک سوسایتی بنگاله. سید حسین‌زاده، هدی (۱۳۸۷)، «بدخشی (بدخشان)»، میرزا محمد»، در دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، ج ۲، زیر نظر فرهنگستان زبان و ادب فارسی، به سرپرستی علی محمد مؤذنی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۸۲۱-۸۲۳.

شاه‌نوازخان، صمصام‌الدوله (۱۸۸۸)، مآثر الامراء، ج ۱، به تصحيح مولوی عبدالرحیم، کلکته، آسیاتیک سوسایتی بنگاله.

\_\_\_\_\_ (۱۸۹۰)، مآثر الامراء، ج ۲، به تصحيح مولوی عبدالرحیم و مولوی میرزا اشرف‌علی، کلکته، آسیاتیک سوسایتی بنگاله.

عرشی، امتیاز علی (۱۹۶۰)، مقدمه تاریخ محمدی (بنگرید همین منابع: حارثی بدخشی، تاریخ محمدی). فهرست رامپور (۱۹۹۶/۱۳۷۵)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه رضا - رامپور، رامپور، کتابخانه رضا رامپور. فهرست ندوة العلماء (۱۳۶۵)، فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانه ندوة العلماء لکهنو، دهلی نو، مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند - خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو. قریشی، محمد افضل (۱۳۸۴)، «آصف‌الدوله، ابراهیم»، در دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، زیر نظر فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۷۷.

منزوی، احمد (۱۳۷۴)، فهرستواره کتاب های فارسی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.  
\_\_\_\_\_ (۱۹۸۸/۱۳۶۷)، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.  
نوشاهی، عارف (۱۳۷۶)، «بدخشی، محمد بن رستم»، در دانشنامه جهان اسلام، ج ۲، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلام، ص ۴۷۷-۴۷۸.  
\_\_\_\_\_ (۱۹۸۳/۱۳۶۲)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان- کراچی، لاهور، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.

Elliot, M, and John Dowson (1990), *The History of India*, Delhi, Low Price Publication.

Ethe, Hermann (1937), *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, Oxford,

Hidayat Husain, M (1923), *Catalogue of the Arabic Manuscripts in The Buhar Library*, Calcutta, Imperial Library in Calcutta.

Ivanow, Wladimir (1926), *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Munuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, Calcutta Asiatic Society of Bengal.

Khuda Bakhsh (1977), *Catalogue of the Arabic and Persian Munuscripts in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library*, Patna, Khuda Bakhsh Oriental Public Library.

Rieu, Charles (1966), *Catalogue of the Arabic and Persian Munuscripts in the British Museum*, Oxford, *British Museum*.

Storey. C.A(1970), *A Persian Literature*, London, Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland.


## References

- Arshi, Imtiāz Ali (1960), Introduction to *Tārīkh-i Muḥammadī* (see same source: Harithī Badakhshī, *Tārīkh-i Muḥammadī*).
- Badakhshī, Mirzā Muhammad Ḥārithī (1960), *Tārīkh-i Muḥammadī*, ed. Imtiāz Ali Arshi, Aligarh, Rezā Rampur Library (India).
- (2001/1380), *Ibrat-nāmah*, ed. and annotated by Seyyedeh Khurshid Fātemeh Hosseini, Delhi, Persian Department, Faculty of Arts, University of Delhi.
- Bakhtāvar Khān, Muhammad (1979), *Mir'āt al-Ālam: Tārīkh-i Aurangzīb*, edited with introduction and notes by Sajida S. Alavi, Lahore, Idārah-yi Taḥqīqāt-i Pākistān, University of the Punjab.
- Fihrist-i Nuskhah-hā-yi Khaṭṭī-yi 'Arabī-yi Kitābkhānah-yi Nadwat al-'Ulamā'* (1986/1365), Lucknow, New Delhi, Markaz-i Taḥqīqāt-i Zabān-i Fārsī dar Hind.
- Fihrist-i Nuskhah-hā-yi Khaṭṭī-yi Fārsī-yi Kitābkhānah-yi Rezā Rāmpūr* (1996/1375), Rampur, Rezā Library.
- Hosseini, Seyyedeh Khurshid Fātemeh (2001/1380), Preface to *Ibrat-nāmah* (see same source: Harithī Badakhshī, *Ibrat-nāmah*).
- Khāfī Khān, Muhammad Hāshim Khān (1874), *Muntakhab al-Lubāb*, ed. Kabiruddin Ahmad Sahib, Calcutta, Asiatic Society of Bengal.
- Monzavi, Ahmad (1995/1374), *Fihristvārah-yi Kitābhā-yi Fārsī*, Tehran, Anjuman-i Āṣār va Mafākhir-i Farhangī.
- (1988/1367), *Fihrist-i Mushtarak-i Nuskhah-hā-yi Khaṭṭī-yi Fārsī-yi Pākistān*, Islamabad, Markaz-i Taḥqīqāt-i Fārsī-yi Īrān va Pākistān.
- Noshāhi, Āref (1997/1376), "Badakhshī, Muhammad ibn Rustam," in *Dā'irat al-Ma'ārif-i Buzurg-i Islāmī*, vol. 2, Tehran, p. 477–478.
- (1983/1362), *Fihrist-i Nuskhah-hā-yi Khaṭṭī-yi Fārsī-yi Mūzah-yi Millī-yi Pākistān (Karachi)*, Lahore, Markaz-i Taḥqīqāt-i Fārsī-yi Īrān va Pākistān.

- Qureyshi, Mohammad Afzal (2005/1384), “Āṣaf al-Dawlah, Ibrāhīm,” in *Dāneshnāmah-yi Zabān va Adab-i Fārsī dar Shībh-i Qārah*, Tehran, Farhangistān-i Zabān va Adab-i Fārsī, p. 77.
- Seyed Hosseinzādeh, Hodā (2008/1387), “Badakhshi (Badakhshani), Mirzā Muhammad,” in *Dāneshnāmah-yi Zabān va Adab-i Fārsī dar Shībh-i Qārah*, vol. 2, Tehran, Farhangistān-i Zabān va Adab-i Fārsī, pp. 821–823.
- Shāh Nawāz Khān, Samsām al-Dawlah (1888), *Ma’āthir al-Umara’*, vol. 1, ed. Maulvi Abdul Rahim, Calcutta, Asiatic Society of Bengal.
- (1890), *Ma’āthir al-Umara’*, vol. 2, ed. Maulvi Abdul Rahim and Maulvi Mirza Ashraf Ali, Calcutta, Asiatic Society of Bengal. □

ارسال: ۱۴۰۳/۰۲/۰۲

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۷

 10.22034/nf.2025.541597.

## همایون در ایران: میرنفرودت اقامت (بررسی و تحلیل منابع مکتوب)

کریم نجفی برزگر\* (دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

چکیده: با فوت بابر در ۹۳۷ق/ ۱۵۳۰م پسر ارشدش نصیرالدین محمد همایون بر تخت سلطنت نشست. وی پس از استقرار در دهلی، برای تثبیت حاکمیت خود درگیری‌های سختی با حاکمان زمان از جمله شیرشاه سوری افغان ملقب به بهادرشاه داشت و از طرف دیگر مورد حسادت برادرانش کامران میرزا و عسکری میرزا، که قصد قتل او را داشتند، قرار گرفت. همایون در سال ۹۵۱ به توصیه بیرام خان هند را به قصد ایران ترک کرد. از زمان سفر همایون به ایران و بازگشت وی به هند که با کمک شاه طهماسب صفوی مجدداً به تخت سلطنت رسید، پانزده سال طول کشید که از این مدت ۱۴ ماه را در دربار صفوی گذراند. همایون از طریق هرات، مشهد و سبزوار روانه قزوین شد و پس از ملاقات با شاه طهماسب و بعد از یکسال و دو ماه اقامت در ایران، به یاری شاه طهماسب و از طریق سبزوار و دامغان و بسطام و تربت جام ابتدا قندهار و بعد کابل را تصرف کرد و سپس با سرکوب کامران میرزا به دهلی رفت. وی سرانجام در ۱۱ ربیع الاول ۹۶۳، در ۴۹ سالگی درگذشت.

کلیدواژه: همایون‌شاه، ایران، شاه طهماسب، کامران میرزا، بیرام خان.

### ۱. مقدمه:

بعد از فروپاشی آخرین دولت مسلمان شمال هند (سلاطین دهلی) در سال ۹۳۲ق و هم‌زمان با فرمانروایی دولت‌های مسلمان جنوب هند (از ۷۴۸ تا ۱۰۹۸ق)، بابر به قصد تصرف دهلی عازم هند

---

\* k.najafibarzegar@at.ac.ir

شد و با ابراهیم لودی در محل پانی پت، نزدیک دهلی، مصاف داد و بعد از شکست و به قتل رسیدن او، وارد دهلی شد و در ۹۳۲ق/ ۱۵۲۶م، بر تخت نشست و سلسلهٔ بابرین را تأسیس کرد.

## ۲. بنیانگذار تیموریان هند، ظهیرالدین محمد بابر (۹۳۲-۹۳۷ق/ ۱۴۹۴-۱۵۳۰م)

بابر، پسر عمر شیخ میرزا، از نوادگان امیر تیمور و قتلخ نگار خانم، دختر یونس خان ملقب به خان کبیر، از نواده‌های جغتایی خان، فرزند چنگیزخان بود (علاّمی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۸۶). دورهٔ زندگانی او را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: از تولد تا جلوس بر تخت سلطنت فرغانه (۸۹۹ق)؛ نبرد با شیبیک خان/ شیبانی خان، مؤسس سلسلهٔ ازبکان، و عبیدالله خان ازبک، بر سر تصرف سمرقند و تصرف هند؛ و تأسیس سلسلهٔ بابرین هند.

بابر به نوشته مؤلف تاریخ فرشته، در ۶ محرم ۸۸۸ ق/ ۱۴۸۳م متولد شد (فرشته ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲؛ علاّمی ۱۸۷۷، همان‌جا؛ خواندمیر ۱۳۵۳، ج ۴، ص ۹۵). در دوازده‌سالگی، پدر را از دست داد و در ۵ رمضان ۸۹۹ ق/ ۱۴۹۴م، در اندجان، پایتخت فرغانه، به پادشاهی رسید و لقب ظهیرالدین محمد یافت (بابر ۱۳۰۸ق، ج ۱، ص ۲؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲؛ علاّمی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۸۷). دخترش، گلبدن بیگم، سال جلوس او را بر تخت پادشاهی ۹۰۹ق ضبط کرده است (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۲۹-۳۰).

بابر از ابتدا با حملات و تهاجمات سلاطین جغتائیه، تیموریه و ازبکیه مواجه شد. از این‌رو، کوشید ماوراءالنهر را تحت تسلط خود درآورد. او برای تصرف شهرها و نواحی حاصلخیز آسیای مرکزی، با خویشاوندان به جنگ برخاست (علاّمی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۸۸؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۲۳). سلطان احمد میرزا، عموی بابر و حاکم سمرقند، سپس محمود سلطان خان، دایی سمرقند بار دیگر به دست شیبانی خان افتاد (محمدیار بن عرب قطغان ۱۳۸۶، ص ۶۵-۶۸؛ جهانگشای خاقان ۱۹۸۶، ص ۳۲۶). ازبکان در حصار شادمان، بابر را محاصره کردند. این محاصره شش ماه طول کشید. از این‌رو، شیبیک خان به بابر پیغام داد اگر خواهر خود، خانزاده بیگم، را به او بدهد، بین آنان صلح خواهد شد و او محاصره را خواهد شکست. بابر به خواستهٔ او پاسخ مثبت داد و بدین ترتیب، خانزاده بیگم به عقد شیبیک خان درآمد (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۰).

پس از آن، بابر مدتی در قندز و بدخشان بود. در بدخشان، مورد استقبال خسروشاه، حاکم آنجا، قرار گرفت و سپس، به کمک نیروی نظامی او به کابل رفت و در اواخر ربیع الثانی سال ۹۱۰ ق آن شهر را از محمد مقیم ارغون، امیر شهر، بازپس گرفت و در آنجا ماند (علامی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۱۴۱؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۱؛ خواندمیر، ج ۴، ص ۳۰۸). در سال ۹۱۱ ق، سلطان حسین میرزا بایقرا، فرمانروای هرات، از بیم شیبانی خان از بابر کمک خواست و او رهسپار هرات شد و با آنکه در راه خیر مرگ سلطان حسین میرزا بایقرا را شنید، به حرکت خود ادامه داد و در هرات، با بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا، پسران سلطان حسین میرزا بایقرا، ملاقات کرد، ولی کوشش هایش برای اتحاد بر ضد ازبکان به جایی نرسید (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۲؛ علامی ۱۸۷۷، ص ۸۹-۹۰؛ ریاض الاسلام ۱۳۷۳، ص ۲۰-۲۱؛ روملو ۱۳۵۷، ص ۱۲۲-۱۲۳). با مرگ سلطان حسین میرزا بایقرا و بی لیاقتی پسرانش، شیبانی خان بخش بزرگی از خراسان را فتح کرد. در نتیجه، بابر از طریق هندوکش به کابل بازگشت. در سال ۹۱۳ ق، قندهار و زمین داور را از دست ارغون‌ها گرفت و برادر خود، ناصرالدین میرزا، را به حکومت قندهار منصوب کرد و در همان سال خود را بابر پادشاه خواند.

با کشته شدن شیبانی خان در سال ۹۱۶ ق، در جنگ مرو، به دست شاه اسماعیل اول صفوی، فرصت مناسبی به دست بابر افتاد. او در زمستان سال ۹۱۷ ق، برای بار سوم، به سوی سمرقند حرکت کرد. چون به بدخشان رسید، با میرزا خان، پسرعمویش، به حصار شادمان رفت و حکومت آن نواحی به فرمان شاه اسماعیل اول، به خان میرزا تعلق گرفت (اسکندریک ۱۳۵۰ ج ۱، ص ۳۹). بابر پس از تسخیر آنجا، با فرستادن سفیری به دربار شاه اسماعیل، از او کمک خواست و وعده داد در صورت پیروزی کامل بر سمرقند و بخارا، خطبه به نام او بخواند و سکه ضرب کند (جهانگشای خاقان ۱۹۸۶، ص ۴۱۴؛ اسکندر بیگ ج ۱ ص ۱۴۰؛ خواندمیر ۱۳۵۳، ج ۴، ص ۵۲). شاه اسماعیل پذیرفت و احمد بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار را با گروهی جهت کمک نزد وی فرستاد تا بخش‌هایی از ماوراءالنهر را تسخیر کند (خواندمیر ۱۳۵۳، همان‌جا؛ جهانگشای خاقان ۱۹۸۶، ص ۴۱۳-۴۱۴؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۷). بابر به امداد شاه اسماعیل، با هفتاد هزار نفر و به نوشته فرشته، با شصت هزار نفر به بخارا و سمرقند رفت و سلاطین اوزبک، مانند عبیدالله خان و جانی بیگ سلطان را شکست داد و بخارا را گرفت.

در نیمهٔ رجب همان سال به سمرقند رفت و بر تخت جلوس کرد، خطبهٔ اثنی‌عشری به نام شاه اسماعیل خواند و هشت ماه در آنجا ماند (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۸؛ نجفی بزرگ ۱۳۹۳، ص ۵۷-۵۸). مردم سنی مذهب سمرقند ابتدا از جلوس او بر تخت سلطنت سمرقند خوشحال شدند، ولی بعد، چون دریافتند او هواخواه قزلباشان شیعی شده است، از او بیزار شدند (ریاض‌الاسلام ۱۳۷۳، ص ۲۹). از این رو، بابر ناگزیر نیروهای کمکی ایرانی را از سمرقند با احترام و پاداش مرخص کرد و نزد شاه اسماعیل گسیل داشت و خود عزم تسخیر بخارا کرد. چون به آنجا رسید، محمدمزید ترخان، حاکم بخارا، صورت واقعه را به بابر شاه عریضه کرد (روملو ۱۳۵۷، ص ۱۶۸-۱۷۰). بابر از سمرقند بیرون آمد. عبیدالله خان با شنیدن این خبر، با سپاهی از ازبکان به طرف تومان خیرآباد رفت، در کنار کول ملک با بابر جنگید (صفر ۹۱۸ق) و بابر شکست خورد و به حصار شادمان رفت (اسکندریک ۱۳۵۰، همان‌جا؛ روملو ۱۳۵۷، ص ۱۷۰؛ بابر ۱۳۰۸، ص ۳۵۶-۳۵۸؛ علامی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۹۱؛ واصفی ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۳۶؛ فرشته ۱۳۸۸، همان‌جا). از آنجا سفیری جهت دریافت کمک نزد بیرام بیگ قرامانلو، حاکم ایرانی بلخ، فرستاد و او امیر محمد شیرازی را با سیصد نیروی کمکی نزد وی فرستاد (روملو ۱۳۵۷، ص ۱۷۰)، اما با وجود این تمهیدات، عبیدالله خان حصار شادمان را تسخیر کرد و متوجه سمرقند شد. به نوشتهٔ محمد معصوم، بابر در سال ۹۲۲ق و به قول فرشته، در سال ۹۲۵ق و به روایتی در سال ۹۲۶ق، قندهار را در محاصره گرفت، ناحیهٔ گرمسیر را تسخیر کرد و از دست شجاع بیگ ارغون خارج ساخت و حکومت آنجا را به پسرش، کامران میرزا، و حکومت قندهار را به برادر خود، ناصرالدین میرزا، داد (روملو ۱۳۵۷، ص ۲۲۰-۲۲۱؛ اسکندریک ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۹۰-۹۱؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۷؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۱) و چون دیگر آمیدی به فتح ماوراءالنهر و بازپس گرفتن سمرقند نداشت و در آسیای مرکزی به واسطهٔ وجود ازبکان و در ایران به دلیل حضور دولت مقتدر صفویان نمی‌توانست قلمروش را توسعه بدهد، متوجه هندوستان شد (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۹؛ نجفی بزرگ ۱۳۹۳، ص ۶۷-۶۹).

### ۳. جلوس بابر در دهلی

بابر از ۹۱۱ق، حملات خود را به هند آغاز کرد و در چند قشون‌کشی مظفرانه بعضی از نقاط مرزی، مانند گردنهٔ خیبر و پیشاور را نیز که از نظر استراتژی نظامی مهم بودند، به دست آورد. در

۹۳۱ق، از رود سند عبور کرد و پیشاور، جهلم، سیالکوت و لاهور را تصرف و بعد عزم دهلی کرد (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۹-۴۱). بابر در نزدیکی دهلی، با لشکریان ابراهیم لودی، امپراتور هند، مواجه شد. در ۹۳۲ق، دو طرف در میدان پانی پت با هم تلافی کردند. بابر پیروز از میدان بیرون آمد، ابراهیم لودی شکست خورد و به قتل رسید. بابر بر ویرانه‌های دولت لودیان، دهلی را به دست گرفت و در ۱۲ رجب ۹۳۲ق/ ۲۴ آوریل ۱۵۲۶م خود را امپراتور هند اعلام کرد و روز جمعه به نام او خطبه خواندند (بابر ۱۳۰۸، همان‌جا؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۴۱-۴۰؛ روملو ۱۳۵۷، ص ۲۵۴-۲۵۵؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۸).

پس از جلوس شاه طهماسب اول بر تخت سلطنت (۹۳۰ق)، بابر سفیری به نام خواجگی برای تبریک جلوس او اعزام کرد که در اواخر ۹۳۳ق به اتفاق سلیمان آقا، ایلچی شاه طهماسب، به همراه هدایا نزد بابر مراجعت نمود (بابر ۱۳۰۸ق، ص ۵۴۰-۵۶۶؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲ ص ۴۶-۴۷). شاه طهماسب با پیروزی در نبرد جام و شکست ازبکان، ایلچی‌ای به نام حسن چلبی را همراه با نامه‌ای رسمی که حاوی پیروزی‌های درخشان او بر ازبکان بود، به دربار بابر فرستاد. حسن چلبی در ۱۵ جمادی‌الاول ۹۳۵ق/ ۲۵ ژوئن ۱۵۲۹م وارد هند شد (ریاض‌الاسلام ۱۳۷۳، ص ۴۷).

با فتح دهلی، افغان‌ها، که در جنگ پانی پت شکست خورده بودند و برای استرداد سلطنت از دست‌رفته خود تلاش می‌کردند، در چونپور قوای خود را متمرکز کردند، اما بر اثر تلاش‌های بابر و ولیعهدش، همایون، ره به جایی نبردند (آفتاب اصغر ۱۳۶۴، ص ۲۰، ص ۱۳۶). ازسوی دیگر، رانا سانگا، پادشاه هندوی چیتور، اتحادیه‌ای از راجپوتان و افغانان علیه بابر تشکیل داد و امپراتوری نوین‌پاد تیموری را تهدید کرد. در ۹۳۳ق، رانا سانگا همراه محمود خان لودی، برادر امپراتور مقتول هند، برای برانداختن تیموریان به آگره رفت و در حوالی فتح پور سیکری با بابر جنگید، اما شکست خورد. بابر بعد از این فتح، «غازی» خوانده شد (هروی ۱۹۲۷، ج ۲ ص ۲۰-۲۶) و اغلب قلاع و استحکامات مهم راجپوتان و مناطق افغان‌شین هندوستان را ضمیمه سلطنت خود کرد و تا سواحل بنگال پیش رفت و دولتی نیرومند بنیاد نهاد و سرانجام در ۵ جمادی‌الاول ۹۳۷ق/ ۲۵ دسامبر ۱۵۳۰م در آگره در گذشت (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۵۲؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲ ص ۵۷، هروی ۱۹۲۷، ج ۲، ص ۲۶-۲۷). به‌موجب وصیتش، در کابل به خاک سپرده شد. ظریفان «بهشت روزی باد» تاریخ فوت او یافتند. پس از او، پسرش، همایون، در ۹ جمادی‌الاول ۹۳۷ق/ ۲۵ دسامبر ۱۵۳۰م در آگره به

سلطنت رسید (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۵۳). عبارت «خیرالملوک» را ماده‌تاریخ جلوس او ذکر کرده‌اند (علامی، ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۱۹۱).

#### ۴. نصیرالدین محمد همایون

دوره سلطنت همایون از جهت سیاسی اهمیت زیادی دارد. چراکه او با تلاش‌های خود یک‌بار دیگر حوادث تاریخ هند را به نفع تیموریان تغییر داد و دوباره سلسله تیموریان هند را تأسیس نمود. از این جهت وی را می‌توان «مؤسس ثانی سلسله تیموریان/ مغولان اعظم» نامید (بداؤنی ۱۳۸۰، ج ۱ ص ۲۳۶-۲۳۷؛ آفتاب اصغر ۱۳۶۴، ص ۶۹-۶۸). وقایع و حوادث زندگانی او را می‌توان به چهار دوره مهم تقسیم کرد: شاهزادگی، پادشاهی، انحطاط و تبعید و دوره بازگشت.

همایون، پسر ارشد ظهیرالدین بابر، در ۴ ذی‌قعدة ۹۱۳ق/ ۶ مارس ۱۵۰۸م در کابل متولد شد (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۵). ماده‌تاریخ تولد او را «همایون خان» و «شاه فیروز قده» یافته‌اند. (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، همان‌جا). وی در دوازده‌سالگی، در ۹۲۵ق، با سمت استاندار به بدخشان رفت و حدود شش سال در آن سمت باقی ماند (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۷). در آخرین لشکرکشی بابر به هند (۹۳۱ق)، که به استقرار دولت تیموری در آن دیار انجامید، از بدخشان به هند احضار شد و به نام معاون فرمانده کل ارتش بابر در اغلب عملیات جنگی همراه بابر جنگید و در تسخیر پایگاه‌های مهم دشمن، مانند آگره، حصار فیروزه و جونپور رشادت زیادی از خود نشان داد (آفتاب اصغر ۱۳۶۴، ص ۶۸-۶۹).

همایون در ۹ جمادی‌الاول ۹۳۷ق، به جانشینی پدر بر تخت سلطنت نشست و طبق وصیت پدر یا برادران به لطف و مدارا رفتار کرد و قلمرو وسیع خود را بین آنان قسمت نمود (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲ ص ۶۲؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۵۴). وی پس از تحکیم مبانی سلطنت در ۹۳۸ق و تسخیر قلعه کالنجر، حملات پیروزمندانه خود را به اطراف و اکناف کشور آغاز کرد و پس از خاموش گردانیدن فتنه عالم خان، پسر سلطان سکندر لودی، در جونپور به آگره بازگشت (بداؤنی ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۳۷). در آن اوان، محمدزمان میرزا، شوهر خواهر همایون و توده سلطان حسین میرزا که مدعی سلطنت بود، از زندان گریخت و تحت حمایت سلطان بهادر گجراتی درآمد. همایون، محمدزمان میرزا را طلبید و در ۹۴۱ق به قصد گوشمالی سلطان بهادر به طرف گجرات لشکر کشید و در منچپور مقابل

شدند. سلطان بهادر شکست خورد و به چانپانیر، پایتخت گجرات، و بعد احمدآباد رفت (بداؤنی ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۳۷؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۱؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۶۳-۶۵). همایون چانپانیر و احمدآباد را تصرف کرد و احمدآباد را به میرزا عسگری و پتن را به یادگار ناصر میرزا داد (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۶۸-۷۰؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۷۱). در ۹۴۳ق، با مخالفت شیر خان سوری افغان، مشهور به شیر شاه و ملقب به بهادر شاه، روبه‌رو شد. چون شیر خان سوری بیهار، جونیور و قلعه چنار را گرفت و به بنگاله رفت، همایون در ۹۴۳ق، قلعه چنار را محاصره کرد و چون مدت محاصره گذشت، محمد رومی خان را مأمور فتح حصار کرد و او در کمال سهولت و تدبیر قلعه را گرفت. در همان ایام، سلطان محمود حاکم بنگاله را به اردوی همایون رسانید و از او خواست تا به بنگاله رود. ازاین‌رو، همایون در ۹۴۵ق، عزیمت بنگاله کرد. شیر خان با اطلاع از این حادثه، پسر خود، جلال خان، را با گروهی مأمور محافظت از گدهی، که سر راه بنگاله واقع است، فرستاد. همایون نیز جهانگیر بیک مغول را مأمور تسخیر گدهی کرد. اما چون او با ایلغار جلال خان و یارانش مواجه و زخمی شد، همایون خود به گدهی رفت. ازاین‌رو، جلال خان و همراهانش به گور دارالملک بنگاله رفتند و شیر خان به چهارکند گریخت. همایون گور را مسخر ساخته و موسوم به جنت‌آباد گردانید. سرانجام، پس از سه ماه اقامت در آنجا بنگاله را به جهانگیر بیک و ابراهیم بیک، از امرای مغول، داد (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۲؛ بداؤنی ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۰) و خود برای تشبیه و دفع محمدزمان میرزا، که آغاز مخالفت نموده بود، رفت (علامی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۱۹۴)، اما محمدزمان میرزا در اثنای راه، که به تحریک سلطان بهادر به سند و لاهور رفته بود، به گجرات بازگشت، طلب عفو کرد و مورد عفو قرار گرفت (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۳-۹۸).

## ۵. استقبال همایون در سیستان

همایون چون از توطئه برادران خود، عسگری میرزا و کامران میرزا برای قتل خود باخبر شد، در ۹۵۱ق، به توصیه بیرام خان، همراه او و ۲۲ نفر دیگر هند را به قصد ایران ترک کرد (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲ ص ۸؛ روملو ۱۳۵۷، ص ۳۹۸؛ خورشاه ۱۳۷۹، ص ۱۴۸؛ رای ۱۳۸۳، ص ۱۹-۲۴) و از راه سیستان و هرات به قزوین عزیمت کرد. همایون، به توصیه بیرام خان، از گرمسیر، نخستین نامه خود را توسط چولی بهادر ازبک برای شاه طهماسب ارسال داشت و از او اجازه ورود خواست (علامی ۱۷۸۸، ج ۱، ص

۳۰۳؛ مبارک، ۱۸۹۳). به نوشته برخی منابع، چون پاسخی دریافت نکرد، بدون اجازه وارد قلمرو شاه طهماسب شد. او در سیستان مورد استقبال احمد سلطان شاملو، حاکم آنجا، قرار گرفت (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۸۱؛ بوداق قزوینی ۱۳۹۱، ص ۱۰۶). چون شاه طهماسب نامه همایون را دریافت کرد، اجازه ورود او را اعلام نمود و درباره نحوه پذیرایی از وی و همراهانش نامه‌ای به محمد خان شرف‌الدین اوغلی تکلو نوشت (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۳-۸۲؛ علامی ۱۷۸۸، ج ۱، ص ۳۰۶-۳۱۰). همایون با استقبال شاهانه سلطان محمد میرزا در ذی‌قعدة ۹۵۰/ق ۲۱ فوریه ۱۵۴۴م و اتالیقش وارد هرات شد (روملو ۱۳۵۷، ص ۳۹۹؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۸۱؛ خورشاه ۱۳۷۹، ص ۱۰۵؛ بوداق قزوینی ۱۳۹۱، ص ۱۰۷؛ علامی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۳۱۸-۳۱۹) و از آنجا به جام رفت. در آنجا مقابر شیخ احمد جامی، مشهور به ژنده پیل، و قاسم انوار را زیارت کرد و یک رباعی بر دیوار مزار شیخ احمد جامی نوشت (نویسی ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۱۹۳). سپس در ۱۵ محرم ۹۵۱/ق ۸ آوریل ۱۵۴۴، وارد مشهد شد و بزرگان شهر از جمله شاهقلی سلطان استاجلو، حاکم مشهد، به استقبال او رفتند (خورشاه ۱۳۷۹، ص ۱۴۹؛ علامی ۱۷۸۸، ج ۱، ص ۴۳۵). همایون پس از ورود به شهر، به زیارت روضه مقدس امام رضا(ع) رفت تا از این طریق نظر شاه طهماسب را، که شیعه متعصبی بود، جلب کند.

#### ۶. دیدار همایون با شاه طهماسب در قزوین

همایون با شاه طهماسب، در جمادی‌الاول ۹۵۱ق در قزوین، دیدار و هدایایی تقدیم شاه صفوی کرد (خورشاه ۱۳۷۹، ص ۱۵۰؛ روملو ۱۳۵۷، ص ۴۰۱؛ قمی ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۰۸). در مورد محل این ملاقات بین مورخان اختلاف نظر است. فرشته آن را بیلاق قیدار بین ابهر و سلطانیه (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۷۲) و قمی ابهر می‌داند (قمی ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۰۷). همایون پس از دیدار از اردبیل و زیارت قبور مشایخ صفوی به قزوین بازگشت. شاه طهماسب نیز به وسیله قاضی جهان قزوینی وزیر چند سند به امضای همایون رساند و اظهار داشت در صورتی کمک نظامی به او خواهد کرد که قندهار را به دولت صفوی واگذار کند و منابر هند را به اسماء ائمه مزین نماید (قمی ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۳۱۰؛ اسکندربیک ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۹۸-۹۹). چون همایون این شرایط را پذیرفت، شاه طهماسب نیز فرزند خود، سلطان میرزا را که طفلی بیش نبود، با دوازده‌هزار نفر از قزلباش به سرکردگی بوداق خان

قاجار الله سلطان مراد میرزا و چند نفر دیگر، از جمله شاهقلی سلطان افشار، حاکم کرمان، و احمد سلطان، والی سیستان، و حیدر سلطان، حاکم نیشابور، در اختیار همایون قرار داد. همایون پس از دیدار از تبریز و اردبیل و زیارت قبور مشایخ صفویه، به قزوین بازگشت و از شاه طهماسب خداحافظی کرد و همراه نیروهای ایرانی و ده هزار سوار جرّار و به قولی دوازده هزار سوار رهسپار قندهار شد (قمی ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۰۹-۳۱۳؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۳-۸۲؛ روملو ۱۳۵۷، ص ۴۰۴-۳۹۸؛ خورشاه ۱۳۷۹: ۱۵۲-۱۵۱). همایون و شاه طهماسب در زمان حکومتشان رابطه‌ای صمیمانه داشتند و از هرگونه تنش در مرزهای یکدیگر پرهیز می کردند (بیات ۱۹۴۱، ص ۱۱؛ نجفی برزگر ۱۳۹۳، ص ۱۰۰-۱۰۲). همایون در ۹۵۲ق، با انتشار خبر مرگ شیر شاه، عزم بازپس‌گیری سلطنت موروثی خود را کرد و برخلاف عهد و پیمانی که با شاه طهماسب داشت، راه افغانستان در پیش گرفت و کابل و قندهار را تصرف کرد. شاه طهماسب نه تنها واکنشی به این کار همایون نشان نداد، بلکه ولدبیگ تکلو را با شماری از گرجیان به هند فرستاد تا فتح کابل را تبریک بگوید. ولدبیگ در بازگشت از طرف همایون نامه‌ای برای شاه صفوی و دعوت‌نامه‌هایی برای عبدالصمد نقاش و دیگران آورد.

همایون در ۹۵۴ق، به بدخشان رفت و با برادرش، کامران میرزا، جنگید که به پیروزی همایون انجامید (روملو ۱۳۵۷، ص ۴۲۰-۴۲۱). در ۹۵۶ یا ۹۵۷ق، همایون، قاضی شیخعلی، وزیر مالیه خود را با نامه‌ای مشعر بر شورش کامران میرزا و در ضمن تسلیت در سوگ بهرام میرزا فرستاد و شاه صفوی نیز به وسیله کمال‌الدین الغ بیگ عرب گیرلو پاسخ دوستانه‌ای برای او فرستاد. همایون در ۹۵۸ق، خواجه غازی را به عنوان سفیر به ایران فرستاد و او دو سال در ایران ماند و در ۹۶۱ق، به هند بازگشت. همایون در ۹۶۱ق، با استفاده از نزاع و کشمکش جانشینان شیر شاه سوری و رؤسای افغانه هند، دوباره عزم فتح هند کرد و پیشاور و لاهور را گرفت. در ۹۶۲ق، دهلی را تسخیر کرد و بار دیگر سلسله تیموریان هند را بنا نهاد و سرانجام در ۱۱ ربیع‌الاول و به نوشته تتوی، در پانزدهم همان ماه در سال ۹۶۳ق، درگذشت. ماده تاریخ مرگ او را مولانا سید نجم‌الدین قاسم کاهی سمرقندی «همایون پادشاه از بام افتاد» گفته است. او در دهلی به خاک سپرده شد (قزوینی و تتوی ۱۳۸۳، ص ۵۶۴، خافی خان ۱۸۶۹، ج ۱، ص ۴۶۶؛ بدافنی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱۹؛ فرشته، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴). بعد از او پسرش جلال‌الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ق) به سلطنت رسید.

## ۷. مسیر رفت و برگشت همایون و همراهان وی به ایران

تاریخ دوره سفر همایون به ایران، به گفته سوکومار رای (۱۳۸۳)، در تاریخ هند مورد غفلت قرار گرفته است، چراکه تاریخ‌نگاران هندی ترجیح می‌دهند این دوره را بیرون از گستره تلاش تاریخ‌نویسی خود نشان دهند، با این پندار که رفتار همایون در ایران را خارج از ارتباط مستقیم با تاریخ هند می‌شمارند (رای ۱۳۸۳، ص ۱۳). زمانی که همایون تمام امیدهایش را در هند از دست داد و دیگر نتوانست در سند بماند، تصمیم گرفت رهسپار سفر مکه معظمه شود، اما سپاه دشمن آن قدر نزدیک شده بود که فرصتی برای این کار نیافت و ناگزیر عازم قندهار شد.

وی در هفتم ربیع‌الاول ۹۵۰ق، عازم سفر شد و از قصبه جون به سوی قندهار، که بخشی از آن در تصرف برادرش کامران میرزا بود، حرکت کرد. طبق نظر جوهر آفتابیچی، مسیر حرکت وی از جون، در ساحل شرقی رود سند، آغاز شد و کاروان سلطنتی از سیوان و گانداوه گذشت و به مستانگ (زمستونگ) در ایالت سند رسید (آفتابیچی ۱۹۵۱، ص ۱۱۶). طبق گفته علامی، کاروان سلطنتی از جون به طرف سپی (سیوستان) حرکت کرد و پس از عبور از شال (کوئته امروز) به دلیل آگاه شدن از نقشه شوم کامران میرزا، از ادامه مسیر منصرف شد و به طرف مستونگ برگشت (علامی ۱۸۷۷، ص...). طبق گفته گلبدن بیگم، کاروان سلطنتی از جون به طرف سپی حرکت کرد و پس از عبور از بهکر سند به مستونگ، در حدود ۱۵۰ مایلی جنوب شرقی قندهار، رسید (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص). مسیری را که علامی بیان کرده است، معتبرتر به نظر می‌رسد. به پیشنهاد همایون، کاروان سلطنتی از مستونگ به طرف گرمسیر، که محلی بین قندهار و خراسان بود، به راه افتاد. متأسفانه در هیچ منبعی تاریخ مشخصی برای این سفر به دست نیامد، هرچند که از منابع معتبر مشخص شده که همایون تا شوال ۹۵۰ق در گرمسیر اقامت کرد. در اول شوال ۹۵۰ق، وی از گرمسیر نامه‌ای برای شاه ایران، طهماسب صفوی، ارسال کرد (رای ۱۳۸۳، ص ۲۵-۳۰). همایون، به دلیل احتمال حمله میرزا عسکری، دیگر برادرش که در حوالی گرمسیر بود، توقف بیشتر در گرمسیر را صلاح ندانست و ناگزیر به سوی سیستان، که خارج از محدوده قندهار بود، رفت. در سیستان، وی و همراهانش مورد استقبال گرم احمد سلطان شاملو، حاکم سیستان، قرار گرفت (آفتابیچی ۱۹۵۱، ص ۱۱۵-۱۱۶).

با اینکه در سیستان همایون هنوز پاسخی از دربار صفوی دریافت نکرده بود، تصمیم گرفت دومین نامه را از سیستان برای شاه طهماسب ارسال کند، زیرا بیم آن می‌رفت که شاه ایران ورود همایون و همراهانش را به خاک ایران بدون اجازه اهانتی به خود تلقی کند. با این اندیشه، همایون دومین نامه را به دربار ایران ارسال کرد و از شاه ایران اجازه ورود خواست.

چون نامه همایون به دست شاه طهماسب رسید، وی از اینکه فرمانروای هند درخواست پناهندگی به دربار ایران را نموده بود، بسیار شادمان شد و دستور داد سه روز در قزوین برای ابراز شادی و ورود همایون به قلمرو وی طبل بنوازند و توسط قاصدان دربار پاسخی گرم برای نامه همایون ارسال داشت و آن‌ها را به نزد همایون فرستاد. همچنین، به تمام حکام و زیردستانش دستور داد که از شاه هند و همراهانش با احترام تمام استقبال نمایند و از وی و همراهانش در هر جا که مایل است توقف نماید، به گرمی پذیرایی شاهانه انجام شود و مردم نیز در آن شرکت کنند و همه نیازمندی‌های همایون و همراهانش باید از دولت صفوی تأمین شود و مردم همان‌گونه که از شاه ایران اطاعت می‌کنند، از همایون نیز اطاعت کنند (افضل التواریخ، ورق ۱۱۷b، تاریخ امیر محمود، ورق ۹۱b، به نقل از رای ۱۳۸۳، ص ۳۲-۳۳).

همایون با همراهانش به قصد دیدار از هرات، که در تصرف دولت صفوی بود، سیستان را ترک کرد تا پس از دیدار از هرات برای زیارت به مشهد برود. در هرات، نامه شاه طهماسب را دریافت کرد. از زمان حرکت همایون و همراهانش از جون تا رسیدن به مشهد مقدس و ادامه مسیر او را تا قزوین، براساس منابع مکتوب و در دسترس، مرور می‌کنیم:

شروع حرکت از جون: ۷ ربیع‌الاول ۹۵۰ق/ دسامبر ۱۵۴۳ م تا رسیدن به شال (کویته)، ۵ ماه بعد (رای ۱۳۸۳، ص ۲۲).

بازگشت از مستونگ به شال و رفتن به گرمسیر (به دلیل منصرف شدن از سفر به مکه معظمه): اقامت در گرمسیر تا شوال ۹۵۰ق.

پس از دریافت نامه دلگرم‌کننده شاه طهماسب، از سیستان به سوی قندهار و سپس به مشهد مقدس حرکت کرد: نوروز ۹۵۱ق وارد مشهد شد.

مسیر وی از گرمسیر (بین قندهار و خراسان) به قلعه حاجی‌بابا در هیرمند، قلعه اوگ، فراه و هرات رفت. براساس تواریخ معتبر، به‌ویژه افضل التواریخ (وراق الف و ب ۲۰۲، اکبرنامه، ج ۱، ص ۴۳۴)

همایون در اواخر سال ۹۵۰ق و اوایل ۹۵۱ق در هرات ماند تا نوروز ایرانیان را ببیند و طبق منابع مورد اشاره بیش از یک ماه و نیم در هرات ماند. از هرات به جام رفت (در ۱۴ شوال ۹۵۱) و تربت شیخ احمد جام ژنده‌پیل را زیارت کرد. از آنجا به مشهد رفت (صفر ۹۵۱ق) و مدت چهل روز در آنجا ماند و مرقد مطهر حضرت ثامن الحجج را زیارت کرد. در اواخر صفر یا اوایل ربیع‌الاول به نیشابور رفت و از آنجا به سبزوار، صوفی‌آباد، دامغان و بسطام رفت. در بسطام آرامگاه شیخ بایزید بسطامی را دیدار کرد و سپس به خرقان رفت و از تربت ابوالحسن خرقانی همت طلبید و به سمنان رفت و بر سر تربت شیخ علاءالدین سمنانی رفت و از طریق ساوه وارد قزوین شد و به پیشنهاد شاه طهماسب ۳ روز در قزوین مورد پذیرایی قرار گرفت و سپس به بیلاق شاه طهماسب در سورلوق (تاریخ‌الهی، ورق آ ۴۱۹) یا قیدار (فرشته ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۳۶)، که تا قزوین شش روز راه بود، رفت. ملاقات دو پادشاه در ۳۰ جمادی‌الاول ۹۵۱ق ثبت شده است. همایون چهار ماه نزد شاه طهماسب ماند و بعد از خداحافظی در ۳۰ رمضان ۹۵۱ق، به مشهد رسید. وی در ۱۴ شوال ۹۵۱ق، وارد جام شد و از طریق طبس خود را به سیستان رساند و سرانجام در ۷ محرم ۹۵۲، وارد قندهار شد.

## ۸. نتیجه‌گیری

آنچه از منابع مکتوب و موجود استنباط می‌شود این است که همه آن‌ها اشاره به سفر همایون در ۹۵۱ق، به ایران دارند، ولی درباره مدت اقامت وی در ایران به‌روشنی مطلبی بیان نمی‌کنند. مشخص است که از زمان تصمیم همایون به هجرت از هند به سوی سرزمین مکه معظمه و تغییر مسیر وی به سوی هرات و سیستان و پناه بردن به دربار صفوی و بازگشت پیروزمندانۀ وی به هند با حمایت دربار ایران و یاری نیروهای ایرانی و تأسیس مجدد سلطنت تیموریان هند، پانزده سال به طول انجامید. همه منابع فارسی هند و منابع غیرفارسی این نکته را تأیید می‌کنند. این در حالی است که به مدت اقامت وی در ایران چندان اهمیتی نمی‌دهند و به نظر می‌رسد آنچه برای تاریخ‌نگاران هندی و شاید غیرهندی اهمیت داشته است، همان بازگشت پیروزمندانۀ وی به هند و به قدرت رسیدن مجدد ایشان بوده است. به همین دلیل است که جسته‌گریخته در بعضی منابع درخصوص اقامت همایون در ایران به کمتر از یک سال و گاه به یک سال و جای دیگر به بیش از

یک سال اشاره شده است. آنچه در این منابع چشمگیر است رفتار شاه طهماسب و احترام شایسته وی به همایون و کاروان سلطنتی هند است که از آن به نام دیپلماسی ارزشمند دربار صفوی در تاریخ ثبت شده است. از این منظر هم انتقادی به تاریخ نگاران آن دوره نیست. اهمیت مدت اقامت همایون در ایران از منظر این پژوهش برای این است که این نکته مغفول مانده از تاریخ روابط ایران صفوی با تیموریان هند روشن شود و بدانیم در آن مدت همایون آیا تنها به بازگشت پیروزمندانه به هند با یاری شاه طهماسب می اندیشیده یا آینده روشنی را با بهره گیری از فرهنگ و تمدن ایرانی در سر می پرورانده است. اگر پندار دوم را بپذیریم، با توجه به دعوت همایون از هنرمندان و معماران و دانشمندان ایرانی به هند و نشست و برخاست با آنان برای جلب نظر آن‌ها به منظور سفر و مهاجرت به هند، قطعاً به این نتیجه می رسیم که وی به مدت اقامت بیشتری نیاز داشته است تا این مهم به حقیقت بپیوندد. شوق دیدار همایون از سوی دیگر، برای دیدن جاهای بیشتر ایران و آشنایی با سرزمین و مردم و بزرگان و هنرمندان این سرزمین، دلیل دیگری است که او آینده هند را به صورت کشوری دلپذیر ترسیم می کرده که با کمک ایرانیان باذوق و دانشمند و هنرمند می بایستی پی می ریخت. این اندیشه نمی توانسته ظرف مدت کوتاه اقامت، آن هم با آن دغدغه های فراوان از ترس برادران خودکامه وی و نیز سایه مدعی قدرتمندی مانند شیر شاه سوری فوری به منصفه ظهور برسد. افزون بر این‌ها، همایون تقریباً ۴ چهار ماه نزد شاه طهماسب ماند که از آن چهار ماه، مدت دو ماه را مورد غضب شاه بود و در سکوت گذشت و فرصتی یا دل و دماغی برای سفر و سیاحت و جمع آوری اطلاعات نداشت. از این رو، به نظر می رسد مدت اقامت وی با توجه به فراز و فرودهای رفتاری شاه طهماسب، به گواه تاریخ، بیش از یک سال بوده باشد.

جست و جوی کاوشگرانه در منابع هم تا حدودی این نظر را حمایت می کند: همایون و کاروان سلطنتی در ذی قعدة ۹۵۰ ق وارد سیستان شد. وی پس از دریافت دعوت شاه طهماسب در محرم ۹۵۱، یعنی حدود دو ماه بعد، وارد مشهد شد. دو پادشاه در جمادی الاول ۹۵۱ ق با یکدیگر دیدار کردند. همایون چهار ماه نزد شاه طهماسب ماند و در رمضان ۹۵۱ ق وارد مشهد شد. وی در هفتم محرم ۹۵۲ ق وارد قندهار شد، چنانچه به درستی این نظریه بسنده کنیم، روی هم رفته سفر همایون به ایران حدود چهارده ماه یا به عبارتی یک سال و دو ماه طول کشیده است.

نکته مهم دیگر این است که سفر همایون دارای برکات فراوان برای هند بوده است. یکی از مهم‌ترین نتایج و برکات این سفر تأسیس دوباره سلسله تیموریان هند و این بار زیر عنوان امپراتوری مغولان اعظم است. بدیهی است که از این زمان باید همایون را مؤسس واقعی این امپراتوری شمرد، هرچند اجل فرصتی نداد تا همایون از نعمات این سفر بیشتر بهره‌مند شود. نتیجه مهم دیگر سفر همایون به ایران، مهاجرت برخی از هنرمندان و معماران و طراحان و دانشمندان ایرانی با اجازه دربار صفوی به هند بود. در آخرین روز دیدار دو پادشاه، همایون درخواست سفر به اردبیل و دیدار از آرامگاه شیخ صفی‌الدین را داشت. وی ابتدا به اردبیل رفت و سپس از تبریز دیدن کرد. در تبریز با میر سید علی میرک و عبدالصمد شیرازی آشنا شد و آن‌ها را با خود به هند برد. این دو هنرمند، مبتکر نوعی سبک مخصوص هنر مغولی در شمال هند شدند. همایون در تبریز گویا با دختر معصوم بیگ، خواهرزاده شاه طهماسب، که برای او نامزد شده بود، ازدواج کرد. نکته آخر اینکه گسترش زبان و ادب و فرهنگ ایرانی در هند از این زمان آغاز شد و در زمان همین امپراتوری رشد کرد و در زمان اکبر، فرزند و جانشین همایون، به اوج رسید.

### منابع

- آفتاب اصغر (۱۳۶۴)، تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، لاهور، خانه فرهنگ ایران.
- آفتابیچی، جوهر (۱۹۵۱)، تذکره الواقعات، ترجمه احمدالدین احمد، کراچی، کاروان ادب.
- بابر، ظهیرالدین (۱۳۰۸)، بابرنامه یا توژک بابری، به کوشش میرزا محمد ملک‌الکتاب شیرازی، بمبئی.
- بداونی، عبدالقادر (۱۳۸۰)، منتخب التواریخ، ج ۱، به کوشش مولوی احمد علی صاحب، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بوداق قزوینی (۱۳۹۱)، جواهر الاخبار، به کوشش محسن بهرام نژاد، تهران، میراث مکتوب.
- بیات، بایزید (۱۹۴۱)، تذکره همایون و اکبر، به سعی و تصحیح محمد هدایت حسین.
- ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۵۰)، عالم آرای عباسی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- جهانگشای خاقان (۱۹۸۶)، به کوشش اله‌داد مضطر، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- خافی خان، محمد‌هاشم (۱۸۶۹)، منتخب التواریخ، کلکته، چاپ مولوی احمد و غلام قادر.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۵۳)، حبیب‌السیر، تهران، خیام.

خورشاه بن قباد احسینی (۴)، تاریخ ایلچی نظام شاه.  
رای، سوکومار (۱۳۸۳)، همایون در ایران، ترجمه کیوان فروزنده شهرکی، تهران، آرون.  
روملو، حسن بیک (۱۳۵۷)، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران، امیرکبیر.  
ریاض الاسلام (۱۳۷۳)، تاریخ روابط ایران و هند، ترجمه، محمداقرا آرم و عباسقلی غفاری فرد، تهران، امیرکبیر.  
علّامی، ابوالفضل (۱۸۷۷)، اکبرنامه، به کوشش آغا احمد علی و عبدالرحیم، کلکته،  
فرشته، محمداقاسم هندوشاه (۱۳۸۷)، تاریخ فرشته، ج ۱، تصحیح و تحشیه محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار  
و مفاخر فرهنگی.  
قزوینی، جعفر بیک آصف خان و قاضی احمد تنوی، (۱۳۸۳)، تاریخ الفی، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد،  
تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.  
قاضی احمد (۱۳۵۹)، خلاصه التواریخ، به کوشش احسان اشراقی. تهران، دانشگاه تهران.  
گلبدن بیگم (۱۹۲۵)، همایون نامه، کپی از روی نسخه خطی، لکهنو.  
محمدیار بن قطغان (۱۳۸۶)، مسخر البلاد «تاریخ شیبانیان»، به کوشش نادره جلالی، تهران، میراث مکتوب.  
نجفی برزگر، کریم (۱۳۹۳)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، تهران،  
دانشگاه پیام نور.  
نوایی، عبدالحسین (۱۳۵۱)، شاه طهماسب، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.  
واصفی، زین الدین محمود (۱۳۴۹)، الوقایع، به کوشش الکساندر بلدروف. تهران، بنیاد فرهنگ ایران.  
هروی، نظام الدین احمد (۱۹۱۳-۱۹۳۱)، طبقات اکبری، کلکته، مولوی هدایت حسین.

#### References

- Āftāb Asghar. (1985/1364 Sh). *Tārīkh-nivīsī-yi Fārsī dar Hind va Pākistān*. Lahore: Khānah-yi Farhang-i J.I. Iran.
- Āftābahchī, Jawhar. (1951). *Tazkirat al-Wāqī'āt*, trans. Ahmad al-Dīn Ahmad. Karachi: Karvān Adab.
- Afzal al-Tawārīkh* (MS). Anonymous.

- ‘Allami, Abu’l-Fazl. (1877). *Akbarnāma*, ed. Āghā Ahmad ‘Alī & ‘Abd al-Raḥīm. Calcutta.
- Bābur, Zahir al-Din. (1308 AH). *Bāburnāma (Tuzuk-i Bāburī)*, ed. Mirzā Muḥammad Malik al-Kuttāb Shīrāzī. Bombay.
- Badā’uni, ‘Abd al-Qādir. (2001/1380 Sh). *Muntakhab al-Tawārīkh*, vol. 1, ed. Maulavī Ahmad ‘Alī. Tehran: Anjuman-i Āthār va Mafākhir-i Farhangī.
- Budāq Qazvini. (2012/1391 Sh). *Jawāhir al-Akhhbār*, ed. Moḥsin Bahrām-Nizhād. Tehran: Mīrās-i Maktūb.
- Bayāt, Bāyazid. (1941). *Tazkirah-i Humāyūn va Akbar*, ed. Muḥammad Hidayat Ḥusayn.
- Firīšta, Muhammad Qāsim. (1873/1290 AH lithograph; 2008/1387 Sh critical ed.). *Tārīkh-i Firīšta*, ed. Muḥammad Rezā Naṣīrī. Tehran: Anjuman-i Āthār va Mafākhir-i Farhangī.
- Jahāngushā-yi Khāqān*. (1986). Ed. Ilaḥdād Muẓṭar. Islamabad: Markaz-i Tahqīqāt-i Fārsī-yi Iran va Pakistan.
- Khāfī Khān, Muhammad Hāshim. (1869). *Muntakhab al-Tawārīkh*. Calcutta: Maulavī Ahmad & Ghulām Qādir.
- Khādamir, Ghiyāth al-Din. (1974/1353 Sh). *Ḥabīb al-Siyar*. Tehran: Intishārāt-i Khayyām.
- Khādamir, Ghiyāth al-Din. *Qānūn-i Humāyūnī*. Manuscript.
- Khurshāh ibn Qubād. *Tārīkh-i Īlchī-yi Nizām Shāh*.
- Rāy, Sukumār. (2004/1383 Sh). *Humāyūn dar Irān*, trans. Keyvān Forūzandah. Tehran: Ārūn.
- Rumlu, Hasan Beg. (1978/1357 Sh). *Ahsan al-Tawārīkh*, ed. ‘Abd al-Ḥusayn Nawā’ī. Tehran: Amīr Kabīr.

- Riyāz al-Islām. (1994/1373 Sh). *Tārīkh-i Ravābit-i Irān va Hind*, trans. M. B. Ārām & ‘Abbās-Qulī Ghafārī-Fard. Tehran: Amīr Kabīr.
- Shāh Tahmāsb. *Tazkirah-yi Shāh Tahmāsb*. MS copy.
- Turkamān, Iskandar Beg. (1971/1350 Sh). *‘Ālam-ārā-yi ‘Abbāsī*. 2nd ed. Tehran: Amīr Kabīr.
- Qazvini, Ja’far Beg & Tattavi, Qāzi Ahmad. (2004/1383 Sh). *Tārīkh-i Alfī*, ed. Ghulām Rizā Ṭabāṭabā’ī-Majd. Tehran: ‘Ilmī va Farhangī.
- Qāzi Ahmad. (1980/1359 Sh). *Khulāṣat al-Tawārīkh*, ed. Iḥsān Ishrāqī. Tehran: Tehran University Press.
- Gulbadan Beygum. (1925). *Humāyūn-nāma*. MS copy, Lucknow.
- Muhammad Yār ibn Quṭghān. (2007/1386 Sh). *Maskhar al-Bilād (Tārīkh-i Shaybānīyān)*, ed. Nādirah Jalālī. Tehran: Mīrās-i Maktūb.
- Najafī Barzegar, Karim. (2014/1393 Sh). *Tārīkh-i Tahavvulāt-i Siyāsī, Ijtīmā’ī, Iqtisādī va Farhangī-yi Irān dar Dawra-yi Ṣafavīyah*. Tehran: Payām-i Nūr University.
- Nawā’i, ‘Abd al-Husayn. (1972/1351 Sh). *Shāh Tahmāsb*. Tehran: Bunyād-i Farhang-i Irān.
- Wāsifī, Zayn al-Din Mahmud. (1970/1349 Sh). *Badāyi’ al-Waqāyi’*, ed. Aleksandr Boldyrev. Tehran: Bunyād-i Farhang-i Irān.
- Haravi, Nizām al-Din Ahmad. (1913–1931). *Tabaqāt-i Akbarī*. Calcutta: Maulavī Hidayat Ḥusain. □

## کارنامه ملتوتیان در تذکرة الواقات

محمد سرور مولائی (عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

تقدیر بر استاد ارجمند دکتر محمد رضا نصیری

چکیده: کتاب ارزشمند تذکرة الواقات، نگارش جوهر آفتابچی که از پیشکاران و خدمتکاران خاص همایون بوده است، افزون بر ارزش‌های تاریخی در اطلاعات دست اول از رخداد‌های زمان همایون به‌ویژه پناه آوردن او به دربار صفوی، اطلاعات خاص دیگری هم به ما می‌دهد که در کمتر کتاب تاریخی یافت می‌شود. این اطلاعات و آگاهی‌ها که بسیار مغتنم است مربوط می‌شود به زندگانی و خدمات کارگزاران و خدمتکاران عملة خلوت که در منابع رسمی نشان و ردپایی از آنان یافت نمی‌شود. در این جستار به استناد اشاراتی که در تذکرة الواقات یافته‌ایم به چند و چون وظایف عملة خلوت از جمله آفتابچیان، به‌ویژه جوهر آفتابچی و آموزش‌های لازمه این کارها و ماموریت‌های خاص که در تعریف شغل آفتابچی؛ جایی ندارد پرداخته و به پرسش‌های مطرح در این باره پاسخ داده شده است. روش ما در این بررسی‌ها مبتنی بر شواهد و مدارک و اشارات تذکرة الواقات و به‌گونه توصیفی تحلیلی است.

کلیدواژه‌ها: خدمتگزاران حضرت، آفتابچیان، وظایف خاص، جنگجویی و نظامی‌گری، ماموریت‌های ویژه، رسیدن به مناصب و مقامات.

تذکرة الواقات در بردارنده یادداشت‌ها و نگارش آن‌ها به وسیله جوهر آفتابچی از پیشکاران دربار همایون، جایگاه و اعتبار ویژه‌ای در میان منابع مربوط به دوره همایون دارد. این جایگاه به هنگام بیان چشم‌دیدهای آفتابچی در ایامی که همایون به دربار شاه طهماسب صفوی پناه برده بود به

سبب اشتغال بر ثبت وقایع و رویدادهای ریز و درشت آن ایام تا دیدار با پادشاه صفوی و بازگشت همایون به قندهار و دوباره بر تخت پادشاهی نشستن، اهمیت چندچندان می‌یابد.

برخی از پژوهشگران گزارش‌های آفتابچی را از داستان پناه بردن همایون و آنچه در جریان آن پیش آمد جانبدارانه دانسته‌اند؛ با این حال حتی در صورت درستی این داوری، از اهمیت تذکرةالوقاعات در گزارش آفتابچی از این سفر نمی‌کاهد. استادان و پژوهندگان تاریخ در نقد و بررسی و تحلیل داده‌های آفتابچی از این سفر و آگاهی‌های دیگر که در تذکرةالوقاعات یافت می‌شود، دستی گشاده دارند و سزاوارتر آن است که آنان در این باره سخن بگویند.

آنچه توجه نگارنده را در تذکرةالوقاعات به خود جلب کرده است بررسی نقش و جایگاه جوهر آفتابچی در دستگاه همایون و به طور کلی نقش و جایگاه پیشکاران یا به تعبیر آفتابچی متصدیان خدمات حضور یا عملة خلوت است. تبیین این موضوع به گمان من به کتاب او اعتبار بیشتری می‌بخشد، زیرا آگاهی ما از کسانی که به این خدمات گماشته شده‌اند به سبب ماهیت غیررسمی این خدمات و وظایفی که بر حسب نیازهای لحظه‌ای پادشاهان انجام می‌شده است بسیار اندک است. دلیل این کمی اطلاعات هم، کم ارزش یا بی ارزش بودن این افراد از منظر تاریخ نویسی مورخان که کارشان ثبت وقایع و رخدادهای رسمی است، بوده که جز در موارد نادر از سایه‌سار انزوای عملة خلوت و خدمات حضور به روشنای تاریخ قدم نهاده‌اند.

در این نوشتار بر پایه آگاهی‌هایی که تذکرةالوقاعات و آنچه جوهر آفتابچی از خود و دیگر پیشکاران و متصدیان خدمات حضور به دست داده است، به چند پرسش بنیادی پاسخ داده شده است:

۱- خدمات حضور که آفتابچی (آفتابه‌داری/ آفتابه‌چی) نیز از شمار آن است چه خدماتی بوده

است؟

۲- شرایط تصدی این خدمات چه بوده است؟

۳- آداب و ترتیب و آموزش‌های این خدمات چه بوده و چگونه انجام می‌شده است؟

۴- عوامل و اسباب ارتقای رتبه و درجه این افراد به مراتب بالاتر چه بوده است؟

از این دست پرسش‌های دیگری نیز می‌توان طرح کرد که به آنها نیز به طور ضمنی در این

بررسی پاسخ داده شده است.

\*\*\*

جوهر آفتابچی از پیوستن خویش به دربار همایون اینگونه یاد کرده است:  
 «عنایت لم یزل شامل حالش بوده و هم در عهد طفولیت به آستان بوسی آن درگاه ملوک اشتباه  
 (ظ: ملائک اشتباه) ... رسیده و در سلک بندگان حضرت منسلک شده، در همه حالات و جمیع  
 اوقات به خدمات حضور قیام می‌نموده» (جوهر آفتابچی، ۱۴۰۳: ص ۸۳، ۸۴)

در این اشارت او سه نکته قابل تأمل است:

- ۱- منسلک شدن او در سلک بندگان در عهد طفولیت.
- ۲- قیام نمودن او در همه حالات و جمیع اوقات به خدمات حضور
- ۳- خدمات حضور.

«عهد طفولیت» که آفتابچی آن را مبداء تاریخ درآمدن در سلک بندگان همایون عنوان کرده است، کم و بیش ابهام دارد. این عهد طفولیت می‌تواند در کمترین عددش هفت و در بیشترین شمارش، ده سالگی باشد. اگر پیوستن او به دربار همایون از آغاز حکمروایی یعنی سال ۹۳۷ بوده باشد و در این سال جوهر آفتابچی کودکی هفت ساله بوده باشد، اندکی محل تردید است. به نظر می‌رسد پیوستن او به همایون در سالهای پیش از بر تخت نشستن او باشد. ولی هیچ قرینه‌ای دال بر آن جز ترکیب «درگاه ملوک اشتباه» وجود ندارد. معنی این ترکیب آن است که درگاه او در این زمان درگاهی پر جلال و شکوه مانند درگاه پادشاهان بوده است، یعنی در این زمان همایون ملک یا پادشاه نبوده است، اگر چنین بود به جای ترکیب ملوک اشتباه تعبیر ملائک اشتباه را - که در اینگونه موارد به کار برده می‌شده است - به کار می‌برد.

باری بهره‌برداری از خدمات کودکان و نوجوانان و غلام بچگان از قدیم در دربارهای پادشاهان و امرا و بزرگان دیگر معمول بوده است، دربار پادشاهان گورکانی نیز از این قاعده مستثنی نیست. دربار اینان نیز همانگونه که برای آموختن راه و رسم کشورداری و لشکرکشی و آموزش‌های دیگر به شاهزادگان مردان ورزیده و تجربه آموخته و مورد اعتماد، مأمور می‌کرده‌اند، برای انجام خدمات دیگر که در اصطلاح خدمات حضور خوانده می‌شد، نیز از افراد و اشخاص مورد اعتماد استفاده می‌شده است. اما تفاوت آشکار میان کسانی که خدمات حضور انجام می‌داده‌اند و کسانی که به

آموزش‌های فنون رزم و بزم و لشکرآرایی و کشورداری و آداب پادشاهی می‌پرداخته‌اند با کسانی که به خدمات حضور شاهزادگان اشتغال داشته‌اند، تناسب سنی آنان با سن فرزندان پادشاهان بوده است. از آنجا که خدمات حضور چنانکه پس از این نیز خواهد آمد شامل خدمات گوناگون از جمله پوشاک و خوراک و حمام کردن و برهنه کردن شاهزادگان بوده است. انجام این کارها بر عهده هم سن و سالان که البته زیر نظر بزرگترها انجام می‌شده است، گذاشته می‌شده است. ضرورت به کارگیری کودکان و نوجوانان هم سن و سال با پادشاهزادگان یا قریب‌السن بودن با آنان را به روشنی از داستان غسل دادن و جامه نو پوشانیدن به جلال‌الدین اکبر فرزند همایون می‌توان دریافت.

«در آن مقام حضرت پادشاه به خاکسار جوهر فرمودند که: شاهزاده عالمیان و نوردیده جهانیان را غسل کرده و جامه پوشانیده، بیارد، بنابر حکم حضرت بنده خاکسار جوهر رفته به شاهزاده عالمیان عرض نمود که حضرت پادشاه شما را طلبیده‌اند، غسل کرده و جامه پوشیده متوجه ملازمت شوید». شاهزاده عالمیان فرمودند: «به حضور شما برهنه نمی‌توانم شد، شرم می‌آید که خود را برهنه نمایم». خاکسار جوهر عرض کرد که «اگر رضای شما باشد، رفیق را طلب نمایم». فرمودند: همچنان کنید. بعد آمدن رفیق غسل کردند و جامه نو پوشیدند» (همان: ۲۴۴) آیا مراد از «رفیق» در این داستان، فرد خاصی است که نامش رفیق بوده است یا «رفیق»، اصطلاح یا لقب خاص بوده که به احتمال زیاد هم سن و سال یا کوچکتر یا کمی بزرگتر از شاهزاده بوده است که می‌توانسته شاهزاده را غسل بدهد و پادشاهزاده از برهنه شدن در برابر چشمان او خجالت نکشد؟ احتمال آنکه «رفیق» اصطلاح یا لقب این هم سن و سال‌ها بوده باشد به مراتب بیشتر از آن است که نام فرد خاصی بوده باشد.

نکته دیگری که ما را در تعیین تقریبی سال پیوستن جوهر آفتابچی به همایون یاری می‌رساند، پاسخ آفتابچی به کامران میرزا برادر همایون به هنگام اسارت کامران میرزا و سپس نابینا شدن او است. کامران میرزا در ضمن پرسش‌های دیگر از جوهر آفتابچی می‌پرسد که: «چند سال است که در خدمت حضرت پادشاهی هستی؟» جواب می‌شنود که: «نوزده سال است که در ملازمت هستم (همان: ۲۳۷) با توجه به اینکه کامران میرزا را در سال ۹۶۰ نابینا کردند و تا این سال نوزده سال از خدمت جوهر آفتابچی در دستگاه همایون سپری شده بود، با کم کردن عدد ۱۹ از ۹۶۰ سال ۹۴۱ به دست می‌آید که سال پیوستن جوهر آفتابچی به همایون است. پس جوهر آفتابچی در سال چهارم فرمانروایی همایون در سلک بندگان او منسلک شده است.

ناگفته پیداست که کودکانی مانند جوهر آفتابچی نخست باید آداب و ترتیب و آئین خدمات حضور را از افرادی می‌آموخته‌اند تا به انجام خدمات حضور گمارده شوند. در تذکرةالواقعات اشارتی درباره این آموزش‌ها از سوی پیشکسوتان یا افراد خاص و چگونگی آن یافت نمی‌شود اما اشاراتی درباره برخی از وظایف آنان یافت می‌شود.

در یک مورد که «هریا» نام به قصد رفتن به لاهور از همایون جدا می‌شود. همایون مسئولیت و وظیفه او را که عهده‌دار نگهداری «کروتی» آب همایون و از کارکنان «آبدارخانه» بود، به جوهر آفتابچی داد. جوهر به همایون «عرض کرد که یا حضرت فقیر در آبدارخانه باشد یا در آفتاب‌خانه؟ حکم فرمودند: تو در آفتاب‌خانه باش اما یک کوزه آب خوردن و یک کاسه چینی و کروتی پیش خود نگاه دار و کوزه آب را بی‌مهر نگذاری و در شب کروتی آب را خالی مگذار و چون آب برین حضرت بیاری و بنوشانی از کاسه چینی بنوشان و محل سواری کروتی گرفته سوار شو (همان: ۲۴۶). از این تلقین همایون دانسته می‌شود که قاعده کار آب نوشاندن به پادشاه و شرایط نگهداری آب و مهر کردن ظرف آن چه بوده و آبدارچی چه وظیفه‌ای داشته است؟ بی‌تردید آفتابچی‌ها هم راه و روش و اصولی برای ریختن آب بر دست پادشاه و آماده کردن آب برای وضو و شستن سر و روی و تن و نکته‌های دیگر داشته‌اند.

«هریا» به لاهور نرفته به پایگاه همایون بازمی‌گردد و جوهر آفتابچی بدون اجازه و دستور همایون کروتی را به هریا می‌دهد. از قضا همایون در وقت سوار شدن کروتی را در دست هریا می‌بیند و خشمگین می‌شود و چون به طهارت فرود آمدند، دو طپانچه بر روی فقیر جوهر زدند و از آنجا که کرم و شفقت داشتند به همین درگذشت و فرمودند که «خدمتی به تو فرمودیم، تو باز او را دادی» (همان: ۲۴۶)

یکی از کارهایی که آفتابچی‌ها باید مهارت می‌داشتند «خادمی» کردن بود؛ یعنی مشت و مال دادن اعضا و اندام پادشاه یا امیر و وزیر.

«چون که حضرت پادشاه از طهارت فارغ شد به جانب فرس خود روان شدند و کوفت سواری غالب بود، نزول کردند. جوهر را فرمودند که خادمی کند او در خدمت مشغول بود تا آنکه کوفت برطرف شد» (همان: ۱۷۳)

جوهر آفتابچی یک بار دیگر به خواهش میرزا کامران او را خادمی می‌کند: «بنده را پرسید که ای غلام چه نام داری؟ عرض نمودم که بنده جوهر. باز گفتند که «ای مهتر خادمی می‌دانی؟ بنده عرض نمودم که آری، به قدر خود. بعده به خادمی مشغول شدیم...» (همان: ۲۳۷)

بیدار کردن همایون از خواب برای گزاردن نماز و فراهم کردن آب برای وضو از کارهای دیگری است که جوهر آفتابچی انجام می‌داده است:

«چون وقت سحر شد، خاکسار جوهر آفتابچی حضرت پادشاه را بیدار کرد که وقت نماز شده است. فرمودند که ای غلام من زخم دارم از آب سرد چگونه طهارت کنم؟ غلام عرض کرد که آب گرم داریم. حضرت برخاست و طهارت کردند و نماز بامداد گزاردند. در اثنای راه به طهارت فرود آمدند و فرمودند که جامه که در تن من است، خون آلودست. مرا آزار می‌دهد... جامه‌ای که بر تن ایشان بود به حواله جوهر آفتابچی کردند که این را نمازی کن و نگاه دار» (همان: ۲۲۱-۲۲۲)

جانماز گسترده هنگام نماز نیز از شمار وظایف جوهر آفتابچی بود.

«بنده درگاه جوهر آفتابچی سقرلاط صندلی با خود داشت به جهت جای نماز انداخت و حضرت بر بالای آن نماز ادا کردند» (همان: ۲۲۰)

«به حکم حضرت پادشاه در ملازمت میرزا کامران نماز دیگر بود که آمدیم. میرزا جای نماز طلبید. بنده جوهر جای نماز پیش کرد و نماز شام را میرزا در اندرون خرگاه گزارید» (همان: ۲۳۷)

مهیا کردن آب برای غسل از وظایف آفتابچیان از جمله جوهر آفتابچی بوده است:

«... بعده حضرت پادشاه فرمودند: «بعد ازین تو آنجا مرو، آب برای غسل موجود کن» (همان: ۲۳۹)

ساختن طهارت خانه در سفر که قصه‌ای خواندنی دارد (همان: ۲۲۲)

وارسی جایی که همایون طهارت و وضو می‌کرد تا اگر چیزی افتاده یا فراموش شده باشد بردارد، هرچند این قصه بر پایه تصادف و اتفاق نیک روایت شده است. با این همه با توجه به عادت همایون که هنگام طهارت گوهرهایی را با خود همراه داشته است، از خود جدا می‌کرده است تا مثلاً پس از طهارت و وضو بردارد، می‌توان گفت که جستجوی طهارت جای و توقفگاه نیز از وظایف جوهر آفتابچی بوده است.

«و حضرت پادشاه لعل و الماس در کیسه جیب دامن خود داشتند و قاعده ایشان بود که وقت طهارت از جیب دامن خود برآورده از خود جدا نگاه می‌داشتند، چنانکه در وقت رفتن فراموش شد و بنده جوهر

آفتابچی به جانب اسب خود می‌آمد، دید که بر بوته خریطه سبز و قاب و دوات و قلم افتاده است. برداشت، آورد به نظر حضرت پادشاه گذرانید. چون نظر مبارک بر آن رسید حیران و متعجب ماندند، فرمودند: «ای غلام عجب کاری کردی که ما را از رذالت حضرت شاه خلاص کردی، ان شاء الله امانت را به امانت دار بسپاری» (همان: ۱۷۳)

این اشارات و ماندن آن ایجاب می‌کرده است که جوهر آفتابچی در همه حالات و جمیع اوقات به خدمات حضور قیام نماید و از این دو اشارت او این همراهی و قیام خدمات حضور دقیق‌تر دریافته می‌شود.

همراهی جوهر آفتابچی و دیگر خدمتکاران خاص با همایون هنگام رفتن به درون قلعه: «بعده حضرت پادشاه درون قلعه رفتند و در رکاب ایشان از خدمتکاران: مهتر واصل توشکچی و مهتر انیس که به مهتر خانی سرفراز است و بنده خاکسار جوهر آفتابچی و از سپاه و شاگرد پیشه والله اعلم» (همان: ۱۸۹)

«حضرت پادشاه سوار شدند. نظر ایشان به خاکسار جوهر افتاد به دست اشاره کرد که «تو بیا» و روان شد. الله قلی خان اندرابی و بنده جوهر آفتابچی یک پاس از شب گذشته بود که از آب گذشتند». (همان: ۲۲۴)

«شبی در خاطر حضرت پادشاه گذشت که «در آستانه سلطان دین و دنیا امام المؤمنین، امام علی بن موسی الرضا، علیه‌التحیة والثنا، طواف کنیم» ... پنج کس روان شدند. یکی دوست بابا قوربیگی، دویم مهتر واصل توشک بیگی، سیوم میریعقوب بیگ سفره‌چی، چهارم کوچک بیگ و پنجم بنده خاکسار جوهر آفتابچی» (همان: ۱۶۸)

به نظر می‌رسد این افراد از جمله جوهر آفتابچی که همه کارگزاران خدمات حضور بوده‌اند، افزون بر انجام خدمات از خواص همایون و به احتمال زیاد جانداران او نیز بوده‌اند.

بر پایه آگاهی‌هایی که جوهر آفتابچی می‌دهد، خدمتکاران اندرونی افزون بر انجام وظایف خدمات حضور که بیشتر متوجه فراهم کردن اسباب آسایش پادشاه بوده است، به سبب قربت پیوستگی مستمر با شخص پادشاه، از تعلیمات نظامی و فنون رزمی بهره‌وفی داشته‌اند. آموزش این مهارت‌ها به دلایل گوناگون بوده است.

از آنجا که اینان حشر و نشر دائمی با پادشاه و شاهزادگان و امیران داشته‌اند، باید از هر جهت قابل اعتماد می‌بوده‌اند و نه تنها از جانب آنان خطری متوجه پادشاه و دیگران نبوده، بلکه از آنجا که پادشاهان و امیران همواره معروض انواع توطئه‌ها و خطرهای جانی بوده‌اند، واجب چنان می‌کرده

است که خدمتکاران حضور از نظر جسمانی و نیرومندی و داشتن مهارت‌های لازم در به کارگیری جنگ‌افزارها و نبردهای تن به تن و دفاع از جان پادشاهان و امیران برخوردار می‌بوده‌اند. در مورد آموزش‌های نظامی و مهارت‌های نبرد نیز در تذکرةالواقعات اشارتی وجود ندارد. به نظر می‌رسد مسأله برای او و همکاران دیگرش و سایر درباریان آنقدر بدیهی بوده است که یادآوری آن را لازم نمی‌دانسته است. اما در متن کتاب و گزارش‌های آفتابچی شواهد و دلایل کافی برای اثبات این دعوی وجود دارد.

مورد نخست سان دیدن همایون از دسته یا گروه آفتابچیان است پیش از حرکت به سوی سرهند. چنانکه در متن دیده می‌شود، همایون سان دیدن از آفتابچیان را به فال نیک می‌گیرد از عرض بقیه چشم می‌پوشد.

«از آنجا کوچ کرده به چهار گروهی پهره‌اله فرود آمدند و فرمودند: «بشارت نیک یعنی شگون بکنیم و سان واجب از سپاهیان بگیریم و از الف آغاز کنیم و الف به آفتابچی داخل است. پس آفتابچیان یراق خود بنمایند». لشکرخان عرف محمدحسین آمد و به آفتابچیان حکم رسانیده به موجب حکم بنده خاکسار جوهر و مهتر صبیح و توفیق و بعضی آفتابچیان یراق پوشیده ایستاده شدند. حضرت پادشاه به دیدن ایشان خوشحال شدند، فرمودند «مبارک باشد که بشارت گرفتیم» بندگان هریک نیز مبارک باد عرض نمودند که ان شاءالله تعالی مدعای حضرت ایشان به حسب مطلوب نیک خواهان گردد، آمین یا رب العالمین». بعد از دیدن یراق آفتابچیان، بعضی شاگرد پیشه مثل مهتر سبهاکا و فرهادخان و بعضی یاران عرض نمودند که از مایان هم سان واجب ببینید. حضرت پادشاه فرمودند «ما را معلوم است که هریک چه یراق دارند، اما ما شگون گرفتیم، شگون بس است» (همان: ۲۴۴-۲۴۵)

همین یک شاهد برای اثبات آموزش نظامی و توانایی آفتابچیان برای دفاع از پادشاه چه در خلوت و چه در میدان نبرد بسنده است. از شاهد بالا دانسته می‌شود که نه تنها آفتابچیان بلکه شاگردپیشه‌ها و دیگر گروه‌های خدمتکاران نیز از آموزش نظامی بهره داشته‌اند و به همین سبب از همایون تقاضا می‌کنند که از آنان نیز سان واجب ببیند و همایون در پاسخ تقاضای آنان می‌گوید «ما را معلوم است که هریک چه یراق دارند».

از اینجا آشکار می‌شود که آفتابچیان و دیگر گروه‌های خدمتکاران علاوه بر انجام وظایف خدمات حضور به عنوان واحدهای شبه‌نظامی نیز سازمان‌دهی می‌شده‌اند. این سان دیدن و سازمان‌دهی، نقش محافظتی آنان را برجسته‌تر می‌کند.

شمار دقیق آفتابچیان و گروه‌های خدماتی دیگر روشن نیست. از گزارش آفتابچی در زمانی که خزانه‌داری پنجاب و ملتان را برعهده دارد، لاهور از سوی افغانان مورد تهدید قرار می‌گیرد و در این حال همایون در برابر اسکندر سور صف‌آرایی کرده است، از شمار غلامانی که زیر فرمان آفتابچی و فرهاد خان بودند، آگاه می‌شویم. گفتگوی جوهر آفتابچی با فرهادخان در امر مقابله و پیشگیری از تهدید لاهور از بیان جوهر آفتابچی شنیدنی است:

«در میان بنده جوهر و فرهادخان مشورت شد که هنوز حضرت پادشاه در مقابل غنیم‌اند، چون این افواه به افغانان رسد، تهور اوشان زیادت شود و این خوب نیست. میرزا شاه سلطان امین و بابوس خان، هر دو سرداران جای عذر دارند، خواهند گفت «مایان بی‌حضور هستیم». پس هرچه آمد بر سر بنده جوهر و فرهادخان است، زیرا که خواهند گفت «از دست غلامان این قدر کار برنیامد و بعضی حاسدان همین می‌خواهند که به نوعی به ایشان ملامت آید.» فرهادخان گفت پس چه باید کرد؟ بنده جوهر گفت: سواران خود را تعیین باید ساخت. دولت حضرت پادشاه قوی است، ان شاءالله تعالی زیر خواهند کرد.»

«موازنه چهارصد سوار جمعیت از جانب فرهادخان و بنده جوهر شد. .... به اقبال کامرانی و دولت جاودانی حضرت پادشاه، افغانان را زیر کردند و فتح شد. پنج سردار افغانان دستگیر شدند و این کیفیت را به حضرت پادشاه عرض داشتند. حضرت پادشاه فرمودند که «از غلامان این حضرت فتح شد، ان شاءالله فتح از جانب این حضرت خواهد شد.» (همان: ۲۵۳-۲۵۴)

چنانکه دیدیم جوهر آفتابچی و فرهادخان سوارانی زیر فرمان داشته‌اند که تعداد جمعی آنان چهارصد تن می‌شده است. از این که بگذریم در این مجال جوهر آفتابچی را نه در قد و قامت یک آفتابچی که به منصب خزانه‌داری رسیده است می‌بینیم بلکه او را همچون سپاهی آزموده و کار دیده می‌یابیم که می‌تواند نقشه جنگی بکشد و به پیروزی برسد.

در مورد دیگر که شاه ابوالمعالی و امیرانی که زیر فرمان او بودند با جمعی از عاملان تصمیم می‌گیرند که به جنگ سکندر سور بروند. جوهر آفتابچی به آنان می‌گوید که بدون ارابه به جنگ نروند. فرمان می‌شود که ارابه درست کنند. جوهر آفتابچی درباره ساختن ارابه نیز به آنان مشورت

می‌دهد و آماده نبرد می‌شوند. جوهر آفتابچی «سیصد کمان و سیصد دسته تیر و سیصد نیزه و دو صد و پنجاه سپر و پنجاه من داروی تفنگ و سی من سرب و یک جیبه به شاه ابوالمعالی پیشکش می‌کند. شاه ابوالمعالی ازین کار جوهر آفتابچی شادمان می‌شود و از او دلجویی می‌کند و می‌گوید «من ندانستم قدر تو را، اما اگر با حضرت پادشاه یکی شویم آنگه معلوم شود که سفارش چگونه خواهم کرد؟»

همچنین شاه ابوالمعالی درباره مسلح کردن و بیستگانی پانصد تن مغل که تازه از ولایت آمده‌اند با جوهر آفتابچی مشورت می‌کند. شاه ابوالمعالی پیشنهاد جوهر آفتابچی را می‌پسندد و همان می‌کند که جوهر به عرض رسانده بود (همان: ۲۵۹-۲۵۸).

از کفایت او در انجام مأموریتی که همایون برعهده او در جریان نابینا کردن کامران میرزا گذاشته بود، پیش از این اشارت‌وار گفته‌ایم، اما آنگاه که به ماموریت‌های دور از دربار و دستگاه همایون گمارده می‌شود، این کاردانی و کفایت او بیشتر رخ می‌نماید.

کارنامه او در مأموریت پرگنه هیبت پورپتی، نمایشگر اراده و کاردانی و صداقت جوهر آفتابچی است. در ابتدای کار آنگاه که جوهر آفتابچی نامزد پرگنه هیبت پورپتی می‌شود، یعقوب زرین‌قلم که دبیر همایون است. درباره این انتصاب سخنی کنایت‌آمیز به همایون می‌گوید که: «جوهر را پرگنه هیبت پورپتی حکم شده است رخصت یابد؟ حضرت پادشاه کنایت فرمودند که ای غلام، می‌شنوی که یک مغل از اردو بیرون آمد و دو گلیم از یک جست (ظ = جت) گرفت و گفت ای مردک من به تحصیل می‌روم!! بعد شنیدن این حکم بنده جوهر عرض نمود: آری، پادشاهم، چنین است، اما ان شاءالله تعالی از برکت نفس حضرت پادشاه و به حرمت آنکه به دست‌های مبارک آب ریخته‌ام، کار به صلاح و صدق خواهد انجامید». باز فرمودند: نیکی را جزای نیکی است و بدی را ادب و انتباه (همان: ۲۴۸) شرح کاردانی او در هیبت پورپتی چنین است:

«فی الجملة چون فقیر جوهر در پرگنه مذکور رسید چه بیند که زه و زاد موالی افغانان بر بقالان بدل محصول گرو داشته، مبلغ گرفته‌اند که ایشان را به هیچ‌وجه مخلص نیست. بنده جوهر هر جا که غله افغانان یافت از چاه و غیره کشیده فروخت و مبلغ بقالان را داده، زه و زاد موالی را خلاص می‌کرد تا آنکه جمیع را خلاص کرده، این کیفیت به حضرت پادشاه رسیده، پسندیدند و فرمودند: «نگفته بودیم که نیکی را جزای نیکی خواهد شد؟!» سرافراز ساخته خزانه محصول تئارخان لودی را به حواله فقیر جوهر فرمودند (همان: ۲۴۸).

چنانکه دیدیم کار جوهر آفتابچی پیوسته رو به تعالی داشت، آخرین سمت او در روزگار همایون، خزانه‌داری لاهور و ملتان است (همان، ۲۵۳). در این پایگاه به درجه‌ای از تمکن و اعتبار است که بتواند بیدعلی، قوریبگی خان خانان را که به صورت ایلچی به لاهور آمده بود، مهمان کند (همان: ۲۶۲).

تذکرةالوقاعات که به نام‌های «همایون شاهی» و «جوهرشاهی» نیز معروف است در سال ۹۹۵ ق تحریر و تألیف شده است که سی و دو سال پس از مرگ همایون است. گزارش مرگ همایون و اشارتی مختصر به نشستن جلال‌الدین اکبر بر جای پدر، آخرین فصل کتاب جوهر آفتابچی است. یعنی در این کتاب جز همین اشارت کوتاه از آنچه در این سی و دو سال رخ داده است، چیزی وجود ندارد، نه درباره جلال‌الدین اکبرشاه و نه زندگانی جوهر آفتابچی. این نکته مسلم است که جوهر آفتابچی نیز مانند بایزید بیات و دیگر رجال عهد بابر و همایون از افرادی بوده است که پس از صدور فرمان جلال‌الدین اکبر، برای تدوین تاریخ این دوره یادداشت‌ها و اطلاعات خود را در اختیار ابوالفضل علامی قرار داده‌اند.

آخرین نکته‌ای که توجه هر پژوهشگر را جلب می‌کند پاسخ به این پرسش است که جوهر آفتابچی دانش خواندن و نوشتن را آن هم به درجه‌ای که در تذکرةالوقاعات دیده می‌شود کی و چگونه کسب کرده است؟ پاسخ این پرسش می‌تواند هم راه و رسم موجود در دربار افرادی مانند ظهیرالدین محمدبابر و همایون و جانشینان آنها را برای فراهم بودن امکان آموزش سواد نوشتن و خواندن برای غلامان از جمله جوهر آفتابچی روشن کند و بر شکوه بیشتر دوره آنان بیفزاید و هم نقش این سواد و آموزش را در ارتقاء پایگاه این خدمتگزاران تأکید کند.

در گزارش‌های جوهر آفتابچی هیچ اشارت و قرینه‌ای بر نحوه آموزش خط و سواد خواندن و نوشتن یافت نمی‌شود. اما از بیان صریح زمان پیوستن او به دربار همایون که از آن به «عهد طفولیت» تعبیر کرده است به این نتیجه می‌توان رسید که در دربار همایون امکان این آموزش‌ها برای غلامان و خدمتگزاران حضور وجود داشته است و با توجه به آموخته‌ها و اندوخته‌های جوهر آفتابچی که این جا و آنجا در تذکرةالوقاعات دیده می‌شود می‌توان گفت جوهر آفتابچی از برکت حضور در دربار همایون به کتابها و منابع مختلف دسترسی داشته و از آن طریق با مسائل تاریخ و ادب آشنا گشته است. به نظر می‌رسد موضوع آموزش خط و سواد خواندن و نوشتن و یادداشت برداری از آنچه رخ می‌داده است، آن قدر بدیهی بوده که نیازی به یادآوری آن نمی‌دیده است.

جوهر آفتابچی در مقدمه تذکرةالواقعات بر نکته باریکی انگشت نهاده است که نشان می‌دهد به ارزش کتابت و نوشتن برای ثبت و قید وقایع و خاطرات کاملاً آگاه بوده است، به همین دلیل می‌نویسد:

سخن را به نوک قلم بند کن که از یاد مردم گریزد سخن

این سخن او یادآور تاکید حکیم ناصر خسرو بر همین معنی است که گفت:  
ترا خط قید علوم است و خاطر  
چو زنجیر مر مرکب خیری را

جوهر آفتابچی نبشته‌ها و یادداشت‌های خود را به قدر فراست خویش می‌داند و نه به پایه دراست پادشاهان. فروتنی او را از «قدر فراست خویش و دراست پادشاهان» می‌توان دریافت، این در حالی است که قلم او را رسا و نثرش را روان و شیوا می‌یابیم و چنین نگارش البته مایه امتیاز او در قیاس با نثرهای دیگران شمرده می‌شود.

در خطبه فصل اول که به ظهیرالدین محمد بابر اختصاص دارد، جوهر مانند بسیاری از مورخان که حکومت و پادشاهی را عطیة الهی می‌دانند با بهره‌گیری از آیات کلام الله مجید و طرح بحث خلافت آدم، مشروعیت الهی حکومت بابر را تبیین کرده است (همان: ۸۵-۸۶). افزون بر آن در جای جای تذکرةالواقعات به مناسبت موضوع و اقتضای سخن از درج ابیات و اشعار شاعران به مثبت گواه و تأیید بر گفته‌های خویش بهره برده است. در پاره‌ای از موارد ابیاتی مانند آنچه که در صفحات ۸۶ تا ۹۰ تذکرةالواقعات دیده می‌شود، از نظر هنر شعری در حد متوسط به پایین است و گوینده مشخصی ندارد. احتمال آنکه این گونه بیت‌ها بر ساخته خود او باشد، وجود دارد.

نقل شواهد شعری از شاعران دیگر مانند خواجه شیراز و شیخ اجل سعدی و نظامی و حکیم ابوالقاسم فردوسی و طوطی نامه نشان می‌دهد که جوهر آفتابچی با اشعار و آثار این بزرگان آشنا و دمساز بوده است. تفاؤل او به دیوان خواجه شیراز برای نوشتن تذکرةالواقعات و شمار بیشتر ابیات خواجه در کتاب نشان می‌دهد که وی الفت بیشتری با حضرت خواجه شیراز داشته است.

حضور او در همه حالات و اوقات در خدمت همایون، این گمان را نیرومندتر می‌کند که جوهر آفتابچی از نزدیک یا در حاشیه شاهد و ناظر جلساتی بوده است که با حضور علما و دانشمندان و

هنرمندان در دربار همایون تشکیل می‌شده است و او از آنچه در این مجالس می‌گذشته، به قدر وسع یا به تعبیر خود او «فراست خویش» بهره می‌برده است. توجه خواننده آشنایی بیشتر با نثر آفتابچی را به مقدمه ممتع و مفصل مصحح ارجمند کتاب جلب می‌کنم.

با توجه به ضبط یکی از نسخه‌ها نام اصلی جوهر آفتابچی «اکبر» بوده است و به این ترتیب می‌توان گفت جوهر لقب و آفتابچی نام شغل او بوده است. درباره لقب جوهر که به غلامان و کنیزکان داده می‌شده است، این بیت خاقانی شروانی را که در وصف کعبه مکرمه سروده است به عنوان شاهد می‌آورم:

روز و شب را که به اصل از حبش و روم آرند پیش خاتون عرب جوهر ولالا بینند

مصراع اول لف و نشر غیر مرتب دارد. به این معنی که غلامان سپیدپوست را از روم می‌آورده‌اند و سیاهان حبشی بوده‌اند. شاعر روز و شب را به دو غلام و خدمتکار در پیشگاه خاتون عرب یعنی کعبه معظم تشبیه کرده است.

آیا به این حساب می‌توان گفت که جوهر لقب اکبر بوده است و اگر چنین باشد باید گفت جوهر آفتابچی از بندگان و غلامان سپیدپوست همایون و به احتمال غالب ترک‌تبار بوده است (؟)

\*\*\*

### نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

آفتابچی‌ها (آفتابه‌داران/ طشت داران) علاوه بر وظایف به ظاهر ساده‌ای همچون نگهداری آفتابه و طشت و لگن و آماده کردن آبریزها در سفر و یا برپا کردن حمام و تهیه وسایل استحمام و شستشو .... از فنون رزمی نیز آگاه بوده‌اند و در مواقع لزوم وارد میدان جنگ یا نبرد تن به تن می‌شده‌اند.

اینان به دلیل نزدیکی پیوسته به پادشاهان یا امیران و شهزادگان از جمله افراد مورد اعتماد و محرم و خواص آنان شمرده می‌شده‌اند. از آنجا که پادشاهان و امیران و شهزادگان همواره معروض انواع خطرها و توطئه‌ها و سوءقصدها بوده‌اند، افرادی که چنان پیوستگی و حضور تقریباً دائمی با آنان داشته‌اند، می‌بایست از نظر جسمی قوی و آماده دفاع و رویارویی با سوءقصد کنندگان و

توطئه چینان می بوده‌اند. آفتابچی‌ها و دیگر عملة خلوت می توانستند به عنوان محافظان نزدیک وارد عمل شوند و در صورت حمله به پادشاه یا امیر نخستین کسانی باشند که واکنش نشان دهند. همراهی جوهر آفتابچی و چند تن دیگر از عملة خلوت با همایون هنگام رفتن او به زیارت یا دیدار کسانی در خلوت یا وارد شدن به قلعه و جاهای دیگر به همین دلیل می توانست باشد.

در پاره‌ای از موارد برخی از خدمه دربار در میدان نبرد نیز همراه پادشاه می بوده‌اند، در چنین شرایطی حتی اگر وظیفه اصلی آنها جنگیدن نبوده است، آمادگی آنان برای شرکت در دفاع و یا پشتیبانی از نیروها امری حیاتی بود. در مجموع این موضوع نشان می دهد که منصب آفتابچی و دیگر خدمتکاران صرفاً یک وظیفه خدماتی ساده نبوده، بلکه نیازمند ویژگی‌های خاص از جمله اعتماد، قدرت بدنی و آمادگی نظامی بوده است تا بتوانند در هر شرایطی از جان حاکم و دربار دفاع کنند.

سان دیدن آفتابچیان به خودی خود نشان می دهد که آفتابچیان و دیگر عملة خلوت خدمتگزاران عادی نبوده‌اند، بلکه علاوه بر انجام وظایف خاص به عنوان یک واحد یا گروه شبه نظامی نیز سازماندهی شده و آموزش‌های رزمی دیده بودند. این سان دیدن و سازمان‌دهی، نقش محافظتی آنان را برجسته تر می کند.

در منابع رسمی یا کتابهای تاریخی از اینان نامی برده نشده است، مگر در ارتباط با واقعه یا رخدادی، اما تألیف و نگارش تذکرةالوقاعات، بسیاری از کاستیهای اطلاعاتی ما را درباره این گروه از افراد، به ویژه شخص جوهر آفتابچی جبران می کند. شخصی که از کودکی به دربار همایون پیوسته و کارش پیوسته بالا گرفته است تا از محرمان خاص همایون شود و همایون او را برای انجام مهمات خطیر مامور کند. سیر ترقی جوهر آفتابچی کودک را تا دوره‌ای که وی خزانه‌دار پنجاب و ملتان می شود و در دفاع از لاهور با تدبیر و دانایی موفق می شود، در کتاب تذکرةالوقاعات می توانیم دنبال کنیم. از این که بگذریم باید او را در سیمای یک مؤلف دقیق، گزارش‌گر مهم‌ترین وقایع دوره همایون بشناسیم.

#### منبع

جوهر آفتابچی (۱۴۰۳)، تذکرةالوقاعات، مقدمه و تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: اساطیر □

## جاویدنامه تمثیل‌رؤیایی در میانه روابط مینامتی

فاطمه فرهودی پور (پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران)

چکیده: جاویدنامه، مثنوی قریب به دوهزاربیتی اقبال لاهوری، از حیث محتوا، محصول پختگی فکری او و از جهت روابط بینامتنی، اثری شایسته توجه است. در جاویدنامه، از منظر ساختارگرایی، کارکردهای سفر رازآموزانه اقبال شاعر، در معیت مولانا جلال‌الدین به جهان بازپسین، با روایات آیین‌های تشرف و آموزش اسرار مذهبی، ذیل نوع ادبی تمثیل رؤیا، انطباق دارد. در حیطه محتوا نیز میان این روایت و دیگر روایت‌های تمثیل رؤیا، همچنین قرآن و میراث صوفیه روابطی بینامتنی وجود دارد. بنابراین، در این مقاله با استفاده از روش ساختارگرایان در تحلیل روایت، در مقایسه جاویدنامه با ساختار نوع ادبی تمثیل رؤیا، پیروی جاویدنامه از این الگوی ساختاری آشکار شده است. براین اساس، جاویدنامه یکی از روایت‌های جدید نوع ادبی تمثیل رؤیا و نشان‌دهنده حیات این نوع ادبی در قرن ۱۴ق/ ۲۰م به شمار می‌آید. در بخش دیگری از این مقاله، در محتوای این روایت ردپای برخی پیش‌متن‌های دیگر مشخص شده است.

کلیدواژه‌ها: تمثیل رؤیا، ساختارگرایی، مناسبات بینامتنی، جاویدنامه.

### ۱. مقدمه

محمد اقبال لاهوری (۱۲۵۶-۱۳۱۷ش)، شاعر و متفکر معاصر، در ایالت پنجاب هند متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در لاهور آغاز و در کمبریج و مونخ تکمیل کرد. سپس، به لاهور بازگشت و در آنجا به وکالت مشغول شد. آشنایی او با تمدن غرب موجب شد تا میان تمدن برآمده از یونان قدیم و مفاهیم قرآن صدیت ببیند. پس، پرچم‌دار تفکر «بازگشت به خویش» شد. از او آثاری به نظم و نثر و به زبان فارسی و اردو به جا مانده که از آن جمله‌اند: اسرار خودی (۱۹۱۵)، رموز بی‌خودی (۱۹۱۷)، پیام مشرق (۱۹۲۳) و غیره. مثنوی جاویدنامه (۱۹۳۲) نیز از آثار منظوم او به فارسی است.

جاویدنامه روایت سفری رؤیاوار، با دلالت مولانا، به جهان پس از مرگ است. این نوع روایت‌پردازی در بسیاری از تمدن‌ها سابقه دارد و سفرهای رؤیاوار به جهان بازپسین، به دلالت راهنما، ذیل نوع ادبی تمثیل رؤیا قابل‌دسته‌بندی هستند. بین این روایت‌ها، هم از نظر ساختاری و هم از دید محتوایی، خویشاوندی وجود دارد و گرچه امروز از رونق این نوع روایت‌پردازی کاسته شده است، اما متن‌های کهن این نوع ادبی در متن‌های متأخرتر به حیات ادامه می‌دهند. حال باید دید جاویدنامه چه نسبتی با دیگر نمونه‌های تمثیل رؤیا دارد.

#### بیان مسئله و سؤالات تحقیق

نخستین سؤال این نوشتار آن است که روایت سفر رؤیاوار جاویدنامه از چه ساختار روایی‌ای پیروی می‌کند و با دیگر روایت‌های سفر به جهان بازپسین چه شباهت‌های ساختاری‌ای دارد؟ در صورت اثبات فرضیه ما مبنی بر اینکه جاویدنامه یک تمثیل رؤیاست، این روایت از نظر محتوا با کدام یک از خویشاوندانش در نوع ادبی تمثیل رؤیا در گفت‌وگوست و پیش‌متن‌های جاویدنامه کدام‌اند؟

#### اهداف و ضرورت‌های تحقیق

در این مقاله می‌کوشیم ضمن توصیف ساختار سفر تمثیلی اقبال، ذیل نوع ادبی تمثیل رؤیا ثابت کنیم این نوع ادبی با بهره‌گیری از سرمایه پیش‌متن‌های خود کماکان در خدمت بیان اندیشه‌های اندیشمندان دوران معاصر می‌تواند باشد.

#### روش تفصیلی تحقیق

روش این پژوهش کتابخانه‌ای و تحلیلی است. در گام نخست، برای بررسی ساختار روایی جاویدنامه، با استفاده از روش ساختارگرایان، کارکردهای آن با کارکردهای تکرارشونده نوع ادبی تمثیل رؤیا قیاس شده است. پس از اثبات تطابق ساختاری جاویدنامه با ساختار مسلم‌شده نوع ادبی تمثیل رؤیا، با استفاده از نظریه مناسبات بینامتنی، که از دل نظرگاه‌های ساختارگرایان برآمده است، علاوه بر بررسی مناسبات ساختاری سفر رؤیاوار اقبال با دیگر روایت‌های تمثیل رؤیا، به بررسی گفت‌وگوهای بینامتنی میان آن روایت و دیگر متون تمثیل رؤیا در حیطه محتوا پرداختیم.

## پیشینه تحقیق

جاویدنامه موضوع پژوهش پژوهشگرانی چون محمدحسین چودری (۱۳۵۱، ص ۹۳۵-۹۲۳)، احمدعلی رجایی (۱۳۴۴، ص ۱۱۷-۱۳۲) و دیگران بوده و درباره جایگاه اقبال لاهوری در ادبیات تطبیقی نیز پژوهش‌هایی به انجام رسیده است، از جمله ابوالقاسم رادفر در بخشی از پژوهش خویش (۱۳۸۹، ص ۱۲۷-۱۲۴)، از منظر ادبیات تطبیقی، به بررسی تأثیر منابع اسلامی و ایرانی بر جاویدنامه پرداخته است. در مقدمه کتاب در شبستان ابد هم به خویشاوندی جاویدنامه و ارداویراف‌نامه، الغفران و کمدی الهی اشاره شده است (بقای ۱۳۸۲، ص ۱۳-۲۱)، اما تاکنون، پژوهشی مبنی بر بررسی ساختارگرایانه و مبتنی بر مناسبات بینامتنی درباره جاویدنامه به دست ما نرسیده است.

## ۲. تعاریف و کلیات

## ساختارگرایی

نظریه ساختارگرایی از آرای فردیناند دو سوسور برآمده است و بیشتر به‌عنوان یک رویکرد یا روش و نه یک رشته مجزا در نظر گرفته می‌شود. انسان‌شناسان، منتقدان ادبی، فیلسوفان و ریاضی‌دانان از نظرگاه‌های گوناگون این روش را برای تبیین دانش خویش به کار گرفته‌اند.

تا پیش از سوسور، مطالعات زبان‌شناختی با رویکرد فلسفی به انجام می‌رسید و محدود به مطالعات نحوی و بررسی‌های تاریخی یا فقه‌اللغوی بود، اما سوسور با رویکردی دیگر، ارتباط ذاتی و واژه‌ها با اشیا را نپذیرفت و ادعا کرد واژه‌ها نشانه‌هایی قراردادی‌اند، هیچ ارتباطی به ماهیت اشیا ندارند و تنها چیزی که آن‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد گونه‌ای قرارداد و پذیرش انتخابی است (سوسور ۱۳۷۸، ص ۲۹-۳۴). این تغییر ماهوی در نظرگاه‌های زبان‌شناختی، صورت‌گرایان را تحت تأثیر قرار داد. یاکوبسن، صورت‌گرای روس و بنیان‌گذار حلقه زبان‌شناسی مسکو (۱۹۱۵)، پس از مهاجرت به پراگ و آشنایی با کلود لوی اشتروس (۱۹۰۸) نقطه پیوند میان صورت‌گرایان و ساختارگرایان شد و در «خطابه پایانی: زبان‌شناسی و بوطیقا» اصولی را برای تحلیل ساختاری متون ادبی تبیین کرد (مکاریک ۱۳۸۴، ص ۱۷۶). روش ساختارگرایی در تحلیل روایت‌های داستانی نیز به کار رفت (اسکولز ۱۳۷۹، ص ۹۱) و نظریات ولادیمیر پراپ، مردم‌شناس روس (۱۸۹۵-۱۹۷۰)، در یافتن «واحد‌ها و ساختارهای بنیادین داستان» در شکل‌شناسی قصه قومی (۱۹۲۸) پایه‌ای دیگر برای پژوهش‌های ساختارگرایانه شد و روایت‌شناسان

ساختارگرایی پس از وی کوشیدند تا نظریات وی را حکم و اصلاح کنند. یکی از اصطلاحات مهم تحلیل ساختار روایت‌های داستانی در نظرگاه پراپ، اصطلاح «کارکرد» یا «خویشکاری» است.

### کارکرد

اصطلاح «کارکرد» ابداع ولادیمیر پراپ است. وی از سال ۱۹۳۸ بر پژوهش و شناخت فولکلور یا فرهنگ عامه همّت گماشت و به دسته‌بندی و ریخت‌شناسی ادبیات و روایات شفاهی روس پرداخت (همان، ص ۹۵)؛ آن‌ها را براساس قواعد صوری‌شان دسته‌بندی کرد و روش خود را «توصیف حکایت‌ها براساس واحدهای تشکیل‌دهنده آن‌ها و مناسبات این واحدها با یکدیگر و با کل حکایت» (احمدی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۱۴۴) خواند.

پراپ، با بررسی بیش از صد داستان فولکلور، دریافت این روایت‌ها، با وجود تنوع و تفاوت‌های ظاهری، ساختاری به نسبت محدود دارند و همچون زبان طبیعی از قوانین مشخصی پیروی می‌کنند. او که پیشرو مطالعات نظام‌مند پیرنگ بود، در تحلیل داستان‌های پریان روس، ساختار یک «شاه‌حکایت» را یافت که کل واحد کمینه روایی آن از ۳۱ مورد تجاوز نمی‌کرد.

پراپ، برخلاف پژوهشگرانی که مبنای تجزیه حکایت‌ها را بر «بن‌مایه»، کوچک‌ترین واحد روایی، قرار داده بودند و اغلب تلاششان به گروه‌بندی‌های بی‌نظام و دلخواهی می‌انجامید (همان‌جا)، کوچک‌ترین واحد هر روایت را «کارکرد» یا «خویشکاری» نامید و آن را چنین تعریف کرد: «عمل شخصیتی از اشخاص روایت، از نظرگاه اهمیتی که در جریان عملیات قصه دارد» (پراپ ۱۳۸۶، ص ۵۳-۵۸).

در نظرگاه او «۱. عناصر ثابت و دائمی حکایت را نقش‌ویژه‌های شخصیت تشکیل می‌دهند؛ این نقش‌ها مستقل از اینکه به کدام شخصیت تعلق دارند و چگونه شکل می‌گیرند، بنیان سازنده حکایت محسوب می‌شوند؛ ۲. شماره نقش‌ویژه‌ها در این حکایت‌ها محدود است؛ ۳. جایگزینی و توالی نقش‌ویژه‌ها همواره یکسان است؛ ۴. تمامی حکایت‌ها از دیدگاه ساختاری یک گونه هستند و می‌توان آن گونه نهایی را کشف کرد» (پراپ ۱۳۸۶ ص ۹۶).

آثار پراپ، به‌ویژه ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، تأثیر شگرفی بر پژوهش‌های فولکلور، اسطوره‌شناسی و دیگر پژوهش‌های فرهنگ‌های مردمی گذاشت، اما تأثیر عمده و جدی این اثر بر سایر صورت‌گرایان و بخش مهمی از روایت‌شناسان ساختارگرا بود. ساخت‌گرایان اروپا همواره الگوی ریخت‌شناسی قصه‌های پریان پراپ را در نظر داشته‌اند و امروزه آرای پراپ، به‌عنوان پدر ساختارگرایی، موضوع بحث‌های فیلسوفان پسا‌ساخت‌گرا و منتقدانی چون تزوتان تودوروف و ژولیا کریستوا است.

## مناسبات بینامتنی

گرچه سرچشمه بسیاری از نظریه‌های ادبی و فرهنگی مدرن را در نظریه‌پردازی‌های سوسور می‌جویند، ولی از آنجا که سوسور و باختین اصطلاح بینامتنیت را به کار نبرده‌اند، ساختارگرایان و به‌خصوص ژولیا کریستوارا واضع اصطلاح «مناسبات بینامتنی» می‌دانند (مقدادی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۳).

در نظرگاه نقد سنتی، در بررسی روابط بین آثار، تنها به اثرپذیری آن‌ها از یکدیگر پرداخته می‌شد، ولی در رویکردهای نوین نقد ادبی سعی برای یافتن منشأ، منابع یا آنچه بر متن اثر گذاشته است، ناممکن تلقی می‌شود. منتقدان سنتی موضوع نقد خود را «اثر» می‌نامیدند و اثرآفرین را تنها خداوندگار آن می‌دانستند، اما در رویکردهای نقد ادبی نوین محصول ادبی را «متن» یا یکی از گونه‌های نهاد اجتماعی می‌دانند که افزون بر خالق آن، نهادهای دیگر اجتماعی و فرهنگی، همچنین متن‌های پیش و حتی پس از آن در چگونگی خوانش و آفرینش سهم‌اند. آنان با دگرگون کردن تعریف اثر و متن، به حضور مؤثر متنی در متن دیگر و روابط بین متن‌ها می‌پردازند (تادیه، ۱۳۷۸، ص ۲۸۵). نخستین رگه‌های اندیشه مناسبات بینامتنی را در آثار صورت‌گرایان، به‌ویژه شکلوفسکی، به تأثیر از «منطق گفت‌وگویی» باختین (۱۹۷۵)، می‌توان یافت. صورت‌گرایان هنگام بحث درباره شعر، به مسئله کلی «مناسبات میان متون ادبی» پرداختند. این بحث با مقاله «هنر همچون شگرد» شکلوفسکی آغاز شد. به اعتقاد وی، هرچه بیشتر با دورانی آشنا شویم، اطمینان بیشتری می‌یابیم که انگاره‌ها و تصاویری که شاعری به کار برده است و به نظر نو می‌رسند، تقریباً بدون تغییر از اشعار شاعران دیگر وام گرفته شده‌اند.

منش بینامتنی را می‌توان به گونه‌ای در تمامی اشکال سخن و گاه هنر یافت، اما به گفته شکلوفسکی، مهم‌ترین اثرپذیری هنری تأثیری است که متنی از متنی دیگر می‌پذیرد. همین امر است که مناسبات بینامتنی نامیده می‌شود. باختین نثر و رمان را دارای منش بینامتنی، اما شعر را فاقد این منش و محصول ارتباط با جهان دانست. در نظرگاه او، نثر زاده مناسبت سخن مؤلف متن به اضافه آفرینندگان متون دیگر است. این مناسبات در نثر غیرادبی، در کنشی یک‌سویه یافت می‌شوند، ولی در نثر ادبی، به‌ویژه رمان، تعیین‌کننده ساختار و شیوه بیان است.

نظریه‌پردازان بینامتنی معتقدند هر اثر ادبی مکالمه‌ای است و از آن‌روی که بینامتنی به سخن تعلق دارد و نه به زبان، بنابراین، در قلمروی «فرازبان‌شناسی» و نه زبان‌شناسی قرار می‌گیرد (تودوروف، ۱۳۷۷، ص ۱۲۲).

### نوع ادبی تمثیل رؤیا

نخستین سخنان درباره انواع ادبی را در بوطیقای ارسطو می‌توان بازجست. طبقه‌بندی او قرن‌ها مورد قبول پژوهندگان بود، اما از قرن بیستم و در آرای صورت‌گرایان دوباره به موضوع انواع ادبی پرداخته شد. از آنجا که حد و مرز قاطعی میان انواع مختلف ادبی وجود ندارد و حتی برخی از متون در هیچ طبقه‌بندی ژانری جای نمی‌گیرند، نظریه‌پردازی‌های معاصر، تاکنون، به ایجاد تعریفی جامع و مانع از اصطلاح انواع ادبی منتج نشده است، اما ساختارگرایانی چون تودوروف با بررسی مناسبات بینامتنی و کشف ساختارهای مشترک در میان متون، پژوهندگان را به دسته‌بندی و یافتن انواع جدید ادبی هدایت می‌کردند (احمدی ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۸۶).

نوع ادبی تمثیل رؤیا از انواع ادبی جدیدی است که در برخی فرهنگ‌های اصطلاحات ادبی مدخل شده است و بهترین نمونه آن را داستان گل سرخ (قرن سیزدهم) دانسته‌اند. این فرهنگ‌ها کمدی الهی دانتی را نیز ذیل این نوع دسته‌بندی کرده‌اند و از چند نمونه دیگر چون مروارید اثر لانگلد (۱۳۵۰-۱۳۸۰)، دوشس به قلم چاوسر (۱۳۶۹)، سیر و سلوک ژانر (۱۶۷۸) و ماجرای آلیس در سرزمین عجایب (۱۸۶۵) نام برده‌اند (Abrams 1366, p. 44; Baldick 1990, p. 63; Cuddon 1366, p. 204).

اگرچه فرهنگ‌های اصطلاحات ادبی نمونه اولیه روایت‌های تمثیل رؤیا را در قرون وسطی یافته‌اند، اما با پژوهش جامع‌تر در آیین‌های آموزش اسرار مذهبی در قبائل بدوی، دنیای اسطوره‌ها و نخستین حماسه‌های بشر نمونه‌هایی کهن‌تر از تمثیل رؤیا را می‌توان یافت. از قرن نوزدهم که بررسی‌های تبارشناسانه درباره کمدی الهی دانتی، یکی از مهم‌ترین روایت‌های تمثیل رؤیا، در مغرب‌زمین شکل گرفت و وجود شباهت و ارتباط بین کمدی الهی و همتایان شرقی‌اش مسلم شد، در مورد منشأ مشترک نسبتاً متأخر میان آثار یادشده چندین نظر طرح گردید: (۱) منشأ یونانی (هلنیستیک)؛ (۲) منشأ ایران پیش از اسلام (زرتشتی)؛ (۳) منشأ اسلامی (فتوحی) ۱۳۸۸، ص ۵۰۴-۵۰۸). اما به دلیل قدمت و گستردگی نوع ادبی تمثیل رؤیا در تمدن‌های مختلف و تداوم تولید متن از زمان اسطوره تا جهان امروز، یافتن منشأ واحد مشترک برای نوع ادبی تمثیل رؤیا به نتیجه روشنی نخواهد رسید و پیشنهاد می‌شود این نوع روایت‌پردازی یک نوع ادبی جهانی دانسته شود.

روایت‌های تمثیل رؤیا از ساختار روایی واحدی پیروی می‌کنند که در آن قهرمان در مواجهه با مشکل یا سؤالی دشوار برانگیخته می‌شود تا با سفر در عالمی رؤیایگون به حقیقتی دست یابد. در این

سفر رازآموزانه و روحانی، راهنمایی قهرمان داستان را همراهی می‌کند. در پایان داستان، رهرو با گذر بر وادی‌هایی رازآموخته می‌شود و به جهان بیداری بازمی‌گردد. سالک رازآموخته داستان سفرش را برای مخاطبان روایت می‌کند (فرهودی‌پور ۱۳۹۰، ص ۲۱۱-۲۳۰).

در بررسی اجمالی، کارکردهای نوع ادبی تمثیل رؤیا چنین‌اند:

- «قهرمان» به مسئله‌ای برمی‌خورد و در جست‌وجوی راه‌حل سفری رؤیایگون آغاز می‌شود؛
  - راهنما وارد جریان روایت می‌شود و به شکل‌های گوناگون سالک را همراهی می‌کند؛
  - «قهرمان»، در مواجهه با ضدقهرمانان، غلبه بر آنان و جست‌وجوی راه‌حل، راهش را ادامه می‌دهد؛
  - «قهرمان» رازآموخته می‌شود، به جهان بیداری بازمی‌گردد و سفرش را روایت می‌کند.
- حال باید دید ساختار سفر رؤیاوار اقبال نیز از این ساختار نوع ادبی تمثیل رؤیا پیروی می‌کند؟ و از نظر ساختار، با دیگر متون نوع ادبی تمثیل رؤیا در گفت‌وگوست؟

### ۳. معرفی و گزارش سفر رؤیاوار جاویدنامه

مثنوی قریب به دوهزاربیتی جاویدنامه از اشعار فارسی اقبال لاهوری است. وی در ۱۹۲۹ کار نوشتن آن را، به روش مثنوی معنوی، آغاز نمود و پس از سه سال این اثر را تکمیل کرد. این کتاب در سال ۱۹۳۲ منتشر شد. جاویدنامه را جامع‌ترین اثر اقبال و «مظهر پختگی و کمال و قلّه افکار» وی دانسته‌اند (بقایی ۱۳۸۲، ص ۱۳).

روایت با مناجاتی دردآلود و مشحون از نارضایتی آغاز می‌شود و ناله‌های زار شاعر از بی‌همتنفسی برمی‌خیزد و سودای عروج و جاودانگی در او جان می‌گیرد. «زنده‌رود»، سالک و قهرمان روایت، آشفته‌حال در کنار دریا به خواب می‌رود و ورود به عالم رؤیا سرآغازی برای تجربه رازآموزانه او می‌شود. تنهایی و آشفتنگی او دیر نمی‌پاید و در میان زمزمه غزل مولانا، «روح رومی» برای راهنمایی سالک آشکار می‌شود. سالک در اولین دیدار با پیر روحانی، که دانای اسرار و مظهر و سمبل نور و سرور سرمدی است، درباره «موجود و ناموجود و محمود و نامحمود» می‌پرسد و پیر فرزانه راز وجود را بازگشت به «خود» و «زندگی خود را به خویش آراستن» می‌شمارد و راه‌هایی از محدودیت‌های جسم را «معراج» و تولّد دوباره می‌داند. سالک با همراهی روح رومی سفر خود را آغاز می‌کند و با گذار بر افلاک و دیدار با شخصیت‌های مهم فرهنگی و سیاسی و رازآموزی از آنان به تشرّف می‌رسد. اقبال، در پایان مثنوی، در خطاب به فرزندش، «جاوید»، هدف خود را از سرایش این منظومه آگاه

ساختن نسل نو و پرهیز دادن آنان از بند قشریان بی‌دین و فرنگیان استعمارگر و دور افتادن از خود و فرهنگ خودی می‌داند. او جوانان را به رعایت ادب دینی، مهربانی و شفقت با همه بندگان خدا و تبعیت از آموزه‌های مولوی فرامی‌خواند.

#### ۴. بررسی ساختار روایی جاویدنامه به مثابه تمثیل رؤیا

«قهرمان» به مسئله‌ای برمی‌خورد و در جست‌وجوی راه‌حل سفری رؤیاگون آغاز می‌شود. آگاهی قرین بی‌قراری و آشفتگی است و روایت‌های تمثیل رؤیا سفرهایی روحانی به سوی آگاهی و «آموزش اسرار» هستند. پس، معمولاً با برخورد قهرمان با مسئله و تب‌وتاب برای یافتن راه نجات آغاز می‌شوند. قهرمانان در این نوع روایت‌پردازی، عموماً، در نیمه‌راه زندگی، یعنی هنگام رسیدن به بلوغ فکری، در جریان آنچه امروز بحران میان‌سالی می‌نامندش، به آگاهی از شرایط نامساعد زندگی‌شان می‌رسند و لزوم تغییر در آن را احساس می‌کنند و در پی یافتن راه‌حل‌هایی از سرگشتگی‌ها و یافتن راه قطعی برای ادامه زندگی بالغانه برمی‌آیند. آغاز سفر، نخستین گام این سلوک روحانی است. سالک با رها کردن خانه و امنیت گذشته، پای در سفر قهرمانانه‌اش می‌نهد.

از آنجاکه در گذشته امکان سفر در آفاق دشوار بود و خطرانی جدی در پی داشت، جهانگردانی سیر انفس را برمی‌گزیدند و با ورود به عالم رؤیا، به نوعی زیارت روحانی مشرف می‌گردیدند و در خلال آن به کشف طبیعت مرگ نایل می‌شدند (یونگ ۱۳۷۷، ص ۲۲۶-۲۲۷). فراوانی آغاز رؤیاوار داستان‌ها به گونه‌ای است که می‌توان رؤیا را یکی از عناصر ثابت در ساختار این نوع ادبی دانست.

درمانگران قبایل بدوی پس از ورود به خلسه و خروج از آن، به اسرار مرگ آگاه و شمن می‌شدند و در روایت‌های مذهبی و شرح دیدار با کربوبیان و فرشتگان نیز بر بار یقین‌آلود و جزمی آموزه‌های رؤیابینان افزوده می‌شود. در تمثیل رؤیاهای معاصر، این نوع روایت‌پردازی محملی برای بیان رازهای مگو و گریز از مجازات برای بیان انتقادات اجتماعی-سیاسی می‌توانست باشد.

سالک جاویدنامه نیز روایت سفرش را با سؤال و نارضایتی از وضعیت ناپایدار زندگی و ورود به عالم رؤیا آغاز می‌کند. وی که چون دیگر سالکان راه معرفت در آغاز راه تنهاست، آشفته‌حال، در کنار دریا به خواب می‌رود (اقبال ۱۳۸۲، ص ۶۱).

راهنما وارد جریان روایت می‌شود و به شکل‌های گوناگون سالک را همراهی می‌کند. «ورود راهنما» نیز یکی دیگر از کارکردهای تکرارشونده در روایت‌های تمثیل رؤیاست. کارکرد ورود راهنما فوراً پس از آغاز روایت رازآموزانه اتفاق می‌افتد. گویی مشابه سنت سلوک در عرفان، «قطع این مرحله بی‌همراهی خضر» نتوان کردن. راهنمایان عموماً از سوی نیروهای خیر فرابشری به مدد سالکان می‌آیند و در گذار از وادی‌های سفر آنان را همراهی می‌کنند.

شخصیت راهنما با حال و مقام سالک متناسب است و از الهگان دوران اساطیر (بانوی قایق در اسطوره‌های مصری)، موجودات جادویی همچون عقاب (اسطوره گیل‌گمش) یا هدهد (رسالة الغرابة الغریبة)، فرشتگان (معراج نبی<sup>(ص)</sup>)، تا استادان یا دوستان درگذشته (ویرژیل در کمدی الهی) را در بر می‌گیرد. در تمثیل رؤیاهای معاصر، راهنمایان آن شکوه خداگونه و فرابشری را ندارند و اغلب استادان یا دوستان قهرمان به مدد او می‌آیند.

در جاویدنامه، راوی، آشفته‌حال، با ورود به عالم رؤیا سفر خود را آغاز می‌کند، اما سفر او بی‌دلیل راه نیست و روح مولانا در کسوت دانای راه و انسان کامل همراه او می‌شود (همان، ص ۶۳-۹۲).

«قهرمان» در مواجهه با ضدقهرمانان، غلبه بر آنان و جست‌وجوی راه‌حل، راهش را ادامه می‌دهد. در روایت‌های رازآموزانه تمثیل رؤیا، عروج و سفر آسمانی نمایانگر یکی از کهن‌ترین روش‌های ارتباط با خدایان است (الیاده ۱۳۶۸، ص ۱۵۵). البته مسیر سفر سالکان لزوماً معراج یا سفر آسمانی نیست، بلکه سرزمینی دور، همچون جنگل، قلمرویی در زیرزمین، زیر دریا، جزیره‌ای رمزآلود یا کوهستانی بلند نیز می‌تواند باشد.

«درحال این مکان همیشه جایی است که موجوداتی سیال و متغیر، شکنجه‌هایی غیرقابل‌تصور، اعمالی فوق بشری و لذت‌هایی غیرممکن را در خود جای داده است» (کمپیل ۱۳۹۴، ص ۶۶). سالکان با گذار از این جهان رازآلود و گفت‌وگو با ساکنان وادی‌های سفر به نوعی آگاهی دست می‌یابند یا با غلبه بر ضدقهرمانان آن وادی‌ها، بر نقصی از نقایص بشری غلبه می‌کنند. در طول سفر، راهنمایان با دستورالعمل‌هایی جزئی، راه وصول را روشن می‌نمایند یا در هر وادی رازگشایی می‌کنند.

«زنده‌رود» نیز با همراهی روح مولانا، پای در این سفر می‌نهد و در گام اول به دیدار «زروان»، روح زمان و مکان، می‌رود (اقبال ۱۳۸۲، ص ۶۳-۹۲). سپس، راهنما، به شکل آیینی، دست او را می‌گیرد و وی را به دیدار افلاک می‌برد. سالک با گذار از فلک قمر، عطارد، زهره، مریخ، مشتری با شخصیت‌های

نامداری از شرق و غرب همچون جهان دوست، عارف هندی (همان، ص ۱۱۳)، سروش (همان، ص ۱۲۴)، تولستوی (همان، ص ۱۴۶)، سید جمال‌الدین اسدآبادی (همان، ص ۱۵۹)، فرعون (همان، ص ۲۳۲)، حلاج (همان، ص ۱۱۳)، نیچه (همان، ص ۱۱۳) و افراد دیگر دیدار می‌کند و بر وادی‌هایی چون «وادی‌های طواسین» و شهر «مرغدین» گذار می‌کند. در پایان هر دیدار، روح مولانا به سخن می‌آید و رازگشایی می‌کند. طرفه آنکه ساکنان جهان علوی نیز از زنده‌رود احوال ساکنان زمین را می‌پرسند (همان، ص ۶۳-۹۲).

چند دیدار قابل توجه در فلک مشتری اتفاق می‌افتد و زنده‌رود به دیدار حلاج (همان، ص ۲۶۷)، طاهره قره‌العین (همان، ص ۲۷۲) و ابلیس (همان، ص ۳۰۰) می‌رود. رویکرد اقبال شاعر به ابلیس با دیدگاه‌های عارفانی همچون سنایی و عطار و دیگر عارفان خویشاوند است و رومی، همدلانه، ابلیس را «خواجه اهل فراق» می‌نامد (همان، ص ۳۰۰) و ابلیس ترک سجود خود را ساز کردن «ارغنون خیر و شر» و تفویض «اختیار» به انسان‌ها می‌خواند.

جاویدنامه از اندیشه‌های سیاسی اقبال خالی نیست و زنده‌رود در دیدار با «روح هندوستان» (همان، ص ۳۱۵) از بروز اختلاف و انشقاق میان هندیان و وطن‌فروشی عده‌ای از آنان شکوه‌ها سر می‌دهد. او با شکایت از تقلید کورکورانه از فرنگ، قوت فرنگ را در علم و فن می‌داند.

سالک جاویدنامه، در ادامه سفرش به آن سوی افلاک، به اقلیمی بهشت‌آسا می‌رسد و با ارواح شاعران و متفکرانی چون نیچه (اقبال ۱۳۸۲، ص ۳۲۳)، شاعر لاهوری (همان، ص ۳۳۲)، سید علی همدانی (همان، ص ۳۳۵) و ملا طاهر غنی کشمیری (همان، ص ۳۴۷) و دیگران دیدار می‌کند و ضمن گفت‌وگو با آنان به حلّ برخی مشکلات شعری می‌پردازد، اما به ماندن در بهشت اکتفا نمی‌کند و جز به تشرّف آرام نمی‌یابد (همان، ص ۳۸۵).

پس، سالک واصل با جمال الهی دیدار می‌کند و سفر رؤیاوار اقبال با تشرّف نزد جمال و جلال حق به انجام می‌رسد و جلوه جلال حق او را به خلاقیت و بازگشت به خود فرامی‌خواند (همان، ص ۴۰۰).

«قهرمان» رازآموخته می‌شود، به جهان بیداری بازمی‌گردد و سفرش را روایت می‌کند.

سفرهای روحانی به جهان پس از مرگ به معنای مرگ انجامین نیست و راویان در اکثر روایت‌ها، پس از گذار از وادی‌ها، به زمین برگردانده می‌شوند و از سوی نیروهای خیر فرازمینی ملزم می‌شوند شرح سفر آسمانی خود را روایت کنند. بازگشت این مسافران معمولاً با اندوه جدایی از عالم نور قرین است و عارفان،

که مایل‌اند در جهان نور باقی بمانند، مجبور به بازگشت می‌شوند. در سفرهای مبتنی بر تفکرات دینی، هدفی چون تثبیت عقاید دینی را نیز دنبال می‌کنند. مسافران با یاری گرفتن از تمثیل، در تلاش‌اند به اندیشه‌های دینی جلوه‌ای باورپذیر و یقینی دهند تا خوانندگان را با خود هم‌دل کنند.

اقبال در پایان، خطاب به فرزندش، «جاوید»، هدف خود را از سرایش این منظومه آگاه ساختن نسل نو و پرهیز دادن آنان از بند قشریان مزور، فرنگیان استعمارگر و دور افتادن جوانان از خود و فرهنگ خودی می‌داند. با بررسی ساختاری روایت اقبال و برابر نهادن آن با ساختار نوع ادبی تمثیل رؤیا، چنین به نظر می‌رسد که جاویدنامه از الگوی ساختاری این نوع ادبی تبعیت می‌کند و در این سفر رازآموزانه نیز سالکی با ورود به عالم رؤیا، به دلالت روح مولانا به تشرّف می‌رسد و دیگر بار به بیداری برمی‌گردد و داستان سفر خود را روایت می‌کند.

بنابر این قیاس، می‌توانیم مسلّم بدانیم که جاویدنامه از نظر ساختاری تمثیل رؤیاست. در ادامه باید دید جاویدنامه در قلمرو محتوای دیگر روایت‌های تمثیل رؤیا چه روابطی دارد.

##### ۵. جاویدنامه تمثیل رؤیایی در میانهٔ مناسبات بینامتنی

علاوه بر انطباق ساختاری جاویدنامه با دیگر اخوات آن در نوع ادبی تمثیل رؤیا، این روایت از نظر محتوا نیز متنی در میانهٔ مناسبات بینامتنی است و ردّ پای پیش‌متن‌های مهم روایت‌های تمثیل رؤیا را در جاویدنامه می‌توان بازجست. در تمثیل‌های رؤیایوار ایرانی - اسلامی، رابطهٔ بینامتنی با قرآن، و به‌ویژه روایت سفر آسمانی پیامبر اسلام (ص)، نمودی نظرگیر دارد و روایت معراج یکی از مهم‌ترین پیش‌متن‌های این نوع ادبی در تمدن اسلامی است. روایت سفر آسمانی پیامبر (ص) بیش از همه از سورهٔ نجم و الإسراء برمی‌آید و «همهٔ مفسران قرآن به اجمال یا تفصیل معراج را آورده‌اند» (مایل هروی ۱۳۵۶، ص ۳۹).

در این سفر، پیامبر (ص) به همراهی جبرئیل (ع) و فرشتگان دیگر به آسمان برده می‌شود و از آسمان‌های هفت‌گانه دیدار کرده، دوزخ و دوزخیان را می‌بیند و سپس به بهشت می‌رود و پس از آن بالاتر رفته، در بی‌مکانی و بی‌زمانی، به «تشرّف» می‌رسد و پس از بازگشتن، روایت سفرش را نقل می‌کند.

نکتهٔ جالب توجه دربارهٔ روابط بینامتنی میان روایت معراج نبی (ص) و روایت‌های معراج‌گونهٔ پس از آن این است که برخلاف اکثر متون در روابط بینامتنی، رابطهٔ پدر و پسر ادیب‌وار میان متن و پیش‌متن وجود ندارد و روایت‌های پس از معراج نبی (ص) نه تنها خویشاوندی خود را پنهان نمی‌کنند که فرزندان بیش‌ازپیش می‌کوشند تا خود را به پیش‌متن خود، قرآن (تا ز ما زاغ البصر گیرد نصیب/ بر مقام عبده گردد رقیب

(اقبال ۱۳۸۲، ص ۲۲۱)؛ انجمن روز الست آراستند/ بر وجود خود شهادت خواستند (همان، ص ۶۹) و روایت معراج، منتسب کرده، این رابطه را آشکار کنند. چنان‌که راوی جاویدنامه نیز به این خویشاوندی تصریح می‌کند:

مرد مؤمن درنسازد با صفات      مصطفی راضی نشد آلا به ذات  
چیست معراج؟ آرزوی شاهدهی      امتحانی رویه روی شاهدهی...  
(همان، ص ۶۳-۹۲)

حضور راهنمایی چون روح مولانا، به‌وضوح، یکی دیگر از آبشخورهای عظیم جاویدنامه را به رخ می‌کشد: میراث صوفیه (ضرب قلندری بیار، سد سکندری شکن/ رسم کلیم تازه کن، رونق ساحری شکن (همان، ص ۱۰۴). راهنما در سفرهای رؤیاوار عارفانه همچون سیر العباد الی المعاد و مصباح الارواح از شمس‌الدین محمد بردسیری (قرن هفتم) و جاویدنامه دارای همان هیئت انسان کامل در آموزه‌های عرفان اسلامی است. پیران نورانی این روایت‌ها چهره‌ای شبیه به هم دارند و همگی در طول سفر رازگشایی و دستگیری می‌کنند با این تفاوت که در جاویدنامه، به سیاق دیگر روایت‌های معاصر، این انسان کامل شخصیتی تاریخی است.

میان سفرهای رؤیاوار عرفانی با ماهیت نمادین آن‌ها و روایت‌های معاصر تفاوت‌هایی نیز وجود دارد. سالکان در روایت‌های عرفانی، چون معراج بایزید در کتاب التّور (حدود ۴۳۰-۴۵۰ق)، سیر العباد سنایی و الاسراء الی المقام الاسری ابن عربی، گذاری رؤیاوار از ظلمت به نور دارند و هدف سالکان، جاودانگی، رسیدن به بلوغ «مرد شدن» یا بازگشت به سوی «فطرت» یا «جان» است و مراحل رازآموزی در این روایت‌ها تا آستانه «تشرّف» پیش رفته است، اما روایان سفرهای معاصر تمثیل رؤیا همچون جاویدنامه یا صحرائ محشر محمدعلی جمالزاده، هاله اساطیری انسان‌های دست‌نیافتنی را ندارند. این روایان نه مردان دینی بزرگانند و نه عارفانی نامی، بلکه روشنفکرانی از میان مردم‌اند. به‌تبع آن، راهنمایان آنان نیز عموماً شخصیت‌هایی برجسته، اما انسانی و واقعی هستند نه آبرانسان‌هایی دور از دسترس.

مسیر سفر اقبال مسیری منطبق بر کیهان‌شناسی بطلمیوسی، با مرکزیت زمین، است و وادی‌های سفر بر افلاک نه‌تنها با مسیر سفر سنایی که با سفر الاسرای ابن عربی نیز مشابهت دارد و راوی این سفرها با گذار از فلک قمر، عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل و آن سوی افلاک، با ساکنان آن اقلیم‌ها گفت‌وگو می‌کند و در هر منزل به فراتر رفتن واداشته می‌شود.

اساطیری چون هبوط هاروت و ماروت (دوش دیدم بر فراز قشمرود / از آسمان افروشته‌ای آمد فرود - از نگاهش ذوق دیداری چکید / جز به سوی خاکدان ما ندید - گفتمش از محرمان رازی مپوش / تو چه بینی اندر آن خاک خموش - از جمال زهره‌ای بگداختی / دل به چاه بابلی انداختی (اقبال ۱۳۸۲، ص ۱۱۹) و خدایان کهن چون بعل و مردوخ و یعوق و نسر و فسر (همان، ص ۳۲۵)، رع، خدای مصر، که خود سفری رؤیاوار دارد (اندرین وادی خدایان کهن / آن خدای مصر و این رب‌الیمین (همان، ص ۲۲۷). همچنین، اعتقادات کهن ایرانی، مثل باور به زروان (گفت زروانم جهان را قاهرم / هم نهانم از نگه هم ظاهرم (همان، ص ۹۲) یا ارجاع به آثاری چون مینوی خرد و دیدار با زردشت (همان، ص ۱۴۱) و تأثیر اندیشه‌های هندی را نباید از نظر دور داشت.

سالک روایت جاویدنامه علاوه بر دیدار با شخصیت‌های نامدار شرق و غرب همچون فرعون، سید جمال‌الدین اسدآبادی (همان، ص ۱۱۳)، تولستوی (همان‌جا)، حلاج (همان‌جا) و نیچه (همان‌جا)، که هر یک نشان از آشنایی اقبال شاعر با آرا و اندیشه‌های آنان دارد، در فلک مشتری ابلیس را می‌بیند و از او دفاع جانانه‌ای می‌کند که این‌گونه برخورد با شیطان در متون عرفانی ما بی‌سابقه نیست و در روایت‌های متأخر تمثیل رؤیا همچون صحرای محشر جمالزاده هم تکرار شده است (اقبال ۱۳۸۲، ص ۳۰۰-۳۰۴).

گرچه روایت‌های معاصر تمثیل رؤیا عمق نمادین و اساطیری آثار دوران‌های پیش را ندارند و اهداف بلندپروازانه‌ای چون تشرّف را دنبال نمی‌کنند، اما آینه‌ای در مقابل جامعه خود هستند و با غور در آنها می‌توان به دغدغه‌ها و حقایقی از روابط پنهان و پشت پرده زندگی سیاسی - اجتماعی دوران معاصر دست یافت. یکی از محوری‌ترین اندیشه‌های اقبال در آثارش، به‌ویژه جاویدنامه، موضوع بازگشت به خویشتن، آشکار کردن ضدیت شرق و غرب و لزوم بازگشت شرقیان به ریشه‌های فرهنگی خود است:

شرق حق را دید و عالم را ندید      غرب در عالم خزید از حق رمید

(اقبال ۱۳۸۲، ص ۱۱۷)

این نوع نگاه اقبال به تضاد شرق و غرب در دیگر آثار او نیز دیده می‌شود و چنان‌که پیش‌تر آمد، اقبال در پایان روایتش، در خطاب به فرزندش، جاوید، به‌عنوان فردی از نژاد نو، شعر را به خدمت اعتقادات ایدئولوژیک خود درمی‌آورد و او را به بازگشت سنت‌های شرق و رعایت ادب دینی، مهربانی و شفقت با همه بندگان خدا و تبعیت از آموزه‌های مولوی فرامی‌خواند (همان، ص ۴۰۱-۴۱۸).

## ۶. نتیجه‌گیری

سفرهای رؤیاوار به جهان پس از مرگ، روایت‌هایی پرشمار در گستره زمان و مکان هستند که از ساختار

و قراردادهای تکرارشونده‌ای پیروی می‌کنند و علاوه بر نمایان ساختن مشابهت در تصورات بشر از جهان پس از مرگ، به جهت مناسبات بینامتنی گسترده، عموماً روایتگر تجربه‌هایی مشابه هستند. این نوع روایت‌ها را می‌توان ذیل نوع ادبی تمثیل رؤیا دسته‌بندی کرد. تمثیل رؤیا اگرچه با رونقی کمتر، اما کماکان در جهان معاصر نیز زنده است و جاویدنامه اقبال نیز یکی از روایت‌های معاصر نوع ادبی تمثیل رؤیاست.

جاویدنامه از قراردادهای ساختاری نوع ادبی تمثیل رؤیا تبعیت تام دارد و عناصر تکرارشونده این نوع ادبی، مانند بروز آشفتگی و طرح مسئله در میانه راه زندگی، ورود به عالم رؤیاوار، حضور راهنما، سفر به جهان مردگان و دیدار با ساکنان وادی‌های گوناگون آن، تجربه‌ای شبیه به تشرّف و بازگشت به بیداری در آن دیده می‌شود.

علاوه بر مشابهت در ساختار، جاویدنامه در میانه میدانی از مناسبات بینامتنی واقع شده است و ردّپای متونی همچون قرآن، روایات معراج پیامبر (ص)، میراث صوفیه، دیگر تمثیل رؤیاهای فارسی و شرقی در آن دیده می‌شود. در این اثر، روایت سفر رؤیاوار در خدمت بیان اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی اقبال، به‌ویژه اندیشه «بازگشت به خود»، قرار گرفته است.

### منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۰)، ساختار و تأویل متن، تهران، نشر مرکز.
- اسکولز، رابرت (۱۳۷۹)، ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، آگاه.
- اقبال (۱۳۸۲)، نک بقایی.
- الیاده، میرچا (۱۳۶۸)، آیین‌ها و نمادهای آشناسازی - رازهای زادن و دوباره زادن، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران، آگه.
- بقایی (ماکان)، محمد (۱۳۸۲)، در شبستان ابد - شرح و بررسی تطبیقی جاویدنامه اقبال، تهران، اقبال.
- پراب، ولادیمیر (۱۳۸۶)، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، توس.
- تادیه، ژان ایو (۱۳۷۸)، نقد ادبی در قرن بیستم، ترجمه مهشید نونهالی، تهران، نیلوفر.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۷۷)، منطق گفت‌وگویی میخائیل باختین، ترجمه داریوش کریمی، تهران، نشر مرکز.
- چودری، محمدحسین (۱۳۵۱)، «نظری بر جاویدنامه اقبال لاهوری»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال هشتم، ش ۳۲. ص ۹۳۵-۹۲۳.

رادفر، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، «جایگاه اقبال لاهوری در حوزه ادبیات تطبیقی و تأثر او از شاعران فارسی‌زبان تا عصر حافظ»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال دوم، ش ۳، ص ۱۱۷-۱۳۳.

رجایی بخارایی، احمدعلی (۱۳۴۴)، (تحلیلی از جاویدنامه اقبال)، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال اول، ش ۱، ص ۱۱۷-۱۳۲)

سوسور، فریناندو (۱۳۷۸)، درس‌های زبان‌شناسی همگانی، گردآورندگان: آلبرسشنه و شارل بانی با همکاری آلبر ریدلینگر، ترجمه نازیلا خلخالی، تهران، آثار مرجع فرزاد.

فتوحی، محمود (۱۳۸۸)، «سیرالعباد سنایی در گستره ادبیات تطبیقی»، ثنای سنایی، خانه کتاب، تهران، ص ۴۹۸-۵۰۹.

فرویدی‌پور، فاطمه (۱۳۹۰)، «تمثیل رؤیا به مثابه نوعی ادبی»، نقد ادبی، سال چهارم، ش ۱۵، پاییز، ص ۱۵-۲۳.

کمپیل، جوزف (۱۳۹۴)، قهرمان هزار چهره، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد، گل آفتاب.

مایل هروی، رضا (۱۳۵۶)، سیر العباد الی المعاد حکیم سنایی غزنوی، کابل، بیهقی.

مقدادی، بهرام (۱۳۷۸)، فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر، تهران، فکر روز.

مکاریک، ایرنا (۱۳۸۴)، دانشنامه نظریه‌های ادب معاصر، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران، آگه.

یونگ، کارل گوستاو، با همکاری ماری لویزفون فرانتس و دیگران (۱۳۷۷)، انسان و سمبول‌هایش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران، جامی.

Abrams, M.H (1366), *A Glossary of Literary Terms*, Tehran Islamic Azad University.

Baldick, Chris (1990), *The Concise Oxford Dictionary of Literary Terms*, Oxford University Press Oxford.

Cuddon, J.A.(1366) , *A Dictionary of Literary Terms and Literay Theory*, Tehran, Nima, □

## مخلص لاهوری و دست‌کاری‌های او در دست‌نوشته دیوان خود

سمیه شکری (دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران)

سید محمد راستگو (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران)

سعید خیرخواه برزکی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران)

چکیده: رای رایان آندرام لاهوری (۱۱۰۷-۱۱۶۴ق)، متخلص به «مخلص»، از نویسندگان و شاعران پارسی‌گوی برجسته هند، در سده دوازدهم هجری قمری، است که آثار ارزشمندی به نظم و نثر بر جای نهاده است. از آن میان، دست‌نوشته‌ای از دیوان اوست که در کتابخانه رضا رامپور هند به شماره ۳۶۹۹ نگهداری می‌شود. از ویژگی‌های این دیوان این است که به خط خود شاعر است و شاعر آن را بازخوانی کرده و ۹۶ غزل به آن افزوده است. در بسیاری از جاها، هنگام بازنگری، یک یا چند واژه و مصرع و بیت یا بیت‌هایی را خط زده و آن‌ها را به گونه دیگری آورده است. در این پژوهش، پس از معرفی نسخه‌شناختی این دست‌نوشته، دست‌کاری‌های مخلص را در این دست‌نوشته از دیوانش بررسی کرده‌ایم و درباره آن‌ها نکته‌هایی را مطرح کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: مخلص لاهوری، نسخه خطی، دیوان شعر، تصحیح متن.

## ۱. مقدمه

رای رایان آندرام لاهوری، متخلص به «مخلص» (۱۱۰۷-۱۱۶۴ق)، یکی از نویسندگان و شاعران زبردست پارسی‌گوی هند، در سده دوازدهم هجری قمری، است. این هندی هندو که از تبار رایان و راجگان و از مردان دربار و دولت نیز بوده، شیفته شعر و ادب و دانش و هنر نیز بوده است. سال‌ها شاگرد بیدل دهلوی بوده و بیش از سی سال، دوستانه و شاگردانه، بر خوان سراج‌الدین علی‌خان آرزو نشسته و با دیگر شاعران و ادیبان، چون حزین لاهیجی نشست و برخاسته‌ها داشته و از این رهگذر پخته و پرورده شده و توانسته است با نوشته‌ها و سروده‌های خود بر فرهنگ و زبان فارسی تأثیر بگذارد (درباره او نک. چندر شیکهر و همکاران ۱۳۹۵).

در تذکره‌ها بیشتر از او با نام آندرام مخلص یاد شده و گاه با نام مخلص لاهوری تا از مخلص کاشانی متمایز گردد.

از این شاعر و نویسنده توانا جز دیوان، چند نوشته دیگر نیز به جای مانده است که از آن میان فرهنگ بسیار سودمندش با نام مرآت الاصطلاح است که در ایران نیز به چاپ رسیده است. از دیوان مخلص، که تاکنون تصحیح و چاپ نشده است و نگارندگان اینک در کار تصحیح و آماده‌سازی آن برای چاپ‌اند، خوشبختانه نسخه‌هایی در کتابخانه رضا رامپور، کتابخانه دانشگاه اسلامی علی‌گره و بریتیش میوزیوم بر جای مانده است. از این میان، نسخه کتابخانه رضا رامپور، که به خط خود شاعر است و همین ارزش آن را دوچندان کرده، جایگاهی ویژه دارد و ما در این پژوهش کوشیده‌ایم با نگاهی نسخه‌شناختی، ویژگی‌های این دست‌نوشته را بازنماییم و سپس براساس یکی از ویژگی‌های این دست‌نوشته، نکته‌هایی درباره شاعری مخلص بیان کنیم.

## ۲. ویژگی‌های نسخه‌شناختی دست‌نوشته

شماره و محل نگهداری: این دست‌نوشته به شماره ۳۶۹۹ در کتابخانه رضا رامپور نگهداری می‌شود. یادداشت فهرست‌نگار در صفحه نخست: دیوان مخلص منشی آندرام، (قلمی)، خوش‌خط، دواوین و قصاید و ادبیات فارسی، نمبر ۵۱۹.

کاتب: خود شاعر.

خط: نستعلیق خوش.

شمار سطر: ۱۱، که گاه کم و بیش شده است.

شمار صفحه: ۳۳۲ صفحه.

آغاز: «بسم الله الرحمن الرحيم. الهی آب و رنگ شور بلبل ده بیانم را»  
انجامه: «... ناز، باد مقبول اهل راز و نیاز. به تاریخ نهم شهر رجب المرجب سنه ۲۰ جلوس محمدشاهی، روز یکشنبه طرف صبح به خط مصنف به اتمام رسید».  
این دست‌نوشته، که به گواهی انجامه یادشده به خط خود شاعر است، دارای ۳۳۲ صفحه و حدود ۴۷۰۰ بیت، در قالب‌های گوناگون غزل (۴۰۰)، رباعی (۱۰۶)، قطعه (۴۳) و ابیات پراکنده (۴۶) تک یا دو بیت که در بین غزل‌هاست) است. در پایان نیز ۳۴ بیت ریخته (به زبان اردو) با عنوان «اشعار ریخته که گاهی بنابر تفریح طبیعت گفته می‌شود» دارد.  
صفحه‌های یکم و دوم به زیبایی تذهیب شده و دیگر صفحه‌ها دارای جدول‌بندی شعری است. در ساختار نخستین، هر شعر در یک جدول آمده و بعدتر که در بازخوانی ۹۶ غزل به این نسخه افزوده شده، هر غزل در جای الفبایی خود در حاشیه نوشته شده است.  
خط نسخه در ساختار نخستین، نستعلیق کم‌وبیش خوش و خوشخوانی است و در غزل‌های افزوده در حواشی، مصرع‌ها یا بیت‌های خط‌خورده و دگرگون‌شده، نستعلیق مایل به شکسته و قدری بدخوان است. کاتب هر چند برخی جاها برخی واژه‌ها را اعراب‌گذاری کرده و خواندن را آسان‌تر، در بسیاری جاها نقطه‌ها را نگذاشته و خواندن را، به‌ویژه در جاهایی که متن چند خوانش را برمی‌تابد، دشوار ساخته است. «گ» همیشه «ک» نوشته شده و سه حرف «پ، چ، ژ» بیشتر با سه نقطه.  
چنان‌که در انجامه دیدیم، تاریخ اتمام سال ۲۰ جلوس محمدشاهی است. براساس انجامه مرآت الاصطلاح (مخلص لاهوری ۱۳۹۵، ص ۴۹۱) که سال بیست و ششم جلوس محمد شاه را سال ۱۱۵۷ گفته، سال بیستم جلوس او باید سال ۱۱۵۱ باشد. بر این پایه، سال اتمام این دست‌نوشته ۱۱۵۱ خواهد بود.  
گفتنی است که در همین دست‌نوشته دیوان (مخلص لاهوری ۱۱۵۱، ص ۳۱۴)، دو تاریخ درباره دیوان مخلص آمده است:

۱. تاریخ ترتیب یافتن دیوان غزل خودم:

شور انداخت به گلزار سخن	چهچه بلبل فکرم مخلص
یافت ترتیب چو دیوان، تاریخ	کردم انشا: «گل فکرم مخلص»

۲. تاریخ انتخاب دیوان خودم:

ز دیوان منتخب چون کرد اشعار	چمن پرداز تر از موقلم کلک
-----------------------------	---------------------------

به تجویز خرد تاریخ اتمام «عجایب انتخابی» زد قلم کلک

که عبارت‌های «گل فکرم مخلص» و «عجایب انتخابی» نمایانگر سال ۱۱۵۰ است که براساس آن‌ها، مخلص در سال ۱۱۵۰ هم دیوان غزل خود را سامان داده و هم انتخابی از دیوان خود را. و این هر دو باید جز این دیوانی باشد که تاریخ اتمام آن ۱۱۵۱، یعنی یک سال بعد، است. به سخن دیگر، مخلص یا چند دیوان داشته یا سروده‌های خود را در چند دفتر و چندگونه سامان داده است. مثلاً، یک بار غزل‌های خود را در دفتری جدا فراهم نموده، چنان‌که عنوان ماده تاریخ یکم نشان می‌دهد: «تاریخ ترتیب یافتن دیوان غزل خودم»، و یک بار گزیده‌ای از دیوان خود برآورده، چنان‌که ماده تاریخ دوم گواهی می‌دهد: «تاریخ انتخاب دیوان خودم». و این گمان که مخلص چند دیوان داشته، در سخن بندر ابن داس خوشگو که با او معاصر و معاشر بوده است نیز این پشتوانه را دارد: «پیش‌تر دیوانی به مشق طرز میرزا صائب ترتیب داده، الحال به طرز میرزا رضی دانش شعر می‌گوید... دیوان غزلیات به قدر ده‌هزار بیت دارد» (خوشگو ۱۹۵۹، ص ۳۳۳؛ مخلص لاهوری ۱۳۹۵، ص سی).

گفتنی است که در همین دست‌نوشت (ص ۳۲۱) تاریخ اتمام مرآت الاصطلاح هم آمده است:

این نسخه را که نامش مرآت اصطلاح است تألیف چون نمودم در بهترین ساعات کلک سخن‌طرازم تحریر کرد مخلص تاریخ اختتامش «تحقیق اصطلاحات»

«تحقیق اصطلاحات» برابر با ۱۱۵۸ است، یعنی هفت سال پس از نوشته شدن این دیوان. در پاسخ بدین پرسش که «چگونه ماده تاریخ سال ۱۱۵۸ در دیوانی که سال ۱۱۵۱ نوشته شد، آمده است؟» باید گفت در صفحه ۳۲۱ که این ماده تاریخ در آن آمده، نیمه پایین صفحه نانوشته مانده بوده و سپس با خطی دیگر این ماده تاریخ در آنجا افزوده شده است.

نکته دیگر درباره انجامه دیوان اینکه به گواهی آغاز آن «ناز، باد مقبول اهل راز و نیاز»، که مصرع دوم یک بیت است با قافیۀ مصرع نخست، بخشی از انجامه در صفحه پیش بوده و آن صفحه در عکسی که ما از این دست‌نوشت داریم، نیست. نمی‌دانیم این صفحه (و شاید صفحه‌هایی دیگر) از اصل دست‌نوشت یا در عکس برداری افتاده است. باید اصل دست‌نوشت دیده شود.

### ۳. بازنگری‌های مخلص در این دست‌نوشت

از ویژگی‌های این دست‌نوشت این است که جای‌جای و به‌فراوانی در آن دست‌کاری‌هایی انجام گرفته و در حاشیه و کناره‌های صفحه، واژه، عبارت، مصرع، بیت یا بیت‌های دیگری جایگزین آنچه در متن بوده و خط خورده، شده است. این دست‌کاری‌ها بی‌گمان کار خود شاعر است که دیوان دست‌نوشته خویش را، در فرصت و فراغت‌های پیش‌آمده، بازبینی کرده و براساس دگرگونی‌هایی که مورد پسند او بوده یا به انگیزه‌هایی دیگر، مانند کاربست برخی شگردهای ادبی و هنری، یا هماهنگی با رخدادها و دیگر موارد، سروده‌های پیشین خویش را بازنگری و بازنگاری کرده است و به گمان خود ساخت و پرداخت و صورت و سامان بهتر و هنری‌تری به آن‌ها بخشیده است. این‌گونه بازنگری و بازنگاری و دست‌کاری، البته ویژه مخلص نیست و به گمان بسیار، اگر نه همه، بسیاری از شاعران و سخنوران و حتی نویسندگان، با سروده‌ها و نوشته‌های خود چنین رفتاری داشته و دارند. هرچند در این باره اسناد آشکار و چندان، به‌ویژه از شاعران گذشته و درگذشته، در دست نداریم. از نمونه‌های آشکار این‌گونه شاعران، در میان پیشینیان، حافظ است که به گواهی چپستی و چسانی بسیاری از نسخه‌بدل‌ها و دیگرنویسه‌هایی که در نسخه‌ها و دست‌نوشته‌های کهن دیوان او هست، امروزه حافظ‌پژوهان به این باور رسیده‌اند که وی همواره سروده‌های خویش را، اگرچه دست‌به‌دست نیز شده بودند، بازبینی و دست‌کاری و بیشتر واژه و عبارت و گاه مصرع یا بیتی را بازسازی می‌کرده و هندسه و هنجاری سنجیده‌تر و هنری‌تر به آن‌ها می‌بخشیده است. پخش گشتن و دست‌به‌دست شدن همین بازبینی‌ها و دست‌کاری‌های چه‌بسا چندباره، که پیش‌تر نیز گونه‌های دیگری از آن‌ها به دست این‌وآن رسیده بوده، سبب شده است تا نسخه‌ها و نویسه‌های دیوان او این‌همه دگرگونی و چندسانی داشته باشد. البته این‌گونه نسخه‌بدل‌ها با نسخه‌بدل‌هایی که پی‌آمد بدخوانی و بدنویسی کاتبان و نسخه‌نویسان است، دوگانگی آشکار دارد (در این باره، نک. راستگو ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۸۷).

از امروزیان نیز مهدی اخوان ثالث، به گواهی دست‌کاری‌ها و بازنگاری‌هایی که به خط خود او در حواشی چاپ‌های گوناگون آثارش دیده می‌شود، از کسانی است که سروده‌های پیشین خویش را گاه پس از چاپ و نشر نیز دگرگون می‌ساخته است.

گفتنی است که بنیاد نظری این دست‌کاری‌ها چیزی است که در نقد ادبی و دانش‌های بلاغی با نام تکنیک، صحت و اولویت و مهندسی سخن از آن سخن گفته‌اند (در این باره، نک. همان، ص ۳۷) و براساس آن ناقدان و شاعران، به‌ویژه در عصر صفوی و انجمن‌های ادبی، نیز در تذکره‌ها، سروده‌های کسانی را

نقد کرده‌اند. از این روی، بجاست پیش از پرداختن به دست‌کاری‌های مخلص، این زمینه نظری را، با آوردن نمونه‌هایی، اندکی باز نماییم.

**تکنیت:** آن است که سخنور برای بیان خواسته خویش، از میان چند واژه هم‌معنی و هم‌سمت‌وسو که همه را می‌تواند در سخن خود بیاورد، یکی را برگزیند و دیگران را کنار نهد، از این روی که در آن یکی نکته‌ای هست که در دیگر واژه‌ها نیست. چنان‌که در آیه «وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى» (سوره نجم، آیه ۴۹)، یعنی «همانا که او پروردگار شعری است»، خداوند با اینکه آفریدگار و پروردگار همه ستارگان، بل همه چیز است، از میان همه ستارگان «شعری» را برگزیده تا طنز و طعنی نیز باشد به مردی به نام ابن ابی کبشه که در آن روزگاران به پرستش ستاره شعری برخاسته بود و دیگران را نیز به پرستش آن فراخوانده بود.

در میان نوشته‌های بلاغی فارسی، شمس‌العلمای گرکانی از «تکنیت» یاد کرده و جز تعریف و دو مثال عربی، که از کتاب‌های عربی گرفته، مثال‌هایی فارسی نیز آورده است، از جمله دو بیت سعدی:

ای پادشاه وقت چو وقت فرارسد      تو نیز با گدای محلت برابری  
گر پنج نوبت به در قصر می‌زنند      نوبت به دیگری بگذاری و بگذری

هرگاه می‌گفت: «ای پادشاه عصر، یا روزت فرارسد یا دولت به دیگری بگذاری»، از خوبی شعر

کاسته می‌شد.

شمس‌العلمای «تکنیت» را به دو گونه گفته است: اول، آنجا که در کلام، برای رعایت نکته‌ای دقیق، لفظی بیفزایند. دوم، آنجا که از میان چند واژه هم‌سمت‌وسو، یکی را برای رعایت نکته‌ای برگزینند (نک. شمس‌العلمای گرکانی ۱۳۷۷، ص ۱۸۰).

ناقدانی نکته‌سنج چون خان آرزو نیز از «صحت» و «اولویت» سخن گفته‌اند و تأکید کرده‌اند که صحت یک چیز است و «اولویت» چیز دیگر، و آنچه شعر را شعر می‌سازد «اولویت» است نه «صحت». آرزو در نقدی که با نام تنبیه الغافلین بر سروده‌های حزین لاهیجی نوشته، بیت‌هایی از او را یاد کرده و بر واژه‌هایی از آنها انگشت نهاده و گفته است هر چند در درستی شعر سخنی نیست، اگر به جای آن‌ها واژه‌هایی دیگر نهاده بود، سخنش هنری‌تر و شاعرانه‌تر می‌شد، یعنی جز «صحت»، «اولویت» نیز داشت. نمونه‌ای از این‌گونه نقد و نکته‌های آرزو را درباره بیت زیر از حزین لاهیجی، از زبان شفیع کدکنی نقل می‌کنیم:

رخ نمودی جنت موعود گردید آشکار      جلوه‌گر گشتی حیات جاودان آمد پدید

خان آرزو می‌گوید: بر سخن‌فهم مخفی نیست که «رخ نمودن» و «جلوه‌گر گشتن» اگر یکی نیست،

نزدیک به هم است. در این صورت، این بهتر است:

رخ چو بنمودی، ظهور جنت موعود شد لب چو بگشادی، حیات جاودان آمد پدید  
اگر گفته شود که «رخ نمودن» و «جلوه‌گر گشتن» در واقع تغایری دارند، این قدر کافی است گوییم: «سخن در اولویت است نه در صحت».

از رویاروی قرار دادن «صحت» و «اولویت» می‌خواهد ثابت کند که میان «درست بودن» یک بیان تا «شکل نهایی داشتن» آن فاصله بسیار زیادی است و شعر واقعی آن شعری است که در آن نهایی‌ترین صورت و ساخت ممکن برای ادای یک مفهوم وجود داشته باشد نه اینکه فقط «صحیح» باشد (شفیعی کدکنی ۱۳۷۵، ص ۳۰).

گفتنی است که این‌گونه برخوردهای یک‌سویه خان آرزو با سخن حزین و نقد و نظرها و نکته‌سنجی‌های نوشتاری و گسترده‌ای که کتابی خواندنی را پدید آورده است، چه بسا به گونه دوسویه، رویاروی و گفتاری نیز، به‌ویژه در انجمن‌های ادبی روزگار صفوی، انجام می‌گرفته: چه بسا پیش می‌آمد که کسی در انجمنی، قهوه‌خانه‌ای، جایی، شعری از خویش می‌خواند و کسانی بر جایی از سخن او انگشت می‌نهادند و براساس همان اولویت و تنکیت و نگه‌داشت پیوندهای به‌ویژه پنهان، می‌گفتند: به‌جای چنین، باید چنان می‌گفتی و گوینده گاه این نقد و نظرها را می‌پذیرفت و براساس آن‌ها سخن خویش را دست‌کاری و اصلاح می‌کرد و گاه نمی‌پذیرفت و بر برتری سروده خود پای می‌افشرد و چه بسا کار به بگومگو و جار و جدل و جنجال می‌کشید. در تذکرها، به‌ویژه تذکرها‌های هندی و هندیانه، از این‌گونه نقد و نظرها‌های دوسویه و گفتاری نمونه‌ها می‌توان دید. مانند این گزارش محمدافضل سرخوش درباره حاجی محمدجان قدسی، شاعر توانای روزگار صفوی و ملک‌الشعرا دربار شاه‌جهان:

گویند: به آن کمال ملک‌الشعرا، روزی غزلی تازه گفته، پیش ملای مکتب‌دار می‌خواند، چون به این بیت رسید:

ساقی به صبحی قدری پیش‌تر از صبح برخیز که تا صبح شدن تاب ندارم  
کودکی می‌شنید، گفت: صاحب! اگر به‌جای «قدری»، «نفسی» گفته شود، برای صبح مناسبت تمام دارد.  
حاجی قبول کرد و در جودت طبع آن کودک حیران ماند (سرخوش ۱۳۸۹، ص ۱۵۴).

کار این کودک سنجیدنی است با کار نویسندگان تذکرها، به‌ویژه تذکرها‌های عهد صفوی که بر همین اساس گاه چون بیتی از کسی می‌آوردند و در آن عیب و آفتی و کم‌وکاستی‌ای می‌دیدند، نقدش می‌کردند و برای بهبود آن پیشنهاد می‌دادند. خان آرزو در مجمع‌النفایس در پی بیتی از شفیع‌ای اثر:

چراغی از پی حاجت ز لاله روشن کن به بوستان که قدمگاه سبزپوشان است

گفته است: «مصراع اول به گمان من چنین بهتر است: «چراغی از پی حاجت ز جام روشن کن» (آرزو ۱۳۸۵، ص ۴۰).

و یا پس از آوردن بیتی از عاقل شاهجهان آبادی در همین تذکره:

ای طیب نبض‌دان دست از سر نبض ملداری  
حالتی دارم که دل از حالت آگاه نیست

گفته است: «به گمان فقیر، آرزو، به جای «نبض‌دان»، «مهربان» مناسب است» (آرزو ۱۳۸۵، ص ۱۰۳).

«توارد» یعنی یکسانی یا همسانی مصرع‌ها یا بیت‌هایی در سخن دو شاعر، نیز گاه زمینه و انگیزه‌ای می‌شد برای دست‌کاری و تغییر. چنان‌که میرغلامعلی آزاد بلگرامی در خزانه عامره، در بخش مربوط به میرزا صائب، چنین آورده است:

الهی خانه توارد خراب شود که چه آفت‌ها بر سر معنی‌آفرینان می‌آرد. فقیر در ایام تحریر این صحیفه  
قصیده‌ای نظم کرده، تشبیب آن خطاب به کعبه معظمه است و گریز به منقبت امیرالمؤمنین علی، رضی‌الله‌عنه،  
بعد نظم قصیده، روزی به خاطر رسید که از قصاید میرزا صائب مخلص برآورده، در این صحیفه ثبت باید  
کرد. چون دیوان میرزا را وا کردم، می‌بینم که میرزا هم خطاب به کعبه گریز به منقبت امیر، رضی‌الله‌عنه،  
می‌کند. بیت تخلص میرزا این است:

هیچ تعریفی تو را زین به نمی‌دانم که شد  
در تو پیدا گوهر پاک امیرالمؤمنین  
و بیت تخلص فقیر این است:

مطلع خورشید گر خوانم تو را الحق بجاست  
از تو سر زد آفتاب آسمان سروری  
آخر فقیر گریز را تبدیل کردم و هر قدر نسخه‌ها که به دست افتاد، بیت سابق را محو ساخته، بیت لاحق  
ثبت نمودم (آزاد بلگرامی ۱۳۹۳، ص ۴۵۶).

در ادامه، بلگرامی قصیده میرزا صائب و قصیده خود را آورده است.

#### ۴. دست‌کاری‌های مخلص در سروده‌های خود

مخلص لاهوری سروده‌های خویش را به فراوانی بازنگری و دست‌کاری کرده است. در این بازنگری‌ها و دست‌کاری‌ها گاه واژه‌هایی و گاه مصرع و بیت یا بیت‌هایی را خط زده و جایگزینی برای آن‌ها نهاده است. اینک نمونه‌هایی از هریک از بازنگری‌ها و دوباره‌سرایی‌های او را در سروده‌های خود می‌آوریم، با این یادآوری که آشنایی مخلص با خان آرزو و نقدهای او بر حزین و دیگران، نیز آشنایی او با انجمن‌های ادبی و تذکره‌ها و این‌گونه نقد و نظرهای آنان، در دست‌کاری‌های او بی‌اثر نبوده است.

### نمونه‌هایی از جایگزینی یک واژه با واژه‌ای دیگر

- نهادن «گویا» به جای «تخم» در این بیت:  
فکرهای آشنا با سوز دل داریم ما  
نهادن «رنگش» به جای «این رو» در:  
که سوش دید گرم امشب که رنگش  
نهادن «طرح» به جای «رنگ» در:  
طرح دنیای نوی می‌ریختم  
نهادن «پیشکش» به جای «نذر او» در:  
به قد خم شدم گرفتارش  
نهادن «بنده» به جای «کشته» در:  
همچو قفل باغ وا گردد به ابرام تمام  
نهادن «مردان» به جای «غلامان» در:  
از مردان باغبان مخلص  
نهادن «نورسته» به جای «گل کرده» در:  
حظی گرفتم از رخ نورسته سبزه‌اش  
نهادن «طبیعت» به جای «مزاجم» در:  
شود شکفته طبیعت، چو در سخن آید  
نهادن «لطف» به جای «چتر» در:  
از سر بیچاره مخلص کم مباد  
نهادن «ریش» به جای «چاک» در:  
تخته مشق ریش شد مخلص دلم
- در زمین شعر گویا لاله می‌کاریم ما  
عقیقی، لاجوردی، کهربایی ست  
گر کف خاکستری می‌داشتم  
پیشکش حلقه کمان کردم  
بنده رنگین سخن لب‌های خاموش توام  
ذوق گلگشت باغ کرد مرا  
هرچند این بیاض به خط غبار بود  
مصاحبی شب تنهایی ام چو مینا نیست  
سایه لطف سحاب برشکال  
نسخه رنگینی انشا کرد عشق

### نمونه‌هایی از نهادن چند واژه به جای چند واژه دیگر

- نهادن «یار باوفا» به جای «کهنه‌آشنا» در:  
بگشا باغبان در گلشن  
مخلص آن یار باوفای گل است  
نهادن «دل پر است از شکوه» به جای «ماجرها دارم از» در:

- دل پراسست از شکوۀ زلف و خطش      زین تمامی دودمان رنجیده‌ام
- نهادن «چو لاله نوع دگر» به جای «چو گل به رنگ دگر» در:  
هست عشقم چو لاله نوع دگر      صاف خون جگر به جام من است
- نهادن «بلند از سر شاخ» به جای «به صد رنگ بلند» در:  
هر طرف ناله قمری ست بلند از سر شاخ      سرو ناز که به گلزار خرامان شده است؟
- نهادن «لاله و گلش در باغ» به جای «ساکنان گلزارش» در:  
دهند بوسه به پا لاله و گلش در باغ      مگو که سرو سادات سبزواری نیست
- نهادن «جام می چون شاخ گل» به جای «همچو نرگس جام می» در:  
عیش اهل ذوق باشد برخلاف رسم خلق      جام می چون شاخ گل بردار می باید کشید
- نهادن «در همه دیر مغان» به جای «در میان می کشان» در:  
رسم مستی مخلص از ما یاد گیر      در همه دیر مغان پیریم ما
- نهادن «یک چند ما و میکده» به جای «ماییم و سیر میکده» در:  
یک چند ما و میکده، باری چه می شود      گو توبه بشکند به بهاری چه می شود
- نهادن «نی ام هرزه مصروف» به جای «عبث نیست فخرم به» در:  
نی ام هرزه مصروف مشق سخن      به لفظ قلم می‌زنم حرف من
- نهادن «وحشت خاطر» به جای «شور سودای من» در:  
مخلص آمد بهار و می ترسم      وحشت خاطر زیاده شود

### نمونه‌هایی از جایگزینی یک مصرع با مصرعی دیگر

در بیت زیر:

برجاست کنند اهل ورع گر گله ما      منسوب به رندی ست چورز سلسله ما  
مصرع نخست، نخست چنین بوده: «بیهوده کنند اهل توّرع گله ما»، که خط خورده و چنان شده است.

و در بیت زیر:

شیخ، دارد دختر رز نام‌ها      باده، می، بنت‌العنب، صهبا، شراب  
مصرع نخست، نخست چنین بوده است: «می به چندین رنگ دارد نام، شیخ».

و در بیت زیر:

کار با خاتم ندارد بهله‌سان انگشت من در جهان از بس که منظورست گمنامی مرا  
مصراع نخست، نخست چنین بوده است: «بهله‌سان انگشت من پیوسته بی خاتم بود».

و در بیت زیر:

نسازم به جز وصف زلفت رقم پریشان‌نویسی شعاع من است  
مصراع نخست، نخست چنین بوده است: «بود زلف آن شوخ سر مشق فکر».

و در بیت زیر:

تازه از شهر به غارت رفته دل می‌رسم تاجر اشکم متاع درد در بار من است  
مصراع نخست، نخست چنین بوده است: «می‌رسم از جانب دل نام ویران مملکت».

و در بیت زیر:

تاجر رنج دیده اشکم درد دل بار کاروان من است  
مصراع نخست، نخست چنین بوده است: «به نسیم بهار می‌ماند».

و در بیت زیر:

دل ز عمری ست تخته مشق الف سر زلف که شانه می‌خواهد  
مصراع نخست، نخست چنین بوده است: «دل آشفته محشر چاک است».

و در بیت زیر:

خوش نشینان باغ منتظرند روح گل، عمر سرو، جان بهار  
مصراع نخست، نخست چنین بوده است: «به چمن رنگ جلوه ریز امروز».

و در بیت زیر:

رود قربان مژگان تو سوزن گریبانی رفوی می‌توان کرد  
مصراع نخست، نخست چنین بوده است: «چو مژگان سوزنی دارید خوبان».

و در بیت زیر:

نکنی جلوه بر سر خاکم بوده‌ای پرستم شعاع غرض  
مصراع نخست، نخست چنین بوده است: «قبله من نه قاصدی نه خطی».

و در بیت زیر:

شب که مخلص می‌نمودم شعر سالک انتخاب طرفه حظ زین بیت لبریز از ادا برداشتم  
مصراع دوم، نخست چنین بوده است: «زین دو مصراع حظ چه گویم تا چه‌ها برداشتم».

و در بیت زیر:

بوسند دست ما به ادب بلبلان باغ  
گویا گلی زد دست تو گاهی گرفته‌ایم  
مصراع نخست، نخست چنین بوده است: «رنگین بود چو پنجه گل دست ما تمام».

و در بیت زیر:

شعله‌رویان جلوه‌گر هر سو و دل پروانه‌خو  
ای خدا صبری بده یا طاقت نظاره‌ای  
مصراع نخست، نخست چنین بوده است: «هر طرف در جلوه خوبان و مرا دل مضطرب».

### نمونه‌هایی از جایگزینی یک بیت با بیتی دیگر

بیت زیر:

گه به صحرا گاه در گلشن قدح نوشیم ما  
چون سبوی می بهاران خانه بردوشیم ما  
نخست به گونه زیر بوده است:

بی سبب با گلشن آرایان نمی جوشیم ما  
تاک شد سیراب در مدح قدح نوشیم ما

و بیت زیر:

بس که همچون لاله سوزد داغ دل بی او مرا  
جامه دودآلود هست از جانب پهلو مرا  
نخست به گونه زیر بوده است:

پادشاه بر مجنون کرد عشق او مرا  
نگذرانید از نظر چون جرگه آهو مرا

و بیت زیر:

بر دل ما تیره‌روزان زان صف مژگان گذشت  
آنچه از فوج دکن بر ملک هندستان گذشت  
نخست به گونه زیر بوده است:

از هجوم اشکم امشب بر جهان طوفان گذشت  
غالباً این کاروان از سرحد دامان گذشت

و بیت زیر:

آن دل که چو لاله داغ باشد  
بهتر ز هزار باغ باشد  
نخست به گونه زیر بوده است:

ایمن سینه که داغ داغ باشد  
در عالم خویش باغ باشد

و بیت زیر:

مخلص از شعر من به رنگ چمن  
کارگاه بهار شد کاغذ

نخست به گونه زیر بوده است:

روکش لاله‌زار شد کاغذ

بعد از این ما و دکان گل فروش

داد از آن رعنا جوان گل فروش

در جناب بهار کردم عرض

بر خط سبز یار کردم عرض

باعث شورش گل‌های گلستان شده‌ای

سربه‌صحراده گل‌های گلستان شده‌ای

مخلص از فکرهای رنگینت

و بیت زیر:

برد دل از کف جوان گل فروش

نخست به گونه‌ی زیر بوده است:

دل ز داغم شد دکان گل فروش

و بیت زیر:

در خزان آنچه بر چمن بگذشت

نخست به گونه‌ی زیر بوده است:

یافتم هرچه در بساط بهار

و بیت زیر:

در خیابان چمن باز خرامان شده‌ای

نخست به گونه‌ی زیر بوده است:

تا به صحن چمن ای یار خرامان شده‌ای

### نمونه‌هایی از جایگزینی چند بیت با چند بیت دیگر

رباعی زیر:

معموره‌دل زیر نگین سخن است

لیلی سیه خیمه‌نشین سخن است

نخست به گونه‌ی زیر بوده، که خط خورده و چنان شده است:

نظم و نسق جهان رهین خط است

لیلی سیه خیمه‌نشین خط است

سیراب ز فیض گل رهین سخن است

حسن معنی که عالمی والۀ اوست

اقلیم سخن زیر نگین خط است

معنی که بود شور [ز] حسنش در خلق

و رباعی زیر:

بازهد و ورع بر سر جنگ است دگر

دارد از ابر و برق شمشیر و سپر

بر خانه‌خرابی ورع بسته کمر

دارد از داغ لاله شمشیر و سپر

امسال بهار لاله و گل لشکر

تا بر سر خاک خون تقوی ریزد

نخست به گونه‌ی زیر بوده است:

امسال بهار سرد و گل فوج دگر

بر لشکر توبه تا شیشخون آرد

و رباعی زیر:

مخلص زان سروقد جوان گل فام	در شهر فتاده است آشوب تمام
آن جامهٔ بته‌دار بند رومی	از بهر گرفتاری دل‌ها گل‌گدام
نخست به گونهٔ زیر بوده است:	
مخلص در عشق آن بت کبک‌خرام	خلقی ست گرفتار به صدرنگ آلام
آن جامهٔ بته‌دار بند رومی	در عالم چو دلم نبود از گل‌گدام

### چیستی و چسانی دست‌کاری‌های مخلص

بررسی بازنگری‌ها و دست‌کاری‌های مخلص در سروده‌های خویش، نشان می‌دهد که این دست‌کاری‌ها در هریک از گونه‌های یادشده، یعنی تک‌واژه‌ای، چندواژه‌ای، مصرعی، بیتی و چندبیتی گاه تنها در ساختار زبانی است بی‌آنکه معنی و مفهوم دگرگون شود و گاه جز دگرگونی ساختار زبانی، معنی و مفهوم نیز اندکی دگرگون می‌گردد و گاه نه تنها ساخت و صورت زبانی، که معنی و مفهوم نیز یکسره دگرگون می‌شود و سخن ازین چیز دیگری می‌گردد. اینک نمونه‌هایی از هریک از گونه‌ها:

**الف) تک‌واژه‌ای، که خود دو گونه است:**

۱. دگرگونی واژه‌ای به واژه‌ای دیگر با معنایی کمابیش همسان یا نزدیک، مانند دگرگونی پیش‌سروده «بی‌رحم» به «سفاک» در این بیت:  
 دلم برده سفاک ترکی دگر      که نگرفته جز خون کسی دامنش  
 یا دگرگونی پیش‌سروده «شوریده» به «سودازده» در:  
 وقت آن بلبل سودازده خوش      که بهارش ته پر می‌گذرد  
 ۲. دگرگونی واژه‌ای به واژه‌ای با معنایی دیگر، مانند دگرگونی پیش‌سروده «تخم» به «گویا» در:  
 فکرهای آشنا با سوز دل داریم ما      در زمین شعر گویا لاله می‌کاریم ما

**ب) چندواژه‌ای یا گروه‌های، که خود سه گونه است:**

۱. دگرگونی ظاهری و زبانی گروه‌های به گروه‌های دیگر، بی دگرگونی معنایی، مانند دگرگونی پیش‌سروده «پری‌خانه از عکسش» به گروههٔ «ز عکسش پری‌خانه» که تنها ساخت زبانی و چینش واژه‌هایشان دگرگون شده و معنی و مفهوم بر جای مانده است، در:  
 سحر مست کز جام دوشینه بود      ز عکسش پری‌خانه آئینه بود

۲. دگرگونی ظاهری و زبانی گروه‌های به گروه‌های دیگر، با اندک دگرگونی معنایی، مانند دگرگونی پیش‌سروده «همچو نرگس جام می» به «جام می چون شاخ گل» در این بیت:

عیش اهل ذوق باشد برخلاف رسم خلق      جام می چون شاخ گل بر دار می باید کشید

۳. دگرگونی ظاهری و زبانی گروه‌های به گروه‌های دیگر، با دگرگونی کامل معنایی، مانند دگرگونی پیش‌سروده «بی تو نی میخانه نی گلزار» به «باز امشب سیر کوی یار» در مصرع نخست و دگرگونی گروه‌های «همچو مینا» به «بی دماغم» در مصرع دوم بیت زیر:

باز امشب سیر کوی یار می خواهد دلم      بی دماغم گریه سرشار می خواهد دلم

ج) مصرعی، که خود سه گونه است:

۱. دگرگونی ظاهری و زبانی مصرعی به مصرعی دیگر، بی دگرگونی معنایی، مانند دگرگونی پیش‌سروده «می به چندین رنگ دارد نام، شیخ» به مصرع «شیخ، دارد دختر رز نام‌ها» که تنها ساخت زبانی و چینش واژه‌هایشان دگرگون شده و معنی و مفهوم پیش‌سروده و پس‌سروده یکی است. در این بیت:

شیخ، دارد دختر رز نام‌ها      باده، می، بنت‌العنب، صهبا، شراب

۲. دگرگونی ظاهری و زبانی مصرعی به مصرعی دیگر، با اندک دگرگونی معنایی، مانند دگرگونی پیش‌سروده «میهمان نازنینان چمن امروز کیست» به پس‌سروده «کیست امشب باز مهمان در خرابات چمن» در بیت زیر:

کیست امشب باز مهمان در خرابات چمن      کز می شبنم بود پر هر طرف مینای گل

۳. دگرگونی ظاهری و زبانی مصرعی به مصرعی دیگر، با دگرگونی کامل معنایی، مانند دگرگونی پیش‌سروده «رنگین بود چو پنجه گل دست ما تمام»، به بازسروده «بوسند دست ما به ادب بلبلان باغ» در بیت زیر:

بوسند دست ما به ادب بلبلان باغ      گویا گلی ز دست تو گاهی گرفته‌ایم

د) بیتی

در این نوع، معمولاً دگرگونی ظاهری و زبانی بیتی به بیتی دیگر، ضمن حفظ بخش یا بخش‌هایی از معنای پیشین رخ می‌دهد، مانند دگرگونی پیش‌سروده:

تا به صحن چمن ای یار خرامان شده‌ای      سر به صحرا ده گل‌های گلستان شده‌ای

به بیت زیر که شباهت معنایی آن به صورت قبلی قابل توجه است:

در خیابان چمن باز خرامان شده‌ای  
باعث شورش گل‌های گلستان شده‌ای  
یا دگرگونی پیش سروده:

طفلم و مشق می‌کنم دیدار  
لوح آئینه در کنارم من

به بیت زیر:

طفل نومشق مکتب عشقم  
لوحه داغ در کنارم من

یا دگرگونی پیش سروده:

همچو طاووس که افتد در دام  
ما به صد رنگ گرفتار توایم

به بیت زیر که تشابه معنایی آن با صورت پیشین نسبتاً کمتر است:

چون نگاری که دو عاشق دارد  
من و دل هر دو گرفتار توایم

ه) چندبیتی، که بیشتر دو گونه است:

۱. دگرگونی زبانی با دگرگونی معنایی، ضمن حفظ بخشی از معنای پیشین، مانند دگرگونی

پیش سروده:

مخلص در عشق آن بت کبک خرام  
خلق ست گرفتار به صد رنگ آلام  
آن جامه بته دار بند رومی  
در عالم خود کم نبود از گلدام

به رباعی زیر:

مخلص زان سروقد جوان گل فام  
در شهر فتاده است آشوب تمام  
آن جامه بته دار بند رومی  
از بهر گرفتاری دل‌ها گلدام

۲. دگرگونی زبانی و معنایی کامل، مانند دگرگونی این دو بیت پیش سروده:

تا پس از مرگ هم نیاسایم  
بر مزارم کشید تصویرش  
بژد حسرت ز کار تا دیدش  
چون مصور کشید تصویرش

به بیت زیر:

شکل عیسی و ساکنان فرنگ  
حرز جان من است تصویرش

### ارزیابی دست‌کاری‌های مخلص

بی‌گمان شاعری که سروده خود را بازنگری و دست‌کاری می‌کند، جز آنجا که انگیزه‌های بیرونی و

غیرهنری، مانند رویدادهای سیاسی اجتماعی او را بدین کار وامی‌دارد، می‌خواهد زیبایی یا شیوایی سخن خویش را بیفزاید و پایگاه هنری آن را برکشد، اما درمورد اینکه این دست‌کاری‌ها تا چه اندازه برآورنده این خواسته است پاسخی یگانه و آشکار وجود ندارد و به درک و دریافت و دید و داوری کسان بستگی دارد؛ یعنی چه‌بسا نتیجه دست‌کاری‌ها و دگرسازی‌های شاعر در سروده‌های خویش، از دید و داوری دیگران که ذوق و سلیقه‌ای دیگر دارند، پدید آمدن صورتی نه برتر که فروتر از صورت قبلی باشد. برخی از دست‌کاری‌هایی که مخلص به پندار خود و بر پایه سلیقه هنری و ادبی خویش، به انگیزه به‌سازی، در سروده‌های خود روا داشته، این خواسته او را برنیاورده و به نظر ما برخی پیش‌سروده‌ها از بازسروده‌ها بهتر است. نمونه‌هایی از همه گونه‌های دست‌کاری واژه‌ای، چندواژه‌ای، مصرعی و بی‌یتی، که به گمان ما آنچه پیش‌تر بوده، بهتر و هنری‌تر از صورت بعدی است، ذکر می‌شود.

### الف) واژه‌ای

در بیت:

از سر بیچاره مخلص کم میاد سایه لطف سحاب برشکال

واژه «لطف» نخست «چتر» بوده که هنری‌تر می‌نماید، چراکه «لطف» و «سایه لطف» واژه‌هایی بسیار رایج و کلیشه‌ای‌اند و بار بلاغی کمتری دارند، اما «چتر» واژه‌ای کم‌کاربردتر است. افزون‌براین، تصویر صورت قبلی تصویر نوتری است، موسیقی آن نیز بهتر است. «چتر» با «سحاب» و «برشکال» (= باران) نیز همخوانی بیشتری دارد. لطف «لطف» تنها در این است که هماهنگ با عبارت «سایه لطف شما از سر ما کم میاد» لحن ساده‌تر و صمیمی‌تری به سخن می‌دهد و شاید از همین روی مخلص در بازنگری آن را با «چتر»، که ادبی‌تر است، جابه‌جا کرده است.

یا در بیت:

تخته‌مشق ریش شد مخلص دلم نسخه رنگینی انشا کرد عشق

واژه «ریش» نخست «چاک» بوده که هنری‌تر می‌نماید، چراکه «چاک» با ساختار معنایی بیت بیشتر می‌خواند. عشق بیش از آنکه دل را ریش و زخمی کند، چاک می‌کند. به‌خودی‌خود هم واژه‌ای غزلی‌تر است، اما «ریش» با نگاه به معنی دیگرش، که معنی چندان خوشایندی هم نیست، در چنین ساختاری خوش نمی‌نشیند، هرچند موسیقی بهتری دارد و شاید مخلص به همین سبب آن را برگزیده است.

## ب) چندواژه‌ای یا گروه‌های

در بیت:

بگشا باغبان، در گلشن مخلص آن یار باوفای گل است  
 «یار باوفا» نخست «کهنه‌آشنا» بوده که هنری‌تر می‌نماید، چراکه «یار باوفا» تعبیری کلیشه‌ای و  
 «کهنه‌آشنا» نسبتاً نو است. معنی دلپذیرتری نیز دارد، با فضای معنایی سخن هم سازگارتر است.  
 و یا در بیت:

دل پر است از شکوه زلف و خطش زین تمامی دودمان رنجیده‌ام  
 «دل پر است از شکوه» نخست «ماجرها دارم از» بوده که بلاغی‌تر و هنری‌تر است، چراکه هم  
 روان‌تر است و هم تکرار مصوت بلند «آ» (چهار بار) سخن را موسیقایی‌تر کرده است. افزون‌براین‌ها،  
 مفهوم صوفیانه ماجرا، بار معنایی و فرهنگی آن را بسی می‌افزاید.

## ج) مصرعی

در بیت:

به خود مستغرق است از خلق فارغ به از دل خلوتی در انجمن نیست  
 مصرع نخست، نخست چنین بوده است: «توان سیر دو عالم کرد در خویش» که هم روان‌تر و  
 شیواتر است و هم پیوندش با مصرع دوم استوارتر.  
 یا در بیت:

نسازم به جز وصف زلفت رقم پریشان‌نویسی شعاع من است  
 مصرع نخست، نخست چنین بوده: «بود زلف آن شوخ سرمشق فکر» که هم مضمون نغزی است  
 هم تصویری زیبا دارد، هم پیوندش با مصرع دوم استوارتر است. «سرمشق» نیز با «پریشان‌نویسی»  
 مصرع دوم همخوانی نیکویی دارد.  
 یا در بیت:

نازینی زبیس، چوشیشه تورا رنگ می از گلو نمایان است  
 مصرع نخست، نخست چنین بوده است: «نازکی بین که چون می از مینا» که هم ساختار امری  
 «نازکی بین» ساختاری بلاغی و شگردی هنری است هم تصویر می و مینا تصویری زیباتر از «چو  
 شیشه» است و هم هماهنگی موسیقایی و معنایی می و مینا دلپذیر و گوش‌نواز است.  
 یا در بیت:

برخورده بود فصل بهاران به کوچه‌باغ باید ز بسوی گل دل ما را سراغ کرد  
مصرع نخست، نخست چنین بوده است: «در کوچه‌باغ چاک گریبان مقیم بود» که تصویر بسیار  
نغزش آن را نسبت به صورت بعدی در جایگاه برتری قرار می‌دهد.

#### د) بیتی

بیت:

یافت مخلص به بزم آن گل بار دادخواهی به پادشاه رسید  
نخست چنین بوده:  
دل به زلفش فکنده مخلص شور یا به هند ایلچی شاه رسید؟  
که شیواتر و هنری‌تری است و مضمونی نیکوتر و تصویری نو و نغزتر دارد. ساختار پریشی و  
تجاهل‌العارفی آن نیز، که شگردی بلاغی و هنری است، قابل توجه است.

یا بیت زیر:

ذوق سیر گلشنم بی تاب کرد ابر شاید تاک را سیراب کرد  
نخست چنین بوده است:  
گریه تا چشم مرا سیراب کرد هر طرف گل‌کاری خناب کرد  
که تصویر بسیار نغز و نیکوی مصرع دوم بسنده است تا آن را در جایگاهی برتر نشانند.

یا بیت:

غش کند در چمن از نکهت تند سنبل دل سودا زده زلف‌پریشانی چند  
که نخست چنین بوده است:  
گر به سیر چمنم نیست توجه چه عجب من و رعنا گل دستار پریشانی چند  
هم مضمون نغزتری دارد، هم موسیقی هموارتری و هم تعبیر طنزآمیز «دستار پریشانی چند» و  
حال‌وهوای مضمونی مربوط بدان، بسی از تصویر «زلف‌پریشانی چند» دلپذیرتر است.

یا بیت:

کدوی پر ز می داریم تا پیش نظر مخلص دو عالم را برد گو آب ما را نیست پروایی  
نخست چنین بوده است:  
سیه‌مستیم تا باشد شرابی در کدو مخلص به طوفان گر رود عالم که ما را نیست پروایی  
که روان‌تر و هموارتر است، به‌ویژه کاربرد ویژه «که» در مصرع دوم که شگردی بلاغی برای حذف و

ایجاز است. این «که» که جایگزین عبارت‌هایی چون «بدان که»، «یقین داشته باش که»، «شک نکن که» و غیره است، کفه این پیش‌سروده را سنگین‌تر می‌کند.

### حذف بی‌جایگزین

یکی دیگر از دست‌کاری‌های مخلص در این دست‌نوشت، حذف بی‌جایگزین است و چه‌بسا او در جای‌جای این دست‌نوشت، بیت‌هایی را (پیش از صد بیت) خط زده، بی آنکه به‌جای آن‌ها بیت دیگری بازسراید. یک جا نیز غزلی را خط زده و حذف کرده است، با اینکه برخی از بیت‌های خط‌خورده، زیبا و پذیرفتنی است و از بسیاری از بیت‌های خط‌نخورده دست‌کمی ندارد. اینک نمونه‌هایی از این دست بیت‌های خط‌خورده:

شکسته‌رنگی من خالی از تماشا نیست	چون‌رگس است بهاری دگر خزان مرا
از پی بنت‌العناب در پیچ‌وتاب	همچو شاخ و برگ انگوریم ما
هر نگاهش مصرع برجسته‌ای است	ترک چشمش را تخلص عبهری ست
شد خون خفته این همه بیدار از کجا؟	بر خاک کشتگان تو طوفان لاله است
گر بود مرغوب طبع می‌پرستان دور نیست	میوه میخوش به‌کیفیت‌تر از انگور نیست
نیست بیمی ز روز حشر مرا	هرکه دارد تورا چه غم دارد؟
به خدا شیخ، می‌شوی آدم	گر خوری باده یک گلابی‌وار

### ۵. نتیجه‌گیری

آندرام مخلص، شاعر و نویسنده هندی سده دوازدهم، در دست‌نوشتی از دیوان چاپ‌نشده‌اش، که در کتابخانه رضا رامپور نگهداری می‌شود، بازنگری کرده و به‌جز افزودن ۹۶ غزل و حذف بیش از صد بیت، دست‌کاری‌هایی در آن انجام داده است. نقد ادبی و شعر رایج در دوره مخلص، در اصلاحات شعری او بی‌تأثیر نبوده است. دست‌کاری‌ها به شکل‌های مختلف در سطح یک یا چند واژه، یک مصرع یا بیت و گاه در چند بیت دیده می‌شود و گاه تنها زبانی و ظاهری است. گاه جز این، اندکی دگرگونی معنایی پدید می‌آورد و گاه یکسره لفظ و معنا را دگرگون می‌کند. این دگرگونی‌ها همواره به سود سخن مخلص نیست و گاه صورت قبلی شعر، هنری‌تر و بلاغی‌تر می‌نماید.

### منابع

آرزو، سراج‌الدین علی (۱۳۸۵)، مجمع‌النفایس، به کوشش میر هاشم محدث، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.  
آزاد بلگرامی، میر غلامعلی (۱۳۹۳)، تذکره خزانه عامره، به کوشش هومن یوسفدهی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

مجلس شورای اسلامی.

چندرشیکهر و همکاران (۱۳۹۵)، «مقدمه» بر مرآة الاصطلاح، نک. مخلص لاهوری (۱۳۹۵).  
خوشگو، بندر ابن داس (۱۹۵۹)، سفینه خوشگو، به کوشش محمد عطاء الرحمن، پتته، لیبل لیتهو پریس.  
راستگو، سید محمد (۱۳۹۶)، در پی آن آشنا، تهران، نشر نی.  
ریاحی، محمدامین (۱۳۸۹)، «مقدمه» بر مرصاد العباد، نجم رازی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.  
سرخوش، محمدافضل (۱۳۸۹)، کلمات الشعراء، به کوشش علیرضا قزوه، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس  
شورای اسلامی.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۵)، شاعری در هجوم منتقدان، تهران، آگاه.

شمس‌العلمای گرکانی، محمدحسین (۱۳۷۷)، ابداع البدایع، به کوشش حسین جعفری، تهران، احرار تبریز.  
مخلص لاهوری، آندرام (۱۱۵۱ق، نسخه خطی)، دیوان، ش ۳۶۹۹، هند، کتابخانه رضا رامپور، ۳۳۲ صفحه.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۵)، مرآت الاصطلاح، به کوشش چندرشیکهر، حمیدرضا قلیچ‌خانی و هومن یوسفدهی، تهران، سخن. □

## مجمع النوادر (مجموعه کزاره‌های روایی)

رعنا جوادی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد ورامین - پیشوا، ایران)

علیرضا قوجه‌زاده\* (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد ورامین - پیشوا، ایران)

زهرا سلیمانی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکز، ایران)

چکیده: روایت‌پردازی و قصه‌سازی در ادبیات باستانی و میانی هند، بسیار معمول بوده و آثاری همچون مه‌بهارته، راماینه، سندبادنامه و کلیله و دمنه و دیگر مجموعه‌ها و آثار روایی به زبان سنسکریت و... پدید آمده است. این سنت در ادوار مختلف تداوم یافته و شماری از ادبا و دانشوران شبه قاره، به‌منظور ارائه آموزه‌های اخلاقی، حکمی و... قصه‌های بسیاری ساخته و پرداخته‌اند و یا اینکه به تدوین مجموعه‌هایی در قالب حکایات و روایات دست یازیده‌اند که در این میان می‌توان به جوامع‌الحکایات محمد عوفی (۷ ق)، بحیره فزونی استرآبادی (۱۱ ق)، فوائد‌الحکایات و غرائب‌الروایات عبدالنبی فخرالزمانی (۱۱ ق) و... اشاره کرد. مجمع‌النوادر فیض‌الله بنسائی، دولتمرد، نویسنده و مؤرخ معروف دوره محمود شاه بیگره (از سلاطین گجرات) از این گونه مجموعه‌های روایی

است مشتمل بر مجموعه‌ای از حکایت‌های نادره‌ای که در سال ۹۰۳ ق به مناسبت چهلمین سال جلوس محمود شاه، با رعایت ایجاز و اختصار به قید تألیف و تدوین درآورده است.

کلیدواژه‌ها: مجمع النوادر، بنیانی، شبه‌قاره هند، حکایات فارسی.

## مقدمه

ارتباط دیرینه دو تمدن بزرگ ایران و هند در مسائل گوناگون فرهنگی، زبانی، دینی، ... و علاقه حاکمان آن‌ها در پیش از اسلام به آثار روایی و داستان‌های سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، ... و پندآموز، سبب شد تا متونی مثل کلیله و دمنه، هزارافسان، سندبادنامه و ... در هند باستان پدید آید و به زبان پهلوی میانه ترجمه شود.

با ورود و گسترش دین اسلام در ایران و نفوذ آن در منطقه و ترویج آن به وسیله شخصیت‌های دینی، علمی، ادبی و ... ایرانیان فارسی‌زبان در سرزمین‌های هم‌جوار، به ویژه شبه‌قاره و استقبال دستگاه‌های حکومتی و مردم آنجا، موجب شد تا پیوند زبان و ادبیات فارسی با زبان و فرهنگ هندیان بیش از پیش مستحکم‌تر گردد تا جایی که تا چند سده پیش، زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی و درباری حکومت هندی بوده است و آثار ارزشمندی به آن زبان پدید آمده که از این میان می‌توان به کتاب «مجمع النوادر» تألیف فیض‌الدین زین‌العابدین حسام بنیانی (زنده ۹۰۷ هـ) معروف به ملک القضاة صدر جهان، وزیر و سفیر محمود شاه بیگانه از پادشاهان گجرات (۸۶۳-۹۱۷ ق) اشاره کرد.

این کتاب، مشتمل بر نوادر حکایات و داستان‌های واقعی، حوادث تاریخی، سیاسی، اجتماعی، دینی، اخلاقی، ... و آکنده از لطایف پارسی و درواقع بازتابی از تاریخ تمدن جهان اسلام به زبانی نغز و بیانی رمزآلود است که به پیروی از جوامع‌الحکایات عوفی و به سبک چهار مقاله (مجمع النوادر) نظامی عروضی نوشته شده است.

ارائه اطلاعات مهم نویسنده از مجموعه شنیده‌ها و وقایع عصر خود و نیز اشاره به شخصیت‌های مهم دینی و ادبی و بهره‌مندی از آثار پیش از خود در مجمع‌النوادر، نه تنها راه را به بررسی زبان‌شناختی، جامعه‌شناختی و ویژگی‌های سبکی و داستانی و روایی این اثر و ریشه‌شناسی

حکایت‌های آن می‌گشاید، بلکه می‌تواند به پیوند حلقه‌های ناگسسته زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره کمک شایانی بنماید.

### ۱- احوال بنبانی

درباره زندگی و شرح حال بنبانی، اطلاعات چندانی در دست نیست، اگرچه عبدالحی حبیبی (حبیبی، ۱۳۳۲، ص ۳۵) و محمد اقبال (۱۹۶۸، ج ۴۴، ص ۴۲) در مقالاتی به‌طور مختصر به ذکر حیات وی پرداخته‌اند، اما با بررسی آثار وی به‌ویژه مجمع‌النوادر اطلاعات قابل توجهی درباره او می‌توان دریافت.

فیض‌الله بن زین‌العابدین بن حسام بنبانی/ بنبانی، ملقب به ملک‌القضات صدر جهان (بنبانی الف، برگ ۱؛ بنبانی ب، برگ ۳۳۶-۳۳۷) از دولتمردان و مورخان و عالمان سده ۹ ق. در عهد محمود شاه بن احمدشاه بن مظفر شاه بیگره (حک: ۸۶۳-۹۱۷ ق) از سلاطین گجرات هند است. جد وی قاضی حسام بن صدر، در شمار اعیان و فضیلتی دوره پادشاهی سلاطین گجرات بوده و خطاب «ملک‌القضات صدر جهان» داشته است:

«روزی جماعتی به خدمت جد این مؤلف، قاضی حسام بن صدر، المخاطب به ملک‌القضات صدر جهان بیامدند...» (بنبانی الف، برگ ۷۵).

صدر جهان از خاندانی است اهل فضل و دانش و درباره فضیلت و مرتبت علمی خاندان خود نوشته است:

«و نیز سیرت آباء این داعی چنان بود که مدّت حیات خود از تصانیف فارغ نبوده‌اند، چنان‌که صدرالعلما قاضی صدرالدین بنبانی، فرجد این داعی، تفسیر بحرالمعانی و شرح کافیه کفایة الکافیة و شرح وافی نحو کافی و شرح قصیده کعب زهیر و شرح قصیده برده و شرح قصیده قاضی عبدالمقتدر و شرح قصیده امالی و شرح علل خلیلی و چند کتب دیگر ساخته است؛ و ایوم آن کتب حجّت علماست و چنان‌که مولانا منهج بن صدر بنبانی، شرح بخاری و شرح مسلم و شرح عین‌العلم و شرح فصوص و شرح منار ساخته است و در آن داد سخن داده است و آن شروح امروز دستور همه علماست ... و جمله تصانیف او از هشتاد بگذشته است و اکثر آن کتب به نام سلاطین ماضیه؛ یعنی به نام آباء حضرت سلطان‌العهد و الزمان محمود شاه بن محمد شاه بن احمدشاه بن مظفر شاه ... گردانیده‌اند.» (همان، برگ ۱۶۰).

فیض الله بنبانی، در میان خاندان فاضل و اندیشمند خود بالید و از همان دوران کودکی به مطالعه آثاری از جمله کافیه در علم نحو پرداخت:

«... در آن که این مؤلف صغیر بود و هنوز کافیه مرتب نخوانده بود، فاضلی از این مؤلف پرسید: من تو را به نام خوانم و فیض الله بگویم و یا به لقب خوانم و صدرالدین بگویم؟ این مؤلف برفور جواب داد: «ایا ما تدعو فله الاسماء الحسنى». آن فاضل را از این جواب خوش آمد و دعا گفت و برفت.» (همان، برگ ۱۱۹).  
بعد از پدر، به دربار پادشاهان گجرات هند راه یافت و زیر نظر آن‌ها تربیت گرفت و در سلک سیاستمداران و دانشمندان و مقربان و معتمدان درآمد:

«این بنده که دعاگوی موروثی آن درگاهم و به حسن تربیت او [محمود شاه] نشو و نما یافت.» (همان، برگ ۱۶۰).  
از طرف محمود شاه به سمت‌هایی از جمله قاضی القضااتی و سفیر سیاسی وی در دکن انتصاب یافت:  
«... در ایامی که حضرت سلطان اعظم ... این مؤلف را به یادگار به رسالت دکهن فرستاد.» (همان، برگ ۷۸)  
در کتاب تاریخ صدر جهان، از سفارت خود در محمدآباد دکن به سال ۹۰۷ هـ. ق خبر داده است:  
«مؤلف این کتاب فیض الله بن زین العابدین حسام بنبانی المخاطب به ملک القضاة صدر جهان که در سنه سبع و تسعمائه، این مؤلف در دکهن در شهر دارالملک محمدآباد ... به حکم فرمان پادشاه هفت اقلیم، محمود شاه بن محمدشاه بن احمد. شاه بن مظفر شاه... به رسم رسالت رسید...» (Blochet, 1828, v.1, p.221)  
ایا بنبانی در فاصله تاریخ اتمام مجمع النوادر؛ یعنی از سال ۹۰۳ ق تا سال ۹۰۷ ق از سمت سفارت در منطقه دکن خلع و بعد از آن دوباره به این سمت منصوب شده است؟

او در دوران حیات خود، علاوه بر دولتمردان، با فضلا، شعرا و عرفای زمان خود، در سفر و حضر، نشست و برخاست داشته و از این میان با خواجه شیخ فرید و فرزند او خوند ملک فرید، ارتباط نزدیکی داشته است، چنانکه خوند ملک فرید را با عنوان بحرالفضایل یاد کرده است:

«وقتی خواجه شیخ فرید پدر بحرالفضایل خوند ملک فرید به رحمت حق پیوست، این مؤلف به جانب او

کتابی متضمن معذرت نوشت...» (بنبانی الف، برگ ۲۲)

نیز از شاعری نام می برد که با او مراد داشته و از مداحان محمود شاه بوده است:

«... چون برای وداع در خانه مولانا منصور بن کبیر، المعروف به میان آلهدیا شاعر، رفت و او مردی عالم، فاضل،

زاهد، یگانه روزگار و مداح حضرت سلطان الاعظم - خلد الله ملکه - بود...» (همان، برگ ۷۸)

از استادان وی اطلاعی در دست نیست، اما همین‌قدر معلوم است که برای خواندن سبق به همراه بحرالفضایل خوند ملک فرید، به خدمت قاضی سلیمان الملقّب به خان اعظم اسلام خان می‌رفته است. (همان، برگ ۷۷)

بنیانی در مجمع‌النوادر به وجود فرزند خود، حمید، اشاره نموده که او نیز همچون پدر، طالب علم بوده و به سفارش او در محضر پیری به خواندن سبق پرداخته است:

«روزی فرزندم حمید در ایام صغیر، مقدمه صلوة سنایی می‌خواند، ناگاه پیری با جبهه و دستار بنشست. این مؤلف گفت: سبق امروز برای این کودک شما فرماید تا از برکت شما برخوردار شود.» (همان، برگ ۱۲۸)

درباره ضبط نام زادگاه فیض‌الله صدر جهان و انتساب خاندان وی به بنیان/ بنیان، نظرهای متفاوتی ارائه شده است.

عبدالحی حبیبی، ضبط بنیان را پذیرفته و آن را موضعی میان غزنین و ملتان دانسته است. به گفته او، منهای سراج از این ولایت نام‌برده و اکنون نیز جایی به نام «بنون» در آن حوالی وجود دارد. (حبیبی، ۱۳۳۲، ص ۳۸).

شماری دیگر چون استوری، نام آنجا را «بنان» نوشته و آن را محلی بین خراسان و ملتان ذکر نموده است. (استوری، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۶۶).

سعید نفیسی احتمال داده که بنیان یا بنبان، ممکن است صورت تحریف‌شده بلیان - شهرکی نزدیک کازرون فارس - باشد. (نفیسی، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۲۴۲).

از تاریخ وفات بنیانی، اطلاع دقیقی در دست نیست، اما همین‌قدر معلوم است که وی تا زمان اتمام تألیف کتاب طبقات محمود شاهی، یعنی سال ۹۰۷. ق، در قید حیات بوده است.

## ۲. آثار بنیانی

۲-۱- مجمع‌النوادر: درخصوص این اثر در صفحات بعد سخن خواهیم گفت.

۲-۲- تاریخ صدر جهان یا تاریخ محمود شاهی (طبقات محمود شاهی)

تاریخ صدر جهان یا تاریخ محمودشاهی (طبقات محمودشاهی): بنیانی این کتاب را در سال ۹۰۷ ق. در زمانی که به‌عنوان سفیر در دکن و در شهر دارالملک محمّدآباد (عرف بیدر) خدمت می‌کرده،

به نام محمودشاه (حبیبی، ۱۳۳۲: ۳۶) و به پیروی از طبقات ناصری منهاج سراج (سده هفتم) نوشته است که در حقیقت آن را می‌توان متمم طبقات ناصری خواند (همان، ۳۵). محمد قاسم فرشته در تاریخ خود، نام آن را طبقات محمودشاهی ذکر کرده است. که (فرشته، ۱۳۸۷: ۹/۱، ۵۳۶).

فیض‌الله این کتاب را در چهار مقاله و یک خاتمه تنظیم کرده؛ آغاز آن را به خلقت حضرت آدم و آفرینش عالم هستی، اختصاص داده و در ادامه به گزارش تاریخ پیامبران و پادشاهان پیش از اسلام و نیز خلفای راشدین و ممالک امویان و عباسیان و سلسله‌های حاکم بر ایران از جمله صفاریان، سامانیان، دیالمه، سلجوقیان و... در بخش‌های دیگر به ذکر وزرا، امرا و حکما و منجمان و طبیبان و ملوک معروف و سلاطین هند از حکمرانی سلطان آیبک تا محمدشاه بن سعیدخان بن خضرخان پرداخته و حوادث را تا سال ۸۸۲ ق. بیان کرده است (حبیبی، ۱۳۳۲: ۳۵؛ نبی‌خان احمد، ۱۳۴۶: ۲۷۹/۱).

برخی بر این باورند طبقات محمودشاهی، که فرشته بارها از آن نام برده و به آن استناد جسته است، اثری متفاوت با تاریخ صدر جهان، نوشته بنبانی است. نکته‌ای که این تردید را قوت می‌دهد، آن است که نام نویسنده طبقات در تاریخ فرشته ذکر نشده است؛ بنابراین، کسانی چون استوری (استوری، ۱۳۶۲: ۵۶۶/۲-۵۶۷) و منزوی (منزوی، ۱۳۷۴، ۴۱۱۲/۶-۴۱۱۸) از تاریخ محمودشاهی و تاریخ صدر جهان به‌طور جداگانه یاد کرده‌اند، لیکن بعضی از محققان، چون نفیسی (نفیسی، ۱۳۴۶: ۲۴۲/۱) و عبدالحی حبیبی (حبیبی، ۱۳۳۲: ۳۸) این دو را یک کتاب و مؤلف آن را بنبانی دانسته‌اند.

دست‌نویس‌های متعددی از تاریخ صدر جهان در کتابخانه‌های خدابخش بانکپور (Rieu 1966, v.1, P.221). کتابخانه موزه ملی پاکستان (نوشاهی، ۱۳۶۲: ۷۱۵) و پیشاور (منزوی، ۱۳۷۴: ۴۱۱۲/۶، ۴۱۱۸) و بریتانیا، مجموعه بلوشه/فرانسه و براون انگلیس محفوظ است (استوری، ۱۳۶۲: ۵۶۷/۲).

### ۳-۲- معدن الاسرار

محتوای این اثر، درباره مسائل فلسفی (نوشاهی، ۱۳۹۰، ص ۳۱۶) و دو رساله عربی منسوب به امام محمد غزالی است (نوشاهی، ۱۳۹۰: ۳۱۶) و به خطا (منزوی، ۱۳۷۴: ۱۸۴۷/۳؛ بشیر حسین: ۱۹۶۹: ۲۵۳/۲-۲۵۲) آن را شرح لمعات دانسته‌اند (نوشاهی، ۱۳۹۰: ۳۱۵).

نسخه‌ای از معدن‌الاسرار در آرشیو ملی پاکستان اسلام آباد مجموعه فضل عظیم (شماره: اسلام ۶۴۴، به خط نستعلیق و متعلق به قرن ۱۳ ق) موجود است (نوشاهی، ۱۳۹۰، ص ۳۱۵).

#### ۴-۲- خلاصه‌الحکایات

این اثر، تلخیص جوامع‌الحکایات عوفی (صدیقی، ۱۹۸۸، ص ۶) و نسخه‌ای از آن در کتابخانه دیوان هند به شماره ۳۷۳۰ محفوظ است. (استوری، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۶۷)

#### ۵-۲- دستورالحفاظ:

بنبانی در مجمع‌النوادر از این اثر نام‌برده و اطلاعی از آن در دست نیست. اگرچه در هدیه‌العارفین با عنوان دستورالحفاظ از بنبانی ذکر شده است (بغدادی، ۱۹۸۲، ج ۵، ص ۸۲۳)

#### ۶-۲- چند رساله دیگر فارسی و عربی (منظوم و منثور)

از این رسایل نیز در مجمع‌النوادر نام‌برده است:

«... چون از تألیف تفسیر معظم دستورالحفاظ و کتاب خلاصه‌الحکایات فراغ افتاد؛ و رساله‌ای چند دیگر،

چه پارسی، چه عربی، چه به نظم، چه به نثر، پرداخته‌آمد...» (بنبانی الف، برگ ۱)

#### ۳- مجمع‌النوادر

بنبانی این مجموعه را در حدود سال ۹۰۳ ق. پس از تألیف «تفسیر معظم دستورالحفاظ و کتاب خلاصه‌الحکایات» (همان، برگ ۱) که سفارت محمود شاه بیگراه از سلاطین گجرات در شهر مکرم محمدآباد بنارس معروف به قلعه چانپانیر را بر عهده داشته، به مناسبت چهلمین سال جلوس سلطان در یک مقدمه و چهل نادره و خاتمه نوشته است.

«و چون سال مذکور [شهور سنه ثلث و تسعمایه]، چهلم سال از جلوس حضرت او بود، این کتاب را بر

چهل نادره مرتب گردانیدم و به عدد هرسالی، نادره‌ای نوشتم تا جمله این کتاب بر چهل نادره و به خاتمه و

مقدمه مرتب گشت.» (همان، برگ ۳).

این مجموعه، حاوی داستان‌ها و رویدادهایی درباره رسالت نبی اکرم (ص)، فضایل حضرت علی (ع)، پادشاهان، امیران، صلحا، زهاد و شماری از سرایندگان و نویسندگان از ابتدای ظهور اسلام تا روزگار مؤلف، و مشتمل بر حکایات و روایاتی از طبقات مختلف (زنان، مردان، جوانان،

بُخلا، سفها...) است و از این منظر می‌توان اطلاعات ارزشمندی درباره آداب و رسوم و روابط اجتماعی، باورها و اندیشه‌های این طبقات، اقوام و افراد به دست آورد. وی در انتخاب حکایت‌ها، طریق ایجاز و اختصار پیموده و آن‌ها را به گونه‌ای برگزیده و نقل کرده که عموم مردم دریابند:

«خواستم کتابی پارسی در غایت ایجاز و اختصار، بر نمطی جدید و طرزی نو، چنان‌که تا الی یومنا هذا، کسی بر آن طریق نرفته باشد و آن راه نسپرده بود؛ و طبع هر قومی بر آن رغبت نماید و خاطر هر گروهی، بر آن میل کند، بنویسم». (همان، برگ ۱)

او دیده‌ها و شنیده‌ها و تجربیات خورا نیز بر مجموعه افزوده است، از جمله: «وقتی این مؤلف در عین بشکال از شهر معظم احمدآباد در شهر محمدآباد المعروف به قلعه جانپانیر به حضرت سلطان... می‌رفت». (همان، برگ ۴۰)

«چون در شهر سنه اثنتین و تسعمائه حضرت سلطان الاعظم... از سواری مراجعت فرمود و چهارده پانزده گروهی از شهر مکرم محمدآباد فرود آمد، به سمع همایون او رسید که مسجد جامع شهر مکرم که بناء خاص بود، مرتب شده، اقامت جمعه... باید کرد، سلطان مراجعت فرمود و به حضور خود اقامت جمعه کرد». (همان، برگ ۷۴)

دست‌نوشته‌هایی از مجمع النوادر در کتابخانه‌های داخل و خارج از ایران موجود است. (حایری، ۱۳۵۷، ج ۲۱، صص ۱۷۷-۱۷۹؛ حسینی، ۱۳۹۴، صص ۶۰۰-۵۹۲؛ منزوی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۹۶۷؛ نوشاهی، ۱۳۶۲، ص ۶۸۶).

#### فهرست کتاب مجمع النوادر عبارت است از:

مقدمه در بیان فضایل حضرت رسالت پناه - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - و خلفای راشدین - رضی الله عنهم اجمعین، ۱- نوادر رسائل عربیه، ۲- نوادر سلاطین، ۳- نوادر وزراء، ۴- نوادر علما، ۵- نوادر دبیران، ۶- نوادر فضلا، ۷- نوادر جوابات، ۸- نوادر نکات، ۹- نوادر حکما، ۱۰- نوادر نحا، ۱۱- نوادر شعرا، ۱۲- نوادر اقتباس، ۱۳- نوادر کلام انبیاء و صحابه و حکماء بالعربیة، ۱۴- نوادر کلام حکما بالفارسیة، ۱۵- نوادر اتفاقات، ۱۶- نوادر انقلاب زمانه، ۱۷- نوادر حیل، ۱۸- نوادر الفرج بعد الشدة، ۱۹- نوادر اعراب و دهاقین، ۲۰- نوادر تعبیر خواب، ۲۱- نوادر اسخیا،

۲۲- نوادر بخلا، ۲۳- نوادر صبیان، ۲۴- نوادر زنان، ۲۵- نوادر قصاص، ۲۶- نوادر تصحیفات، ۲۷- نوادر مصلیان، ۲۸- نوادر متنبیان، ۲۹- نوادر طفیلیان، ۳۰- نوادر سایلان، ۳۱- نوادر ابوالعینا شاعر، ۳۲- نوادر ابن جصاص، ۳۳- نوادر اشعب طمّاع، ۳۴- نوادر مزید، ۳۵- نوادر کذب، ۳۶- نوادر معلّمان، ۳۷- نوادر احمقان، ۳۸- نوادر مجانین، ۳۹- نوادر مزاح، ۴۰- نوادر حکایات متفرّقه، خاتمه در سبب تألیف این کتاب و دعای پادشاه اسلام- خلدملکه و سلطانه.

### ۱-۳- منابع مورد استفاده بنبانی

بنبانی، مجمع‌النوادر را با مطالعه کتب پیشینیان، چون مقامات بدیع الزمان همدانی، درة الغواص حریری، مقامات حمیدی، آثار تمیمی، طبقات ناصری و با نگاهی به منابعی چون قابوسنامه، سیاست‌نامه، مجمع‌النوادر (چهارمقاله) نظامی عروضی، جوامع‌الحکایات عوفی و... تدوین و تألیف کرده است:

«بدان‌که چون کتب متقدّمان مطالعه کردم و از آن بهره تمام بگرفتم، خواستم تا من داعی نیز کتابی بسازم تا

مگر وقتی صاحب‌دولتی و یا اهل‌دلی آن را مطالعه کند، بهره گیرد...» (همان، برگ، ۱۵۵)

همچنین با بررسی‌های انجام شده، آبخور بسیاری از حکایات مجمع‌النوادر در منابعی به زبان عربی چون نثرالدر فی المحاضرات ابوسعید الآبی، التذکرة الحمدونیه ابن‌حمدون، أخبار‌الظراف و المتماجنین ابن جوزی، ربیع‌الأبرار و نصوص‌الأخبار الزمخشری و... یافت شد، که منابع حکایات پس از استخراج در بخش تعلیقات ذکر شده است.

«تقسیم‌بندی فصول کتاب مجمع‌النوادر به اباب مختلف و تخصیص هر یک از آن به حکایات و روایاتی از

طبقات مختلف (زنان، جوانان، بُخلا، مجانین و...) که تا قبل از بنبانی تنها در کتب حکایت عربی دیده

می‌شود، ایجاز و اختصار حکایات، آمیختن مطالب جدی با هزل و... در کنار میزان بالای حکایات مشترک

بین مجمع‌النوادر و نثرالدر فی المحاضرات نشان‌دهنده این است که نه‌تنها این کتاب یکی از منابع اصلی

بنبانی برای انتخاب حکایت‌ها بوده، بلکه الگوی بنبانی در نگارش کتاب نیز است. هرچند این الگوپذیری

باعث نشده است تا بنبانی شیوه خود را در مجمع‌النوادر به کار نگیرد و بخواهد تقلیدی صرف از نثرالدر فی

المحاضرات انجام دهد. همچنین ترجمه روان حکایت به فارسی، نشان از تسلط بنبانی به زبان عربی

است.» (جوادی، قوجه زاده، ۱۴۰۱: ۱۵۵-۱۷۰)

## ۳-۲- ویزگی‌های روایی مجمع‌النوادر

### ۳-۲-۱- ایجاز:

بنبانی در گزارش حکایات در مجمع‌النوادر به دنبال نمطی نو است تا کتب پیشینیان را در قالبی تازه، چنان‌که ... کسی بر آن طریق نرفته باشد، بنگارد. شاخص‌ترین وجه این قالب نو، استفاده از ایجاز است با استفاده از محدود کردن شخصیت‌ها، محدود کردن زمان و مکان و تکیه بر گفتگوها. «خواستم کتابی پارسی در غایت ایجاز و اختصار، بر نمطی جدید و طرزی نو، چنان‌که تا الی یومنا هذا، کسی بر آن طریق نرفته باشد و آن راه نسپرده بود؛ و طبع هر قومی بر آن رغبت نماید و خاطر هر گروهی، بر آن میل کند، بنویسم» (همان، برگ ۱)

### ۳-۲-۲- شخصیت‌پردازی

در مجمع‌النوادر، شخصیت، مهم‌ترین رکن داستان است، اما به دلیل کوتاهی داستان‌ها، مجالی برای جولان شخصیت‌ها نیست. در حکایت‌های مجمع‌النوادر به ندرت می‌توان شخصیتی را یافت که به طور کامل معرفی شده باشد. تنها در بخش سیره رسول (ص) و خلفای راشدین با آوردن حکایات کوتاه و روایات، به تشریح شخصیت آن‌ها پرداخته شده است.

بنبانی، گاهی در آغاز حکایات، به منظور معرفی عوامل و شخصیت‌های داستانی، به بیان توصیفات ظاهری و حالات و احساسات آن‌ها در طرح حکایت پرداخته است.

«واصل بن عطا، شاعری بود معروف و فصیح، اما الثغ بود؛ و الثغ، آن باشد که حرف را نتواند گفت. بدین سبب، تکلف کردی تا در کلام او درنیاید...» (همان، برگ ۶۳).

گاه از زبان شخصیت‌های فرعی، شخصیت اصلی را معرفی کرده است:

«... آن مرد گفت: لعنت خدای بر وی باد. مردی ظالم و خونی و خداناترس و بی‌باک و ناپاک. خدای تعالی روی زمین را از لوٹ ظلم او پاک کند...» (همان، برگ ۱۰۲).

در مجمع‌النوادر، شخصیت‌ها معمولاً ساده هستند و بنبانی بعد چندان به شخصیت‌ها نداده است. در کُل، باید گفت که هدف بنبانی، توصیف شخصیت‌ها نیست، او با آوردن شخصیت‌های شناخته شده، به دنبال هدفی دیگر است و آن این‌که حکایات، سرگرم‌کننده و هم عبرت‌آموز باشد.

## ۳-۲-۳- زمان و مکان

زمان، عنصر گمشده در حکایات بنبانی است، بیشتر حکایت‌ها با عبارات و تعبیرات «آورده‌اند» و «وقتی» آغاز گردیده و تنها به ذکر روز یا شب بودن زمان حادثه اکتفا شده است. مکان وقوع داستان‌ها در بیشتر حکایت‌ها نامشخص است؛ زیرا در روند داستان، اهمیتی نداشته و حذف شده‌اند. در معدودی از حکایت‌ها، نام شهر محل وقوع حکایت نام‌برده شده است: فارس، بغداد، کرمان، سند، نیل و...

## ۳-۲-۴- گفت‌وگو

گفت‌وگو در مجمع‌النوادر به دو صورت است:

الف) گفت‌وگو میان شخصیت‌ها (دوطرفه): عمده‌ترین شیوه در پیشبرد حوادث حکایات، گفت‌وگوی دوطرفه است.

ب) تک‌گویی (حدیث‌نفس / مونولوگ): بنبانی با این شیوه گفت‌وگو به شخصیت اجازه می‌دهد تا بدون حضور مخاطب، منویات و تأملات خود را بازگو کند.

## ۳-۲-۵- درون‌مایه

درون‌مایه عمده و غالب حکایت‌های مجمع‌النوادر، آموزه‌های اخلاقی، مسائل تربیتی و پند و اندرز است.

به‌طورکلی می‌توان موضوع داستان‌های مجمع‌النوادر را به پنج دسته طبقه‌بندی کرد: داستان‌های حادثه‌پردازانه، داستان‌های واقعی، داستان‌های تاریخی، خیالی و وهمی (فانتزی) و واقع‌گرایی (رنالیسم).

در هر گروه از حکایات و قصه‌های مذکور که برای تفریح خاطر مخاطبان نقل شده‌اند، به‌نوعی، حکمت و موعظت نهفته است.

## ۴. ویژگی‌های سبکی کتاب مجمع‌النوادر

## ۴-۱- جمله‌ها، عبارت‌ها، ترکیب‌ها و ... عربی:

استفاده از آیات قرآن و احادیث، آوردن اشعار عربی، بیان تاریخ به زبان عربی، کاربرد عبارتها و ترکیب‌های عربی (حسب الطاقة. فی الجملة. يصلحان الدنيا و الدین. عظیم‌القدر، جلیل‌المرتبه)

کاربرد جمع‌های مکسر عربی (نوادر بنخلا، نوادر اسخیا، اقالیم فتح، اعیان کتاب)، کاربرد فراوان اسم‌های فاعل و مفعول عربی (محفوظ و مصون، خایف، منهزم، منقاد، مطمور، مبدول)

کاربرد جمع‌های سالم: (بنات، ابیات، عورات، آیات، اموات) کاربرد فراوان صفات و قیده‌های عربی (وافر، احقر، اعقل، محاسب، عظیم‌القدر، جلیل‌المرتبه، شبابین‌التقین، زکّیین).

#### ۲-۴- بخش فعل

کاربرد فراوان یای زاید و یای استمراری در پایان افعال: هر بار که نظر هارون بر وی افتادی تنگ‌دل شدی و گره بر ابروان درآوردی (برگ ۱۱۷). عایشه من بودمی و این بر من گفتندی (برگ ۱۲۶).

ساختن فعل مرکب با اسم و صفت عربی و گاه مصدر: زن امتناع آورد. کاربرد فعل داشت به جای کرد: او را انعامی وافر ارزانی داشت. (برگ ۱۳۷) عاطفت بی‌نهایت مبدول داشت (برگ ۵۰).

کاربردهای ویژه و قدیمی فعل: از امر جاهلیت یاد کردند و بخندیدندی، ایشان بخندیدی؛ و ایشان را منع نکردی (برگ ۵) و افعالی چون دهانیم. بترقیدی. چنانستی.

استفاده از آورد به جای کرد: معلّمی خواست که مادر کودک را نکاح کند زن امتناع آورد. (برگ ۱۳۹)؛ سویی امتناع آورد که من غلام نباشم. (برگ ۱۴۴)

کاربرد افعال با پیشوندهای ب، بر، دروا، باز، می: هرآینه در خبر مصطفی دروغی بگفتمی. (برگ ۱۲)؛ پرویز در خشم شد. (برگ ۵۰)؛ لشکر غور جمع کرد و پیش سنجر باز رفت. (برگ ۹۵)؛ تا از گرسنگی بمرد. (برگ ۹۵)

کاربرد صیغه حاضر فعل به جای غایب: رسولان عذر نکند. (برگ ۱۳)

ساختن در معنی نوشتن: کتاب‌ها ساختند. (برگ ۲)

### ۳-۴- حروف و نشانه‌ها

آوردن ضمیر او برای بی‌جان: او (قصر) را نصب عین تو گردانیدم. (برگ ۴۵)  
 کاربرد اندر به جای در: منازل محبوبه به جای تو و منزل تو اندر دل‌هاست. (برگ ۲۶). به شرط  
 آنکه بگوید که از چه معلوم کرد که اندر نامه چیست؟ (برگ ۳۵).  
 استفاده بیش از اندازه تاء تأنیث و های زاید در پایان کلمه‌ها: گردانیده/ پروانه.  
 استفاده از اضافه بنوت: صاحب دعوت آل عباس بن سلیمان بن کثیر. (برگ ۴۷)  
 نشانه‌های نکره: معتصم یک کودکی را دید (برگ ۴۴). کاربرد را در معنای به: دویست دینار  
 زر او را بداد. (برگ ۴۴)

آوردن صفت قبل از موصوف: خالی دست چگونه بازگردم. (برگ ۱۳۸).  
 استفاده از چه برای بیان گوناگونی: چه به نظم چه به نثر. (برگ ۱).  
 استفاده از در به جای به: تا از خود جدا نگردی در خانه بازنگشتی. (برگ ۴).  
 استفاده از به به جای در: به وقت وفات.  
 استفاده از برای به جای به: کودکان برای یحیی بن زکریا گفتند. (برگ ۱۱۶).  
 استفاده از بهر در معنای برای: مگر از حرام و خشم او نبود، مگر از بهر خدای تعالی. (برگ  
 ۴).

استفاده از فعل منفی به معنی هیچ‌گاه: آنچه کردم گاهی نگفت چرا کردی و هرچه نکردم  
 گاهی نگفت چرا نکردی. (برگ ۵) انس بن مالک گاهی نگفت.  
 استفاده از فعل مفرد برای جمع: ایشان حدیث دنیا کردند، با ایشان همان حدیث کردی. (برگ ۵).

### ۵- ویژگی‌های رسم‌النخطی

۱- استفاده از «ک» به جای «گ»: تقریباً در همه جای مجمع‌النوادر سرکش «گ»  
 گذاشته نشده است.

هرگز ← هرگز	چگونه ← چگونه	سالکی ← سالکی
گذرانندن ← گذرانندن	گریخت ← گریخت	کروه ← گروه

۲- چسباندن حرف اضافه «به» به کلمه بعد از خود:

بمتوکل ← به متوکل      بنظم ← به نظم      باسم ← به  
برحمت ← به رحمت      باو سپرد ← به او سپرد      بقدر ← به قدر

۴- «یای وحدت و نکره» را در کلمات مختوم «الهاء» به صورت «همزة» کوچکی در

بالای حرف «ه» نشان داده است:

قصرهای ← قصرهای      معجزه ← معجزه‌ای  
شهرهای ← شهرهای      مقدمه ← مقدمه‌ای  
میوه ← میوه‌ای

۵- کلمه «آن» در بیشتر موارد به حرف «را» بعد از خود متصل شده است:

آنرا ← آن را

۶- در بیشتر موارد حرف «مدّ الف» را انداخته است، مثل:

براید ← برآید      ان ← آن      دراییم ← درآییم  
بران ← بر آن      ان راه ← آن راه      ازان ← از آن

۷- «است» به کلمه قبل خود چسبیده است:

اگرچه اینست ← اگرچه این است      نسیانست ← نسیان است  
ترسایانست ← ترسایان است      آنست ← آن است  
صریحست ← صریح است      منست ← من است

۸- «واو» را گاهی نوشته است و گاهی ننوشته است.

برخواست ← برخواست      خوشک ← خشک  
خاند ← خواند      خورد ← خُرد

۹- نوشتن «ت» به صورت «ة»:

حياة ← حیات      قاضی القضاة ← قاضی القضاات

۱۰- پیوسته نویسی:

همچنانکرد ← هم چنان کرد      باتست ← با توست

آنجماعت ← آن جماعت  
یکطرف ← یک طرف  
یکروز ← یک روز  
ترا ← تورا  
۱۱ - جدا نویسی:

به بینم ← بینم  
به ببین ← ببین  
بل که ← بلکه  
به پخت ← پخت  
فرمان دهان ←  
فرماندهان  
نه بیند ← نبیند

### نتیجه‌گیری

شبه‌قاره هند، میراث‌دار یکی از کهن‌ترین ادبیات داستانی جهان است و سنت دیرینه روایت‌پردازی و قصه‌سازی در آن، از هند باستان تا دوره‌های متأخر تداوم‌یافته است. علاوه بر آفرینش داستان‌ها و قصه‌ها، تدوین مجموعه‌های روایی نیز در شبه‌قاره معمول بوده که مجمع‌النوادر بنبانی از همین‌گونه نوشتارهاست. او این مجموعه را با مطالعه آثار روایی فارسی در یک مقدمه و چهل نادره و خاتمه به رشته تألیف و تدوین درآورده و در نقل حکایات، طریق ایجاز و اختصار پیموده است. در مجمع‌النوادر، حکایات متعددی از طبقات مختلف، اقوام و افراد ثبت شده و اطلاعات ارزشمندی راجع به خلیقات، روحیات، افکار، آداب و رسوم و... آن‌ها می‌توان یافت. این مجموعه به لحاظ بررسی و مطالعه مسائل روان‌شناختی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، فرهنگی و... قابل توجه است.

### منابع

استوری ج. ا، (۱۳۶۲ ش)، ادبیات فارسی، ترجمه به روسی: یو.ا. برگل، ترجمه یحیی‌آرین‌پور و دیگران، تحریر احمد منزوی، تهران.

اقبال محمد، (۱۹۶۸ م)، «مجمع‌النوادر»، اورینتل کالج میگزین، ج ۴۴، شم ۳.

بشیر حسین، محمد، (۱۹۶۹)، فهرست مخطوطات شیرازی، پاکستان: اداره تحقیقات، دانشگاه پنجاب، لاهور.

بغدادی، اسماعیل پاشا، (۱۹۸۲م)، *هدیه العارفين اسماء المؤلفين و آثار المصنّفين من كشف الظنون*، المجلد الخامس، دارالفکر.

بنیانی، فیض‌الله بن زین‌العابدین بن حسام، مجمع‌النوادر، ش ۴۱۲، کاتب: عبدی بغدادی، تاریخ کتابت ۱۲ ربیع‌الآخر ۱۰۲۵- نستعلیق عالی، کتابخانه نورعثمانیه استانبول.

جوادی، رعنا، قوجه زاده؛ علیرضا و سلیمانی؛ زهرا، (۱۴۰۱ش)، «شیوه پردازش و تأثیرپذیری بنیانی در نقل روایات و حکایات مجمع‌النوادر از نثر الدر المحاضرات آوی»، دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی، سال هفدهم، بهار و تابستان، ش ۵۲، ۱۵۵-۱۷۰.

حائری، عبدالحسین، (۱۳۵۷)، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی سابق، ج ۲۱، تهران؛ کتابخانه مجلس شورای ملی سابق.

حبیبی، عبدالحی، (۱۳۳۲)، «طبقات محمودشاهی و مجمع‌النوادر فیض‌الله بنیانی دو نسخه نادر پارسی»، یغما، س ۶، ش ۱.

حسینی، سید محمدتقی، (۱۳۹۴)، فهرست دست‌نویس فارسی کتابخانه نورعثمانیه- استانبول، تهران؛ منشور سمیر.

صدیقی، اقتدار حسین، (۱۹۸۸م)، تاریخ محمودشاهی، علیگر، شعبه تاریخ مسلم یونیورسیتی. فرشته، محمد فاسم هندو شاه نخجوانی، (۱۳۸۷)، تاریخ فرشته، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

منزوی، احمد، (۱۳۶۲)، فهرست مشترک نسخه خطی فارسی پاکستان، ج ۳، پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی در ایران و پاکستان.

منزوی، احمد، (۱۳۷۴)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۶، تهران: سازمان چاپ انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

نبی خان احمد، (۱۳۴۶)، ذخیره نادر از کتاب‌های خطی در موزه ملی پاکستان، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، راهنمای کتاب، س ۱۰، شم ۱.

نقیسی سعید، (۱۳۴۴)؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران.

نوشاهی الف، سیدعارف، (۱۳۶۲)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان- کراچی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان- اسلام‌آباد.

نو شاهی ب، عارف، (۱۳۹۰)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی آرشیو ملی پاکستان، اسلام‌آباد (گنجینه مفتی فضل عظیم بهیروی)، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

Blochet, E, (1828) catalogue des manuscrits persans, v.1, p.221.N.315.

Rieu C. H, Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, London, 1966

Abdul muqtadir (1918), *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore*, N7, Bankipur, Patna.

Blochet, E (1828), *Catalogue des Manuscrits Persans de la Bibliotheque Nationale*, Bibliothèque Nationale, France, Paris.

Rieu (1966) *Bankipore Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, London. □